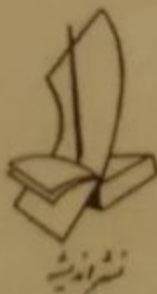
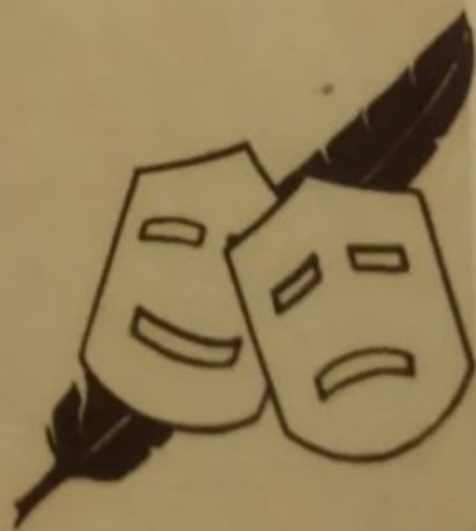


دیلیام شکر

# طوفان



نشراتی



ترجمہ: ابراہیم یونس

ویلیام شکسپیر

# طوفان

ترجمه

ابراهیم یونسی



نشرانی

تهران، ۲۵۲۷





مجموعه نمایشنامه‌ها

۲

ویلیام شکسپیر  
طوفان

WILLIAM · SHAKESPEARE

THE TEMPEST

ترجمه ابراهیم یونس

چاپ دوم / مهرماه ۱۳۵۲

فیلم و تلویزیون: لیتوگرافی تلفن ۶۴۵۳۶۴

چاپ: شرکت سهامی چاپ گهر

حق چاپ برای نشراندیشه محفوظ

قیمت ۲۲۵ ریال



## مقدمه

طوفان شاید آخرین نمایشنامه‌ای باشد که همه آنرا شکسپیر خود نگاشته است. به همین سبب نسلاً خواننده بی‌میل نبوده‌اند که آنرا در مقام اوج بینش شکسپیر ببینند و پروسپرو را با وی یکی بپندارند و گفتار مشهوری را که طی آن پروسپرو عصای جادوی خویش را می‌شکند بدروود شکسپیر با تئاتر تلقی کنند. اگرچه امروزه سخن‌سنجان در این باره تردید دارند که شکسپیر را با پروسپرو یکی بدانند با این حال کسانی از ما که طوفان را دوست داریم ناگزیر از این احساسیم که طوفان نمایشگر اوج کار او است و شکسپیر بدون خرد و فنونی که طی نگارش دیگر نمایشنامه‌هایش اندوخته بود نمی‌توانست آنرا بنگارد.

ما این نظر و گمان را بدین علت پیدا می‌کنیم که مثلاً اشخاص داستان بسیار ساده‌اند: پروسپرو فرزانه، میراندا باک، کالیبان فرومایه و آنتونیو تبه‌کار است. با اینهمه، اینها اشخاص ساده نمایشنامه نویسی نیستند که از این بهتر از او ساخته نیست؛ اینها مردم ساده نمایشنامه نویسی هستند که پیش از آن «هملت» و «مکبث» و «لیر» را آفریده است. و ما این را احساس می‌کنیم: احساس می‌کنیم که بواسطه اشخاص طوفان، باقوای بس واقعی و بسیار نیرومندی در تماسیم. «کالیبان» که یکی از زیباترین

قطعات شعر این نمایشنامه را بر زبان می‌راند ، بقدر کافی مبهم است . اما در کجا به پایان فهم «آریل» می‌رسید ؟ پیچیدگی او یقیناً در توصیف او نیست ، و می‌توان گفت که در شعری است که بر زبان می‌راند . اما همین مسلم بنده داشتن امر ، خود نکتهٔ مورد مناقشه است .

پس از آن پیچیدگیهای تراژیک ، این بازگشت دانسته و سنجیدهٔ به سوی سادگی است که ما را بر آن می‌دارد احساس کنیم که این چوار نمایشنامهٔ دوران آخر کار شکسپیر واجد کیفیت بی‌وزنانه است . این امر عالی‌الخصوص در طوفان آشکارتر از همه است ، چون بظاهر از همه رقیق تر است : چون حبیبی باشکوه بسرما عرضه می‌شود ، و همانند نمایش ارواحی که پروسپرو برای فریدیناندو میرانداتر تیبسی همد از بهر شادی دلما می‌ترکد ، در پایان نیز با همان سهولت از هم می‌پاشد و می‌پراکند ، با این همه ، طوفان ، حاوی موضوع تراژدی است و از ابتدا تا انتها چنان احساسی از وقوف مطلق ، و نظارهٔ زندگی را در ما برمی‌انگیزد که تنها در عالیترین نقاط اوج تراژدی بدان دست می‌یابیم . چه جای شگفت که لحوقان چون بیانیهٔ شایستهٔ عصر ما جلوه کند ، که گفته مردی است که خود این همه را دیده و می‌تواند به ما بیاموزد که عمیق‌ترین گفته از همه رقیق تر است ، که زندگی‌ای که بر او می‌نگریم و شادش می‌یابیم در واقع به شیوه‌ای تراژیک شاد است ... که بدی ، خشونت و شرارت همه جزئی از طرح و نقشه‌ای خدائی‌اند .

طوفان محتملاً طی پانز سالهای ۱۶۱۰ - ۱۶۱۱ نگارش یافت . در پانز سال ۱۶۱۱ در دربار به نمایش درآمد ، و باز در زمستان ۱۶۱۲ - ۱۶۱۳ به عنوان جزئی از جشنهای مقدم بر عروسی دختر شاه ، یعنی عروسی الیزابت با کنت پالاتین (۱) بر صحنه آمد . نخستین صحنه ، به احتمال قوی ، متن نمایشنامه را آنسان که در زمستان آن سال در دربار اجرا شد به دست می‌دهد . اما شواهد و مدارک کافی در تأیید ادعای برخی

سخن شناسان مشعر بر این که برای جشنها از اساس مورد تجدید نظر قرار گرفت و رقص و پایکوبی ارواح ، در پرده چهارم ، به افتخار عروس و داماد بدان افزوده شد در دست نیست . بعضی سخن سنجان حتی در ناامیدی و سر خوردگی ناشی از برخورد با اشعار این بخش از نمایشنامه پنداشتند که این مجلس را شکسپیر نگاه داشته است ، در حالی که شکسپیر همیشه در نگارش نمایش در نمایش شیوه ای مطمئن بکار می گیرد ، و اتکای این مجلس در حسن تأثیر خویش بر منظر است تازبان ، و تا شواهد و مدارک تازه ای در این زمینه بدست نیاید موجهی نیست که برای توضیح و تبیین مجلس مذکور به خارج از نمایشنامه چشم بدوزیم ، زیرا که از حیث قالب و موضوع به بافت و ساختمان طوفان می برازد و با آن سازگار است .

این مجلس ، « تم » طبیعت در مقابل هنر را که در « طوفان » موقعیت هیانی و مرکزی دارد به اوج می رساند . زیرا زمین و آسمان « جونو و سیریز » در این مجلس دست به دست هم می دهند تا خپرو برگت بر پیوند فردیناند و میراندا نثار کنند و پیوند جنسی را با باروری طبیعت ، چنانکه در جنبه ایدآل و کمال مطلوب خود دیده می شود ، مرتبط سازند . ونوس و پسرش « کوپید » ، بهرحال ، نمایندگان شهوت نامشروعند ، و تمهیداً از این نیروی طبیعی که در این مجلس بزرگ داشته می شود برکنار داشته شده اند . این امر با هشداری سختی که پروسپرو به فردیناند می دهد که « مهر بکارت » میراندا را پیش از ازدواج « نشکند » سازگار است . در این مجلس جشن ، از طبیعت در مقام اصل و منشاء نظم تجلیل شده است ، و نشان داده می شود که در همین مقام با هنر و تمدن درهم تنیده اند .

دلایل و موجباتی در دست است که بر اساس آنها بتوان پذیرفت که شکسپیر هنگامی که « طوفان » را می نگاشت بر گزاردشی نظر داشته است که در سپتامبر سال ۱۶۱۰ در باب نجات معجز آسای سر نشینان و خدمه کشتی ای که سال قبل از آن در طوفان مدهشی در آن سوی « برمودا » گم شده بودند به انگلستان رسید



آری ، در همان جزایری که خود در طوفان به عنوان «برمودای همیشه طوفانی» بدان اشاره می‌کند ، گزارشهایی کسه راجع به بازماندگان این واقعه انتشار یافته بود بر مشیت الهی تأکید می‌کرد زیرا کشتی شکستگان را طبیعت و آب و هوای بسیار مساعد جزیره‌ای نجات داده بود که بر آن فرود آمده بودند . این جزوات به اصطلاح «برمودایی» همچنان به سخن ادامه می‌دهند و حتی طوفان و کشتی شکستگی را نیز مشیت پروردگار می‌دانند زیرا به کشتی شکستگان امکان داد که از بهر خیر و رفاه نوع بشر دریابند که جزایری که دریاوردان از ایشان به عنوان جایگاه شیاطین احترام می‌کردند بهشت برین‌اند .

جزوات مذکور در حیرت از مشیات الهی ، همان ضد ها و یا خوارق اجماع می‌را که در بطن بینش تراژی - کمیک وجود دارند پیش می‌کشند - از گونه همانها که شکسپیر در طوفان بکار می‌برد . چنانکه فردیناند در آخر می‌گوید : «دریا اگر چه تهدید می‌کند رحیم است ، و «گونزالو» مفهوم و معنای نمایشنامه را در يك رشته خوارق اجماع تلخیص می‌کند آنگاه که می‌پرسد : «آیا دوک میلان بدین منظور از میلان رانده شد که فرزندانش شاهان ناپل گردند ؟»

در يك سفر

کاریل شوهری در تونس یافت ،

و برادرش فردیناند ، در آنجا که خود از دست رفته

بود ، همسری

و پروسپر و دوک نشین خویش را

در جزیره‌ای حقیر ، و ما همه خویشان را

آنگاه که هیچکس با خویشان نبود .

( پرده پنجم ، صحنه یکم )

این پیام اصلی و اساسی تراژی - کمدی است : چیزی را

از دست می‌دهیم که چیز بزرگتری را فراچنگ آوریم ؛ می‌یریم

بدین منظور که برای يك زندگی بهتر باز زاده شویم . یکی از

این جزوات به شیوه‌ای مضحک از این جزایر منحوس و درعین حال مسعود سخن می‌دارد و حتی این کشتی شکستگی و نجات را « کمدی-تراژیک » می‌خواند .

حادثهٔ برمودا باید که باز مسألهٔ همیشگی را در مقابل شکسپیر مطرح ساخته باشد : که علی‌الخصوص پس از کشف دنیای جدید ، مربوط و مناسب بود : این مسأله که آیا طبیعت برتر از «صنعت»<sup>۱</sup> نیست ، و آیا آدمی در دامن طبیعت شریف‌تر از آغوش تمدن نیست ؟ و جای شکفت نیست اگر شکسپیر به هنگام نگارش طوفان به مقالهٔ « پیرامون آدمخواران »<sup>۲</sup> نظر داشته است که در آن « مونتینی»<sup>۳</sup> سرخپوستان امریکا را به لحنی می‌ستاید که به رواج اصطلاح « وحشی شریف » مساعدت کرد . توصیف گونزالو از جامعهٔ اشتراکی کمال مطلوب خود تفسیر و گزارشی است دقیق از مقالهٔ مونتینی .

جزیره‌ای که در طوفان وصف شده در مدیترانه جای دارد - جایی بین تونس و ناپل . با این حال بیشتر پرت و دور افتاده و بی‌مکان می‌نماید تا جزیره‌ای دارای مکان مشخص ، حتی مکانی آنقدر دور که برمودا ، شکسپیر با قرارداد آن در مدیترانه قادر است که سنتهای اروپائی را در مسألهٔ طبیعت در قبال هنر تأثیر دهد . او می‌تواند آخرین نظریات را در باب دنیای جدید با نظریه‌های سنتی در باب عصر طلائی و باغ عدن مقایسه کند ، می‌تواند « انیاس » را به یاد ما آورد که « تروا » را از دست داد که « رم » را بنیاد نهد . انیاس را طوفان به کار تاژ راند ( که در اینجا با تونس پیوند یافته است ) ، و از آنجا عازم ایتالیا شد . وی نیز در دنبال سر نوشت ، سرگردانها و مصائبی کشید که همانند نجهایی بود که در باریان در طوفان ، و از آنجمله در ضیافت با شرکت عقابان آدمی سیما ، از سر گذراندند . در سخن از اشارات مبهم گونزالو به « بیوه دیدو » و « بیوه انیاس » این نکته در خور

۱ - هنر ، صنعت Art

۲ - The essay of the cannibals

۳ - Montaigne حکیم و نویسندهٔ فرانسوی ۱۵۳۲-۱۵۹۲

تذکر است که دو جزوه از «جزوات برمودایی»، دیدو و وانپاس، را  
با مستعمره چیان سرزمینهای جدید، یعنی استعمار گران دنیای  
جدید مقایسه می کنند.

شکسپیر در سخن از طبیعت در مقابل هنر، تا آنجا که  
ممکن است زیر و بم های معانی طبیعت را می نماید: کالیبان طبیعی  
است، از این لحاظ که خاکی و وابسته به زمین و حقیر و مادی است.  
اما آریل نیز درست به همان اندازه طبیعی است، از این لحاظ که  
نماینده عناصر سیال آب و هوا و نیز آن قوای بی جسم طبیعت است  
که به نظر معنوی و روحانی می آیند. کالیبان که نامش ممکن است  
از کانیبال<sup>۱</sup> گرفته شده باشد موجودی است طبیعی از یک نظر، اما  
دمیراندا، نیز طبیعی است، و این دوازده تا پایان با هم مقابله  
می شوند. هر دو در دامن طبیعت پرورش یافته اند، و اگر میراندا  
هرگز بجز پدر مرد ندیده کالیبان نیز بجز مادر، زن ندیده  
است. کالیبان در این مفهوم طبیعی است که طبیعت، ناقص و رشد  
ناکرده و بی فکر است؛ او تربیت پذیر نیست. میراندا در این مفهوم  
طبیعی است، که ما عصر طلایی و باغ عدن را وضع و حال طبیعی  
خویش می دانیم. وی توسط پروسپرو به طرزی شگفت تعلیم یافته  
است اما در مورد او تربیت در طبیعت جذب شده و دانش موجب  
نگریده است که باغ<sup>۲</sup> را از دست دهد.

حریان کالیبان چیزی است بفرنج، چون نمی توان به یقین  
گفت که آدمی زاده است: اوزاده سیکوراکی<sup>۳</sup> جادوگر و از نطفه  
شیطان است؛ و از او به عنوان چیزی بینا بین انسان و حیوان و یا  
چیزی حد وسط بین یک جانور آبی و خاکی سخن می رود. همه  
زیر و بم های معنا و مفهوم طنز آمیز طبیعت را می توان در اظهار

---

۱- Cannibal به معنی آدمخوار، وحشی آدمخوار.

۲- اشاره به داستان آدم و حوا، که از میوه درختی که خداوند

منع کرده بود خوردند و به سزای آن از بهشت رانده شدند.

۳- مراجعه شود به مثنی.

ترینکولو بازدید که: «يك هیولا اینهمه طبیعی!»، که در اینجا «طبیعی» به معنی ابله است. اگر طبیعت را اصل و منشاء نظم بینگاریم در این صورت کالیبان بدوی چیزی است کج آفریده، يك تکه بی نظمی یا کج آفریدگی.

اظهار ترینکولو با گفتهٔ میراندا مقابل می شود که می پندارد فردینا ند باید «خدای زاده» باشد، چون بدین زیبایی آدمی ندیده است. فردینا ند، و در پایان داستان، آلونزو نیز درست به همان علت می پندارند که میراندا خود الهه ای است. می نماید که شکسپیر به ما می گوید که نظر و تلقی ما از «طبیعی» بستگی به نظر و تلقی ما از «ما فوق طبیعی» دارد: این که آیا درس نموده های طبیعی توطئه های شیطانی سیکورا کس و شیطان خدای او، سته بوس،<sup>۱</sup> را می بینیم یا پروردگار معقول و خیر اندیش را. و ظاهراً به ما می گوید در مورد هر آفریده ای می توان بنا بر استعداد تحول وی داری کرد؛ یعنی بر حسب آنچه می تواند شد. میراندا همهٔ آدمیان موجود در نمایشنامه را خدای زاده می داند، اما کالیبان همیشه در پیش چشمان ما در قلمرو بین انسان و حیوان، در جنبش است. وی بیمناک است از این بابت که او و همدستان مستش به بوزینگان یا آغازهای وحشی بدل شوند: غازهائی که خود حاصل مسخ و تحول ماهی صدف اند.

در این باره که شکسپیر با کدام يك از این دو برداشت از طبیعت موافق است بحثی نیست. او در اینجا نیز، چنانکه در نمایشنامه های تاریخی و تراژدیهایش، تصویری باشکوه از نظم در طبیعت و جامعه را ارائه می کند، چیزی که هست در اینجاست که بیشتر بر طبیعت است. همین امر که کالیبان استفانوی باده گسار را با خدا اشتباه می کند گویای علوم مرتبت آدمی در مراتب حیات است. و اگر به تصور و برداشت کالیبان می خندیم سبب این است که از تفاوت درجات در سلسلهٔ مراتب آدمیان آگاهیم، لیکن ایمان و اعتقاد شاعرانهٔ خویش را پشتیبان دید و برداشت فردینا ند

ومیراندا می‌کنیم آنگاه که یکدیگر را خدای زادمی‌پندارند، گناه کالیبان در توطئه چینی علیه پروسپرو و گناهی است بر ضد درجات و مراتب اجتماعی - همانند توطئه آنتونیو و سیاستیان علیه آلونزو و غصب تاج و تخت پروسپرو از جانب آنتونیو . پروسپرو در کوشش در تربیت کالیبان مرتکب خطا شد ، چنانکه در تفویض ادارهٔ دوک فشین خویش به آنتونیو مرتکب اشتباه گردید، و در هر دو مورد با آشتن تفاوت‌های بین درجات و امتیازات به بی‌نظمی‌ای که از بی‌ماجرای آمد مساعدت کرد .

کالیبان تنها وقتی بد و تبه‌کار است که بر حسب ملاک‌های انسانی داورى شود، و یا هنگامی که خود فراجویی کند و بخواهد که خود را از جایگاه مقدر برتر کند. کوششی که در جهت «آزادی» می‌کند جز به منظور تغییر «ارباب» نیست، زیرا غلام است و غلام نیز خواهد بود - چنانکه خود در پایان، این امر را می‌پذیرد . از سوی دیگر ، آریل طبیعتاً و فطرتاً روحی است آزاد (وی حتی در اسارتی هم که از آن می‌نالید بقدر کافی آزاد می‌نماید) ، و لذا در پایان نیز به شیوه‌ای در خور آزاد می‌گردد. در جهان بی‌سبی شکبیر بین مراتب زیستی و اجتماعی و تکالیف و وظایف اخلاقی پیوندی است . از این قرار خبیانت آنتونیو نسبت به برادر و خداوندگارش، «غیرطبیعی» توصیف می‌شود. اما آنتونیو به مراتب از کالیبان بدتر است ، چون مرتبهٔ زیستی و اجتماعی بالاتر است. به همین علت استغنا و ترینکولو فرومایه‌تر از کالیبان‌اند و در آرزوی خویش به فرارفتن از جایگاه خود مسخره‌تر از او.

بجز آنتونیو ، همهٔ اشخاص داستان، در آخر ، بر حسب مراتب خویش دست‌گزار می‌شوند . اینان هم‌موسوسهٔ مرسوم و نیز کیفیر معهود را تجربه می‌کنند . کالیبان و استفانو و ترینکولو به‌سزای وسوسهٔ قتل پروسپرو در بر که‌ای که جای‌شستن اسپان است به کثافت‌آلوده می‌شوند ، و آنگاه که استفانو و ترینکولو تن به اغوای نفس می‌دهند و رخت‌هایی را که در مقام دانه‌دام از برایشان نهاده‌اند می‌دزدند هر سه را راحی که به قیافهٔ سگان شکاری در آمده‌اند تعقیب می‌کنند و می‌رانند ، و این کیفیرها متناسب با مراتب

زندگی اخلاقی آنها است .

شاه و اطرافیان را خوار رنگین ، وسوسه می کند ، ر سپس هنگامی که آغاز به خوردن می کنند با ناپدید شدن خوار کیفر می بینند . آنتونیو و سباستیان همچنین وسوسه می شوند که آلودگی را به قتل رسانند ؛ و بعد ، آلودگی خود با از دست دادن فرضی پسر و نیز قصد برادر در اقدام به عملی نظیر آنچه او آنتونیو را در انجام آن علیه پروسپرو یاری کرد کیفر می بیند . هنگامی که آریل ، که جز بر پروسپرو بر دیگران ناپیدا است ، آلودگی و آنتونیو و سباستیان را متهم می کند و ایشان را سه « مرد گناهکار » می خواند صدایش به گوش ایشان چون ندای درون می آید . بر آمدن موج وجدان آلودگی شکل روشنی کامل ضمیر به خود می گیرد . وی اینک اتحاد نظم طبیعی و اخلاقی را در می یابد :

چنین پنداشتم که امواج به زبان آمدند و از آن با من سخن داشتند ؛

باد ها آنرا به آواز از برایم خواندند ، و تندر ، ...  
گناه را به آوای بم خواند .  
از همین رو است که پسر در بستر لجن خفته است .

( پرده سوم ، صحنه سوم )

چون فردیناند و میراندا پاك و بی گناهند مسیر کارشان بیش از آنچه اخلاقی باشد عرفانی است . رنج فردیناند وی را آماده می سازد که در رؤیای بهشت بر زمین که پروسپرو در مجلس خیالی در پیش چشمشان ، بی نهد سهم گردد ایشان خود نیز آنگاه که پروسپرو پرده را به کناری می زند تا ایشان را بر شاه و همراهان آشکار سازد در جلوه ای از کمال ظاهر می شوند . ببینید که اسارت فردیناند ، در بوتۀ آزمایشی که از سر می گذراند ، یاد آور بندگی کالیبان است ، اما همین اسارت در مراتب عالی

وجود عشاق تغییر شکل می دهد و به آزادی و سعادت بدل می شود. به گمان من پروسپرو نیز آنگاه که توطئه کالیبان را علیه خویش به یاد می آورد و سوسه می شود که از شاه و همراهانش انتقام بستاند ، چون توطئه کالیبان وی را به یاد توطئه آنتونیو و آلونزو می افکند . این نیز بانقش پروسپرو در مقام کارسان، در این نمایش ، مغایر است که تصور کنیم که وی از همان آغاز طرح حوادث را چنان فریخته است که کار در این مسیر جریان یابد، و که بر اثر اظهار آریل مبنی بر اینکه اگر آده زاده بود بر شاه و ملنژمانش دل می سوخت تغییر رأی داده و از اندیشه انتقامی که از بدو امر در نظر داشته است منصرف گشته باشد. از آنجائی که پروسپرو آشکارا نقشه پیوند فردیناند و میراندارا کشیده است لذا به احتمال زیاد نقشه آشتی با آلونزو و دیگران را نیز درس داشته، و گفته آریل جز يك یاد آوری نیست. آنجاکه پروسپرو با به یاد آوردن کالیبان، مجلس را پایان می دهد همانجائی است که می نماید مانند دیگر آدمیان موجود در نمایشنامه جایز الخطا است. بنظر می رسد که در این دوری از منظور و بازگشت به سوی آن، تکرار يك بازگشت اخلاقی از اندیشه انتقام را که پیش از آغاز جریان نمایش صورت گرفته است باز می بینیم . همه حوادث تراژیک مراحل بیشتر زندگی پروسپرو از طریق همین تکرارها تصویر می شود ، آنقدر که این وقایع تراژیک در نظر ما صورت جریانی مضحک می یابند، از ایرا که اینک می بینیم که جریان حسن ختام دارد .

تقریباً هر يك از اشخاص داستان قرینی دارند : پروسپرو در مقام سلطان و پدر، با آلونزو و در مقام جادوگر با مادر کالیبان یعنی سیکورا کس ، که در این جزیره به جادوی سیاه<sup>۱</sup> می پرداخت در مقابل پروسپرو که از جادوی سفید یاری می جوید . فردیناند

۱- جادوی سیاه، جادوگری بوسیله فرا خواندن دیوان و اهریمنان و به یاری ایشان ؛ جادوی سفید عبارتست از جادوگری با فراخواندن فرشتگان و استمداد از ایشان

بامیراندا و آنتونیو باسباستیان و استغافو باترینکولو و کالیبان با آریل قرین اند؛ اما پروسپرو در نقش کارساز، تک و تنها بر نوک طرح جای دارد. چنین تفاوت‌هایی در بطن و درون شیوه کمیک است، چون ما را بر آن می‌دارد احساس کنیم که وقایع را از یک باندی، و در مقام جزئی از یک طرح کلی، می‌بینیم، و لذا می‌توانیم میل به اطمینان از این بابت را که کارها همه عین صواب است فرو نشانیم. این طرح همچون مفهوم غیر رئالیستی کارشکسپیر را، در طوفان، توضیح می‌دهد، چه مانند یک ریاضیدان به مسائل ساده شده می‌پردازد و انگاره‌ای از ترتیب و نظم اشیاء را بر ما ارائه می‌کند.



داستان با صحنه‌ای از بی‌نظمی آغاز می‌گردد: طوفانی که در دریا در گرفته و نظم اجتماعی معمول را پوچ و بیهوده ساخته است. ملوانان نسبت به اشراف، که در کوشش به حفظ شأن و بزرگی خود دست و پاگیر خدشه کشتی اند از حدود ادب و احترام خارج می‌شوند. شهادت آمیخته به حسن خلق گونزالو در برابر رفتار نامعقول آنتونیو و سباستیان که به دریانوردان ناسزا می‌گویند برجستگی خاص دارد. اگرچه اینان در مراحل بعدی نمایشنامه با توطئه علیه نظم اجتماعی خویشترن را بس معقول خواهند پنداشت. طوفان به صاحب منصب کشتی مجال می‌دهد احساس برتری طبیعی‌ای را که ربطی به مراتب اجتماعی ندارد ابراز کند.

در صحنه بعد، درمی‌یابیم که طوفان اشاره‌ای است و مراد از ایجاد آن تجدید حیات نظم اجتماعی است... یعنی بازگرداندن پروسپرویی اصلاح شده به تاج و تخت میلان، و هدایت فردیناندو میراندا به سوی تاج و تخت ناپل؛ آریل، سرو صدا و آشفتگی طوفان را به موسیقی مبدل می‌کند - موسیقیایی که فردیناندو را به سوی میراندا رهنمون می‌شود. نمایشنامه چنانکه «جی. ویلسن نایت ۱» در مقاله خود تحت عنوان «طوفان شکسپیری»



نشان داده پر است از تصاویر و تصور طوفان و دریا و اصوات طبیعی و موسیقی. این تصویر سازی ، نمایشنامه را درجائی قرار می‌دهد که بی‌نظمی در خدمت نظم نیست بلکه بطرزی ناگشودنی با او در آمیخته و در حقیقت با وی یکی شده است ، و چیزی که می‌تواند و لازم است که نظم را از بی‌نظمی بازشناسد دگرگونی و تحول درک و مشاهده است .

تصور می‌کنم علت این که صدای حیوانات در پس یکدیگر از آوازهای آریل ، و صدای دریا در پس سرود دیگرش به گوش می‌خورد این باشد که آریل موسیقی را از اصوات طبیعی جزیره می‌سازد . هنگامی که کالیبان می‌گوید : « مترس ، جزیره پراز اصوات است ، اصوات و الحان شیرین که سرت بخش آند و آزاری نمی‌رسانند . » او جهان طبیعت را ، بین دو تحول ، بین سر و صدا و موسیقی ، و خواب و بیداری ، می‌بیند . می‌گوئیم که از جز سحر آمیز جزیره را گزارش می‌کند ، و مرادمان از این گفته این است که او نیز چون آریل ، که با سرود خویش همین کار را می‌کند، در این گفتار ظواهر اشیاء را به صورت سیال و جنبه‌هایی از یک نیروی واحد ارائه می‌کند که مدام در تغییر است - نیرویی که اگر چه ممکن است از پاره‌ای لحاظ بد و زیانبار نماید نیکوکار و نیک کردار است .

نماینده این نیرو دریا است ، که در هر جا که وگردد نمایش جاری است ، و اشخاص داستان را هم با بردن و افکندن نشان بدنجا وهم باریزش در آگاهیشان به سوی سر نوشت خویش می‌برد . هنگامی که پروسپرو مصیبت یا اندوه دربارا ، که ایشان را بدین جزیره آورد ، برای میراندا باز می‌گوید در باراهم به عنوان تهدید گر وهم در مقام نوازشگر توصیف می‌کند. می‌گوید ما بر آب شناور شدیم

تا در پیش روی دریا که بر ما می‌غرید بگرییم ، و بر روی باد که شفقتش با آبی که به ما پاسخ می‌گفت ما را دوستانه می‌آزرد آسوده‌یم ،

( پرده یکم ، صحنه دوم )

وضع و حال فردیناند ، که می‌پندارند غرق‌شده در قالب  
صحنه‌ها و تصاویر دلکش وصف‌شده است، و هنگامی که یکی از  
هم‌رمان آلونزو اظهار عقیده می‌کند می‌گوید که ممکن است  
به خشکی آمده باشد صحنه‌را چنان می‌پردازد که احساس می‌کنیم  
فردیناند بامبارزه با امواج و سوار شدن بر پشت ایشان ، گویی  
بر پشت اسبان سرکش سوارگشته و به خشکی آمده است .

من اورا دیدم که امواج را به زیر خویش می‌کشید ،  
و بر پشتشان سوار بود ؛ کینهٔ آب را به سویی همی‌راند  
و سینه بر امواج سترگی که به سویی می‌شناختند می‌سود ، و  
آنها را به زیر پا می‌نهد ، و در حالی که چهرهٔ دلبرش را  
بر فراز امواج سئیزه چون گه‌داشته بود به یاری بازوان  
جوانش که

به نیرومندی در توش و تاب بودند خوبستن را به سوی  
ساحل کشید ...

این قطعه که در پیچیدگی اشارات و نرمی وزن نمونه خوبی  
از سبک دوران اخیر کار شکسپیر را به دست می‌دهد تندی و  
خشونت را به ملایمت بدل می‌کند : و تنها یک گام با سرود آریل  
فاصله دارد که غرق‌شدن را به راستی خوش و خواستی می‌سازد .  
علت امر نیز این است که مانند هر جنبه‌ای از داستان «تحول  
دریائی و تبدیل به چیزی گرانمایه و شگفت» و گذارش در همان  
نیروی واحدی است که همه چیز را به جنبش و حرکت درمی‌آورد.  
سحر پرسپرو بخشی از افسون طبیعت است ، و کارسازی او جزئی  
از کارسازی پروردگار .

آنتونینو هنگامی که سباستیان را به کشتن شاه برمی‌انگیزد  
از تصاویر دریا یاری می‌جوید و آنرا با خواب و رؤیا پیوند

می‌دهد. تاشدت تمنای سیاستیان را چنانکه باید بیان کند - و از طریق همین تصویر پردازی بیش از آنچه خود بدانند افاده مقصود می‌کند ، زیرا توطئه ادهم لازمه طرح اصلی نمایشنامه است که خود به‌اراده کارساز فراهم آمده است. آنتونیو يك تبه‌کار حقیقی است چون دست درکار نیروهای حقیقی ، یعنی نیروهای سحرآمیز ، می‌برد. پروسپرو ، آنگاه که به میراندا می‌گوید که چگونه آنتونیو دربار میلان را دگرگون کرد تا خود در مقام دوك واقعی حکم براند تصویر از دگرگونی و تحول را ارائه می‌کند . اصوات مهیب و سرکش دریا و طوفان ، به‌گوش آلتونزو چون نوای موسیقائی می‌آید که گناهِش را به‌وی باز می‌گوید و پروسپرو کار تصویرسازی را ، در پایان کارشاه و هم‌راه‌اش ، به‌اوج می‌رساند آنگاه که می‌گوید :

فهمشان ورم می‌کند و مدپیش آینه بزودی ، ساحل‌خرد را  
 که اینک گل‌آلوده و لجن گرفته است ،  
 پر می‌کند .

(پرده پنجم ، صحنه یکم)

اینک دریا بامعقولیت یکی است .  
 شگفت‌ترین مردم این‌داستان کسانی هستند که می‌توانند  
 نظام را درمی‌نظمی بازیابند ، چون استعداد کارهای شگرف  
 دارند . وقتی فردیناند می‌گوید : «میراندا ی شگفت» ،  
 بامعنی نامش بازی می‌کند ، و می‌گوید «آه ، ای زن شگفتی  
 که باید ترا ستود» و هنگامی که پس از مجلس شادمانی  
 پروسپرو را «پدري اینچنین دانا و شگفت» می‌خواند و می‌خواهد  
 بگوید «پدري که اعجاز می‌کند و از این‌رو بس شگفت است» ،  
 اینها خود نشانه این است که اینک پروسپرو را آنگونه که هست  
 می‌بیند . اظهاری که میراندا در آخر داستان می‌کند ، آنگاه

که برای نخستین بار شاه و همراہانش را می بیند ، حاوی نکته‌ای است طنزآمیز .

آه ، عجب !

چه بسیار موجود زیبا در اینجا است !  
آه که نوع بشر چه زیبا است ! چه تازه و زیبا است  
جهانی که چنین مردمی در آنند .

### ( پرده پنجم ، صحنه یکم )

با این همه ، هم تمام داستان بر این است که ما را بر آن دارد احساس کنیم که حق با میراندا است ، و او در معصومیت و پاکی خویش این مردم را آنگونه که در واقع هستند می بیند ، چنانکه از خلال همه دگرگونی‌هایی که از سرگذرانده‌اند می‌روند که چنین باشند .

و این مایه سرفرازی کالیبان است که استعدادی برای درک شگفتی و اعجاز ابراز می‌کند ، که در استفانو و ترینکولو نیست ، و این نیز بدین علت است که وی موجودی است طبیعی و معایبش چون معایب این مردم هوشمندی که چنین استعدادی ابراز نمی‌کنند ناشی از کژی خرد نیست . فقط گونزالو است که ادراک و اعجاز را با هم درمی آمیزد . نخستین بار که شاه و همراہانش ظاهر می‌شوند می بینیم که يك واقعه چگونه اشخاص را به شیوه‌ای بس متفاوت متأثر می‌کند ، زیرا فقط گونزالو است که نجاتشان را معجز آسا و جزیره را بهشت برین می‌یابد ، و ما نیز در می‌یابیم که بودن در باغ عدن خود مآله درک و دریافت است . آنتونیو و سباستیان با آن نکته پردازها و دوپهلوگوئیها - مثلاً ابهامی که بر سر چند فرسنگ راهی که تونس را از کارتاژ جدا می‌کند - صرفاً چیزهایی هستند مخرب . ایجاد تأثیر اعجاز ، درطوفان ، از تلفیق چندین چیز

یعنی تراژدی - کمدی ، پاستورال<sup>۱</sup> و رمانس<sup>۲</sup> و رقص و حرکات ارواح فراهم می‌آید .

اغوای سباستیان را توسط آنتونیو با اغوای مکبث توسط لیدی مکبث قیاس کرده‌اند : و این ماده تراژدی است ، لیکن بهر حال برداشت ما از آن کمیک است ، زیرا می‌دانیم که آرپل مراقب و ناظر صحنه است و آنرا ، خود ، به عنوان جزئی از طرح پروسپرو پیش آورده است :

از این لحاظ که بنگریم همه آکسیون کمیک است . کوتاه کردن زمان داستان<sup>۳</sup> به نامکان می‌دهد که ، با نظر برگزیده ، حتی تراژدی پروسپرو را در میلان به کمال ببینیم . اما بهر حال ، منظر کمیک آن‌ها را به خنده و انمی دارد بلکه در حیرت و شگفتی می‌افکند . و نه فقط تراژدی بلکه کمدی نیز در شگفتی می‌گذرد «برناردناکس<sup>۴</sup> ، در مقاله خویش طوفان را با کمدیهای که رومیان درباره غلامان نگاشته‌اند پیوند داده است . با این وصف ، کالیبان و آرپل شگفت‌تر از آنند که ، چنانکه در این کمدیها بر غلامان می‌خندیم ، برایشان خنده زنیم . استفانو و ترینکولو به صورت نوعی اشکال برجسته کمیک جلوه می‌کنند ، آنهم صرفاً به این علت که به آکسیون اصلی داستان نمی‌خندیم . اگر از دیدگاه پروسپرو بنگریم زندگی چنان است که خداوند خداوند دید . خداوند

۱ - Pastoral در لغت به معنی شبانی ، و روستائی ؛ و نمایش روستائی است . صحنه های روستائی ، و داستانهای عشقی روستائی .

۲ - Romance داستان ، حاوی سرگذشتهای شگفت و اغراق آمیز و عاشقانه ، داستان پهلوانی .

۳ - طوفان و کمدی اشتباهات «تنها نمایشنامه‌هایی هستند که شکسپیر در آنها وحدت زمان را رعایت کرده است .

۴ - Bernard Knox

نمی‌تواند که زندگی را به قیافه‌های تراژیک ببیند، چون می‌داند که کارها همه به صواب می‌پیوندند، و نیز می‌داند که رنج‌هایی که بر ما مقرر و مقدر می‌دارد به‌خیر و صواب خود ما است، و این رنج‌ها چندان که می‌پنداریم سخت و ناهموار نیستند. چنانکه پروسپرو هم بنا بر تجربه‌ای که از فردیناند دارد می‌داند. خداوند هرگز نمی‌تواند چون ما که به‌اشخاص يك كمدي می‌خندیم بر ما و مصائب ما بخندد، زیرا نه ما را مستخره می‌کند و نه هم از درك و هوشمندی و نکته‌سنجی ما درحیرت می‌شود.

نظر و رأی پروسپرو در باره زندگی درگفتار مشهوری بیان می‌شود که پس از برهم‌زدن مجلس عروسی خیالی ایراد می‌کند و طی آن می‌گوید: «مانیز مصالحی هستیم که درو با بر آن بنامی گردد» به‌گمان من در این گفتار پس از سقوط در اندیشه انتقام، نظر گناه خویش را باز می‌یابد.

این گفتار همانند ابراز شگفتی میراندا بیانی است از کیفیت شگفت زندگی. پروسپرو در دلجویی از فردیناند به‌هنگام ناپدید شدن ارواح می‌خواهد بگوید که زندگی مانیز مانند همین مجلس شادی وهم و پنداری بیش نیست و زرق و برقش نیز به‌عمان اندازه وهم و پندار است، و نیز می‌گوید که در پس زندگی هم واقعیتی است، درست همانگونه که در پس این ارواح پروسپروئی است.

پروسپرو در قطع پیوند با ظواهر زندگی واجد پاکی و سلامت دید و برداشتی می‌گردد که بی‌مانند به‌دید و برداشت میراندا نیست، و این تصویر است از «پاستورال» یا آن‌گونه بینشی است که به‌انسان و طبیعت، در احوالی که هنوز سقوط نکرده‌اند، می‌پردازد. اما با مرور سریع حقایق زندگی، تراژدی - کم‌دی ما را به‌جانبی سوق می‌دهد که با چشمان میراندا، که هرگز باغ عدن را ترك نگفته‌است، و از دیدگاه او بر زندگی بنگریم. تراژدی - کم‌دی در نیل بدین منظور از راه چاره‌ها و تدابیر رمانس سود می‌جوید، زیرا رمانس با حوادث شگفت و خیال‌انگیز سروکار.

دارد و مسائل و مشکلات خویش را به یاری دگرگوئیها و صحنه‌های «نمایان» و به عبارت دیگر به یاری دگرگوئیهای دید و برداشت یاد رک و تصور حل می‌کند. هنگامی که آلونزو، پروسپرو و فردیناند را، که هر دورا مرده می‌پنداشته باز می‌شناسد ارزش و قدر سحر آمیزشان را تصدیق می‌کند و لذا در حقیقت، ایشان را برای نخستین بار می‌بیند. این سخن در مورد عکس‌العمل خدمه کشتی نسبت به کشتی‌ای که بطرزی سحرآمیز بدیشان بازگردانده‌اند نیز صادق است. دگرگوئی اشیاء بازشناخته، از دگرگوئی چشمان بیننده نشأت می‌گیرد، و لذا باز یافته ارج و قدری بیش از دست رفته می‌یابد.

مجلس عروسی، باتکیه و تأکیدش بر نگاه و اعجاب، سایر تأثیرات را تحت الشعاع قرار می‌دهد و تابع اثر اعجاز می‌سازد. پروسپرو خطاب به میراندا، آنگاه که قیافه فردیناند می‌خواهد بر او ظاهر شود، می‌گوید: «پرده‌های ریشک‌دار چشمانت را برکش» تو گوئی پرده تماشاخانه است که می‌خواهد بالا رود، و برآستی هنگامی که از این عشاق پرده بر می‌گیرد و ایشان را بر شاه و همسرانش آشکار می‌کند جز این هم نیست. همه صحنه‌هایی که اشخاص را در اوج خود می‌نمایند روح و شو و وهم آمیزند. با این همه به یاری همین پندارهاست که اشخاص داستان به حقیقت می‌رسند، چنانکه گونزالو در آخر داستان می‌گوید: «ما همه خویشان را یافتیم آنگاه که هیچکس با خویشان نبود.»

هنر، در حقیقت یک چنین تجربه و احساسی از فریفتگی است. گفتاری که طی آن پروسپرو و عصای جادویش را می‌شکند آنقدر که تفسیر شکسپیر بر رابطه هنر و زندگی است بدرود او با هنر نیست، زیرا با شکستن عصا و بازگرداندن دیگران به ایتالیا پروسپرو می‌نماید که می‌خواهد بگوید که این جزیره مسحور جای اقامت نیست بلکه محلی است که از آن می‌گذریم بدین منظور که حس درک واقعیت خویش را تجدید و تحکیم کنیم.

طوفان ، بررغم عناصر خیالی خود ، چنانکه دف. ر . لیویس<sup>۱</sup>، خاطر نشان کرده است ، هرگز حس درك واقعیت ما را آشفته نمی سازد بلکه آنرا پاک و شفاف نیز می دارد . و این کار کوچکی نیست ، اگر چه این هم از ویژگیهای عصر ما است که «لیویس» قصه زمستانی را فقط به این علت که واقع بینانه تر از طوفان نیست ترجیح می دهد . عصر ما با گرایشی که به مخالفت با رئالیسم و علاقه ای که به هنر سمبولیک دارد بهتر از هر یک از اعصار پس از عهد شکسپیر مستعد لذت بردن از نمایشنامه های دوران آخر کاراواست . سده های هفده و هجده ، کمدهای اولیه ای را بیشتر می پسندید ، سده نوزدهم تراژدیهای اورا ، مانیز بر رویهم تراژدیهایش را بیشتر می پسندیم . اما شاید که نمایشنامه های پایان کارش ، علی الخصوص طوفان که من بهتر از دیگرانش می دانم ، در آینده چیزهای بیشتری را با ما در میان نهند ، و بیگمان علاقه بدینها در نسل جدید همواره در افزایش بوده است .

رابرت لانگ بوم<sup>۲</sup>  
دانشگاه ویرجینیا

---

F.R. Leavis - ۱

Robert Langbaum - ۲





یادداشت مترجم

در ترجمه «طوفان» از این نسخه‌ها استفاده شده است :

۱- طوفان ، از The Tudor Edition of

William Shakespeare

The Complete Works

A new edition , edited with  
an introduction and glossary

by

Peter Alexander

Regius professor of English

Language and Literature,

University of Glasgow

از انتشارات کالینز

۲- طوفان، به تصحیح جی. بی. هاریسن G.B. Harrison

از انتشارات پنگوین

۳- طوفان، به تصحیح دابرت لانگ رابرت لانگbaum

Sylvan Barnet

زیر نظر سیلوان بارنت

از انتشارات:

The New American Library,

New York and Toronto

The New English Library Limited,

London

(The Signet Classic Shakespeare)

۴- طوفان، به تصحیح «سر آرتور کویلر کاوچ» و «جان داوور بلسن»

Sir Arthur Quiller - Couch

And John Dover Wilson

مخصوص دانشگاه کمبریج

۵- طوفان، زیر نظر «فیلیپ براک بنک» و «پیترها لیندیل»

Philip Brockbank

And Peter Hollindale

به تصحیح «ا.سی.» و «جی.ای اسپیرینگ»

A.C. And J.E. Spearing

(انتشارات مک میلان)

هر جا که برای رسائی بیشتر کلام افزودن سخنی زاید بر متن ضرور تشخیص شده سخن مزبور با حروف جدا از حروف متن بین دوهلال آورده شده و هرگاه در نشان گذاری اختلافی بین نسخه‌ها بوده در حاشیه تصریح گردیده و اگر در تفسیر کلامی نظرها متفاوت بوده قول شارحان خاطر نشان شده و در سخن از زبانزدها و امثال، بر اصل آنها در زبان انگلیسی و معادل احتمالی آنها در زبان پارسی اشارت رفته است. مترجم کوشیده است که در ترجمه جانب امانت را از دست نهد و دین خویش را به مصنف و خواننده به نیکوترین وجه ادا کند و هر چند نیک می‌داند که در انجام این مهم بضاعتش چندان نبوده که اسباب خشنودی ارباب فضل را به کمال فراهم کرده باشد با این همه امیدوار است که جهش همه نامأجور نباشد و سپاسگزار خواهد بود اگر صاحب نظران باتذکار لغزشهای او و راهنمایی خواننده بروی مت نهند.

## اشخاص داستان

Alonso	آلونزو : پادشاه ناپل
Sebastian	سباستیان : برادر او
Prospero	پروسپرو : دوک برحق میلان
Anthonio	آنتونیو : برادر او ، دوک غاصب میلان
Ferdinand	فردیناند : پسر پادشاه ناپل
Gonzalo	گونزالو : راینزی که هرسال و پاکدل
Adrian	آدریان
Francisco	فرانسیسکو } دو تن لرد
Caliban	کالیبان : غلامی وحشی و کج آفریده
Trinculo	ترینکولو : دلقک
Stephano	استفانو : آبداری باده گسار ناخدا صاحب منصب کشتی دریانوردان
Miranda	میراندا : دختر پروسپرو
Ariel	آریل : روح
Iris	} ابریس سیریز جونو حوریان دریایی دروگران
Ceres	
Juno	



---

---

پر دة يكم

---

---



## صحنهٔ یکم

بر کشتی ای بر دریا ! غرش سهاگین  
تندر شنیده می‌شود . ناخدای کشتی و  
صاحبمنصبی به درون می‌آیند .

ناخدا                      صاحبمنصب !  
صاحبمنصب              اینجائیم ناخدا ؛ وضع چگونه است ؟  
ناخدا                      خوب ؛ با دریانوردان صحبت کنید ! شتاب کنید ، و گرنه  
به گل خواهیم نشست ، بجنبید ، بجنبید .  
( بیرون می‌رود )

                                 دریانوردان به درون می‌آیند  
صاحبمنصب              ها ، جانمی ! ها ، ها ، جانمی ! تند تر ، تند تر ! بادبان  
اصلی رادرم بیچید ، به سوت ناخدا توجه کنید ! تا  
زمانی که برای جولان کشتی جاهست چندان بوزکه نفست  
بیرد !

---

۱ - روی سخن با باد و طوفان است



آلوزو ، سباحیان ، آتونیو ، فردیناند ،

گونزالو و دیگران وارد می‌شوند

آلوزو ( خطاب به صاحبمنصب ) : پسر خوب ، مواظب باش . ناخدا

کجاست ؟ مردانه باشید .

صاحبمنصب تمنای کنم پائین بمانید .

آتونیو صاحبمنصب ، ناخدا کجاست ؟

صاحبمنصب مگر صدایش را نمی‌شنوید ؟ شما کوشش ما را بپذیر خواهید

داد ؛ در اتاقهای خود بمانید ؛ شما ( با این کار ) طوفان

را یاری می‌کنید .

گونزالو نه ، لطفاً آرام باشید .

صاحبمنصب آنگاه که دریا آرام گرفت . دور شوید ! مگر این مردم

پر سروصدار پر وای نام شاه است ؟ برگردید به اتاقهایتان !

ساکت ! مزاحم ما نشوید .

گونزالو خوب ، لیکن فراموش نکنید که سر نشینان کشتی کیستند .

صاحبمنصب من هیچکس را بیش از خودم دوست ندارم . شما رایزن

هستید ، اگر بتوانید این باد و طوفان را به سکوت فرمان

دهید و آرامشی برقرار سازید ، دیگر دست به طناب

نمی‌زنیم <sup>۱</sup> . اینک نفوذ خویش را به کار اندازید . اگر

---

۱ - چون کار رایزن فرو نشاندن بی نظمی است ( یعنی آرامشی برقرار

سازید که شایسته حضور پادشاه است . )

نمی‌توانید سیاست‌گذار باشید از این که تاکنون زنده مانده‌اید،  
و در اتاق خویش آماده‌ی قضای روزگار بمانید، اگر پیش‌آید.  
بچه‌ها عجله‌کنید!... گفتم از سر راه کنار بروید.

( بیرون می‌رود )

## گونزالو

این شخص آرامش عجیبی در من می‌دمد. به گمان من آثار  
غرق شدن بر ناصیه‌اش نیست؛ ناصیه‌اش همه‌حاکمی از  
چوبه‌دار است.<sup>۱</sup> ای سرنوشت، در بردار کردنش استوار  
باش، طناب سرنوشتش را زنجیر لنگرهای ما ساز، چون  
طناب (بخت) ما را (به تنهایی) چندان سودی عاید نیست.  
اگر برای رفتن برسر دار زاده نشده باشد کار ما زاراست.

صاحب‌منصب باز می‌آید

## صاحب‌منصب

دگل بالائی را فرو کشید، تندتر، فروتر، فروتر. کشتی  
را در جهت باد قرار دهید (صدائی از درون) مرده‌شوی  
این جیغ و فریاد را ببرد. از هیاهوی طوفان و غوغای ما  
به هنگام کار بلندتر است.

سباستیان و آنتونیو و گونزالو باز می‌آیند

## سباستیان

کوفت به حلقومت، سگک پر غوغای کافر بد اخم!<sup>۲</sup>

---

۱ - اشاره به این ضرب‌المثل در زبان انگلیسی: آنکس که برای  
چوبه‌دار زاده شده است نباید از غرق شدن بیمناک باشد.

۲ - ظاهر آکسی‌کفری نگفته و نسبت به مقدسات مذهبی مرتکب بی‌حرمتی  
نشده، و از هنرپیشه انتظار می‌رود که به هنگام بازی چنین کند.

صاحب‌منصب پس (لااقل) کار کنید . (و روی از آنها می‌گرداند)  
آنتونیو مرده شورت بیردناکس؛ مرده شورت بیرد، مادر به خطا؛  
وقیح پرسروصدا، آنقدر که تواز غرق شدن می‌ترسی ما  
واهمه نداریم .

گونزالو من اورا ، حتی اگر کشتی به استحکام پوست گردو و نفوذ  
پذیری زن تردامن بود، در قبال غرق شدن تضمین می‌کردم .  
صاحب‌منصب کشتی را محکم بدارید، کشتی را محکم بدارید . او رادر  
جهت باد بگردانید .

دریانوردان عمه چیز از دست رفت دعا کنید، دعا کنید ! همه چیز از  
دست رفت !

(بیرون می‌روند)

صاحب‌منصب چه ، آیا می‌تواند باید بمیریم ؟  
گونزالو شاه‌وشاهزاده دست به دعا برداشته‌اند ، به ایشان ببینند  
چون وضع ما و ایشان یکی است .

سباستیان دیگر تاب تحمل ندارم  
آنتونیو این مردم مست با فریب خویش جانمان را گرفتند . این  
پرچانه ناکس - کاش که با امواج ده‌مدر کام دریامی رفتی<sup>۱</sup>

---

۱- در آن روزگار دزدان دریایی را در کنار دریا به دار می‌آویختند و  
چندان می‌ماندند که مدآب سه بار از روی لاشه‌شان می‌گذشت

## گونزالو

برسردار هم خواهد رفت ، هر چند هر قطره از این آب  
به ناروائی این سخن سوگند می خورد و فراخ بازدهن گشوده  
است تاوی را در کام خویش کشد .

( صدا های درهمی از درون به گوش می رسد ) خدا یا رحم  
کن ! متلاشی شدیم ، متلاشی شدیم ! بدرود همسر و فرزندانم !  
بدرود برادر ! متلاشی شدیم ، متلاشی شدیم ، متلاشی شدیم !

( صاحب منصب بیرون می روند )

بگذار همه با شاه غرق شویم .

برویم با او بدرود کنیم .

## آنتونیو

سباستیان

( آنتونیو و سباستیان بیرون می روند )

کاش می توانستم هزار فرسنگ دربارا بدهم و در برابر آن  
يك جریب زمین بایر - با خلكنهای بلند و خار بنهای درشت  
یا هر چیز دیگر - بگیرم . فرمان خدا مجری باد ، اما اگر  
خود مخیر بودم هر ك در خشکی را برمی گزیدم .

( بیرون می رود )

## گونزالو

## صحنهٔ دوم

(جزیره. مقابل دخمهٔ پروسپرو.)  
پروسپرو و میراندا وارد می‌شوند

میراندا

پدر جان، اثر به نیروی افسون خویش امواج سرکش را در چنین تلاطمی افکنده‌ای آرامشان گردان. آسمان چنان است که پنداری قیری بویناک فرو همی بارد؛ و یا خود، دریا که به سوی گونه‌های سپهر برخاسته بر آن است که آتش خورشید را خاموش گرداند. و که در نج بردم، با آن نانکه شاهد رنجشان بودم! کشتی‌ای زیبا، که بی گمان مردمی شریف را در خود داشت متلاشی شد! وای، که فریادشان قلبم را در هم کوبید! بینوایان، نابود شدند! اگر خداوند قدرتی بودم، دریا را، پیش از آنکه کشتی زیبارا با سر نشینانش این چنین در کام خویش کشد، در دل زمین دفن می‌کردم.

پروسپرو

آرام باش، واهمه مکن. به دل مهر بانگت بگو به کسی آسیب نرسیده است .

میراندا

وای، چدروز شومی!

پروسپرو

( به کسی ) آسیبی نرسیده است. و من هر کاری را که کرده ام از بهر تو کرده ام، از بهر تو، عزیزم. تو، ای دخترم؛ تو که از هویت خویش آگاه نیستی و نمی دانی که من از کجا میم، یا که خود بر تر از پروسپرو، صاحب این دخمه حقیر و پدربینوای توام. دانش بیشتر هرگز مزاحم افکارم نبوده است .

میراندا

پروسپرو

این بار، چیزهای بیشتری را به تو خواهم گفت؛ کمک کن، و این جامه جادورا از تنم بگیر. ( ردا را بر زمین می نهد ) تو، ای افسونم، در آنجا بمان؛ تو نیز اشک پایت را پاک کن و آرام باش .

منظره سه منناك كشتی شکستگی ای را که بر تار شفت وجودت چنین تأثیر کرد، بارعایت چندان احتیاط در ( تأثیر ) افسونم، چنان بی گزند پیش آوردم که از آنان که در کشتی بودند و توفریادشان را شنیدی يك تن آسیب ندید و سراموئی به کسی زیان نرسید، بنشین، چون اینك باید چیزهای بیشتری را بدانی.

میراندا

تو بارها به سخن آغاز کرده ای تا بگوئی که کیستم؛ لیکن

همیشه مراد پرس و جوی بی‌هوده<sup>۱</sup> از خویشتن گذاشته و دست آخر گفته‌ای : «باش. هنوز نه.»

**پروسپرو** اینک آن زمان فرا رسیده ، و از تو می‌خواهد که گوش بگشایی . فرمانبردار باش ، و توجه کن . آیا می‌توانی زمانی را که هنوز بدین دخمه نیامده بودیم به یاد آوری ؟ من گمان نمی‌کنم بتوانی ، چون آن زمان هنوز سه‌سالت تمام نبود . سرورم ، بیگمان می‌توانم .

**میراندا** به یاری چه ؟ به یاری خانه یا کس دیگر ؟ از هر چیز که تصویرش در یادت مانده است بامن بگو .

**پروسپرو** آنچه حافظدام تأیید می‌کند چیزی است دور و بیشتر به رؤیا مانند است تا واقعیت . آیا یک زمان چهار یا پنج پرستار نداشتم که از من توجه می‌کردند ؟

**میراندا** چرا ، میراندا ، داشتی ؛ بیشتر هم . اما چگونه است که این هنوز در یاد تو زنده است ، در ژرفنای تار گذشته‌ها دیگر چه می‌بینی ؟ اگر چیزی را از پیش از آنکه بدینجا بیایی در یاد داشته باشی چگونه آمدن بدینجا را نیز باید به یاد داشته باشی .

**پروسپرو** اما این را به یاد ندارم .

**میراندا** پروسپرو ، دوازده سال پیش بدرت دو کیمیلان ، و شهر یاری مقتدر بود .

---

۱- کلمه‌ای که نویسنده بکار برده **Bootless Inquisition** است که می‌توان پرس و جوی بی‌پای افزایش معنی کرد که راهی دراز نتواند رفت .

- میراندا ، سرورم ، مگر تو پدرم نیستی ؟
- پروسپرو مادرت سراپا تقوی بود، واو گفت که تو دختر منی؛ و بدرت دوک میلان بود، و تنها وارث و شاهدختش نه از تباری فروتر.
- میراندا او، خدایا! چه نامردی در حق ما شد که از آنجا آمدیم؟ و یا خود آنچه کردیم خجسته بود؟
- پروسپرو هر دو - هر دو، دخترم. با نامردی، چنانکه گفتم، از آنجا رانده شدیم؛ لیکن در اینجا ما را خوش باری کردند.
- میراندا او، هر گاه به رنجهایی که از برایت فراهم کرده ام و دریاد دارم می اندیشم دلم خون می شود. پدر، لطف کنید و ادامه بدهید.
- پروسپرو بر ادرم ، وعموی تو، به نام آنتونیو... من از تو تمنای کنم درست توجه کن و بین آیا بر ادرم این همه نامردمی شود! کسی که پس از تو از همه جهان بیشترش دوست می داشتم ، و اداره کشورم را به وی سپردم، که در آن روزگار در میان همه امیر نشینها از همه سر بود، و پروسپرو، گزیده ترین دوک، در شان و شرف بلند آوازه و در فرهنگها و هنری همتا.
- و چون اینها مورد علاقه شدید من بود حکومت را به بر ادرم سپردم، و چون سخت مستغرق در این مطالعه خلوت بودم از امور حکومت بیگانه شدم. عموی خاننت... توجه می کنی؟
- میراندا سرورم، با منتهای دقت.

۱- Liberal arte هنرهای عالی که در میان اروپاییان فقط مردم آزاد مجاز به تحصیلشان بودند. این هنرها در سده های میانه هفت شعبه بودند: دستور زبان، منطق، معانی بیان، حساب، هندسه، موسیقی و هیئت.



چون دانست چگونگی درخواستها را اجابت یارد کند ، چه کسانی را بالا برد و چه کسانی را بواسطه فزونی فزون از اندازه بزیرافکنند ، مردمی را که از آن من بودند از نو آفرید ، بندیگر سخن ، ایشان را در گون ساخت ، یا از نو به قالب زد ؛ و چون کلید منصب و صاحب منصب هر دورا در دست داشت همه دل‌های کشور را با نوائی کوی کرد که گوشش را می‌نواخت ؛ و اینک پیچکی بود که تنه شاهوارم را در بر گرفته بود و شیرۀ جانم را می‌مکید ... گوش می‌کنی ؟

اوه ، سرورمهر بانم ، سراپا گوشم !

میراندا

پروسپرو

تمنا دارم به سخنانم توجه کن . باری ، من که بدینسان پشت به کارهای دنیا کرده و خویشان را وقف خلوت و پروردن فکر به شیوه‌ای کرده بودم ، که اگر بس منزوی نبود قیمت نمی‌داشت ، خوئی پلید در برادر برانگیختم ؛ و اعتماد ، همچون پدری مهربان ، کژی و ناراستی از او پدید آورد که در مقام تقابل چندان بزرگ بود که اعتماد من ، که در حقیقت حدی نداشت ؛ و اعتمادی بود بیکران . ووی که بدینسان ، و نه تنها با عواید من بلکه با آنچه قدرت من می‌توانست فراهم آرد ؛ به سروری رسیده بود ، همچون کسی که با ادعای حقیقت خواهی و سخن داشتن از آن حافظه خویش را به گناه آلاید تا دروغ خویش را باور دارد ، پنداشت که در کراستین اوست ، هم از این لحاظ که جانشین من است و هم از این رو که از همه حقوق طبیعی شهر یاری برخوردار

است، از این روحس فراز جوئیش فزونی گرفت - بی‌شنوی؟  
سرورم، قصه‌ات درمان ناشنوایی است.

میراندا

پروسپرو

برای اینکه بین این نقشی که بازی می‌کرد و آنکس که  
نقش را از برایش ایفا می‌کرد حائلی نباشد لازم بود دوک  
مطلق میلان گردد. و اینک من، من بینوارا - که کتابخانه‌ام  
به‌وسعت یک دوک‌نشین بود - سزاوار حق - وق دنیوی و  
مادی سلطنت نمی‌باشد؛ و چنان تشنه فرمانروایی است که  
پادشاه ناپل پیمان می‌بندد که به او خراج دهد و نسبت  
به او اظهار بندگی کند، و افسر خویش را تابع تاج وی  
سازد، و سردوک‌نشین را که تاکنون خم نگشته بود - درینجا  
میلان بینوا - به‌خوارترین صورت فرود آرد.

آه، خدایا!

میراندا

پروسپرو

در احوال او، و در این واقعه، دقت کن. سپس به‌من بگو  
آیا چنین کسی برادر تواند بود؟

من اگر جز به نجابت جده‌ام بیندیشم هر تکب‌گناه گردیدم،  
ای بسازنانیک که پسران بد زاییده‌اند.

میراندا

پروسپرو

اینک این احوال: این پادشاه ناپل که دشمن دیرینه من بود  
تقاضای برادرم را مشعر بر این که وی درازاء ملک، و بیعت  
و خراجی، نماید - به‌چه مقدار، مرا و متعلقان مرا از دوک  
نشین براند و میلان زیبارا با همه افتخارات به برادرم  
ارزانی دارد به‌گوش هوش می‌نیوشد. پس آنگاه که ارثی  
خیانتکار فراهم آمد شبی که برای این منظور تعیین شده بود

آنتونیو دروازه های میلان را گشود و در دل تاریکی  
کارگزارانی که انجام کار بدیشان سپرده شده بود من و ترا که  
می گریستی شتابان از آنجا بردند .

میراندا آه ، خدا یا رحم کن! من که به یاد ندارم که آنکاه چگونه  
می گریستم اینک گریه سرخواهم داد. این موردی است که  
اشک از دیدگانم درمی کشد .

پروسپرو اندکی پیش بشنو، سپس ترا به سوی این امری که اینک در  
پیش رو است و بی آن این قصه سخت بیجا و بی مورد می بود  
خواهم آورد .

میراندا از چه رو آن ساعت مارا از میان نبردند .

پروسپرو دخترم ، پرسشی است بجا ! قصه ام چنین پرسشی را

پیش می کشد . عزیزم ، ملت من چنان علاقه ای به من  
داشت که جرأت نکردند واقعه را به خون بیالایند، بلکه  
بر آن شدند رنگ بهتری به مقاصد پلید خویش زنند .

باری، مارا شتابان ( بردند) بر کرجی ای نشانندند، فرسنگی  
چند در دریا راندند ، آنجا که لاشه لاوک پوسیده ای آماده

داشتند ، بی طناب، بی قرقره، بی بادبان، بی دگل؛ جهازی  
چنان که حتی موشان به قوه غریزه ترکش می کنند. در آنجا  
مارا بر کشیدند تا در پیش روی دریا که بر مامی غریب بگرییم،  
و به روی باد که شفتش با آهی که پاسخ می گفت مارا دوستانه

می آزرده سرده‌هیم .

میراندا پروسپرو  
آمخدایا ، در آن هنگام چه اندازه مایه زحمت بوده‌ام!  
تو فرشته‌ای<sup>۱</sup> بودی که مرا حفظ کردی ! تو در سایه شکیبایی  
که خداوند به تو داده بود آن نگاه که من قطرات شور اشک  
بر دریا می افشاندم و در زیر بار (درد) خویش همی نالیدم  
لبخند می زدی ، و لبخندت در من غیرت و یایمردی  
برمی انگیخت و در تحمل وقایع آتی ام استوار می داشت.

چگونه به کرانه آمدیم ؟

میراندا پروسپرو  
باعنایت پروردگار . لختی خوراک و آب شیرین که يك  
ناپلی شریف ، گونزالو ، که مأمور انجام این نقشه بود از  
سر رحمت به ماداده بود داشتیم ؛ و مقداری پوشاک گرم ، جامه  
وزیر جامه ، اشیاء و لوازم زندگی ، که از آنوقت تا کنون مارا  
بسیار به کار آمده اند ؛ و هم او که می دانست من به کتابهایم عشق  
می ورزم از سررأفت از کتابخانه ام مجلدی چند را که بیش از  
دوگ نشینم قدر می نهم در اختیارم نهاد .

میراندا کاش این مرد را می دیدم !

پروسپرو اینک پیامی خیزم (ردارامی پوشد ) آرام بنشین ، و آخرین  
بخش قصه اندوه دریارا بشنو . آری ، به این جزیره رسیدیم

---

۱- لفتی که نویسنده به کاربرد Cberubin به معنی کروب یا کـودک

بالداراست .

و در اینجا من که آموزگار تو بودم ترا بیش از سایر شهزادگانی که برای بیهوده گذرانی وقت بیشتر و مریانی نه بدین دقت دارند سود رساندم.

**میراندا** خداوند ترا اجر دهد! و اینک سرورم، از تو تمنای کنم به من بگوئی سبب برانگیختن این طوفان چیست بود؟ چه، هنوز در ذهنم دروغواست.

**پروسپرو** اینک همینقدر بدان که از قضای روزگار، اقبال - که اینک یار سازگار من است<sup>۱</sup> - دشمنانم را بدین کرانه کشیده است، و من به قوهٔ فرانگری خویش می بینم که طالعم بر اختری بس خجسته اثر تکیه دارد، که اگر هم اکنون اثرش را خواستار نگردم، و فرصت از دست دهم، ستارهٔ بختم همواره در افول خواهد بود. هان، بیش از این چیزی میسر؛ ترا خواب می آید؛ سنگینی خوشی است، خوشی را بدو بسپار، می دانم که ترا زمین گزیر نیست.

(میراندا به خواب می رود)

ای خدمتکار، پیش آ، بیا؛ من اینک آماده ام؛ آر بیل من، نزدیک شو، بیا.

(آر بیل وارد می شود)

**آر بیل** خداوند گارا، درود بر تو باد؛ سرور سرفراز، درود بر تو باد؛

۱ - و آنکاه ناسازگار بود .

آدم که اراده والا را به انجام رسانم، اگرچه پرواز  
(درهوا) و شنا(ی در دریا) یا خود جستن در آتش و یا  
نشستن بر پشت ابرهای آشفته باشد. آریل و همه جمع او  
سر فرمان نودارند.

پروسیرو ای پرزاد، آیا طوفانی را که فرمان دادم دقیقاً فراهم  
کردی؟

آریل جزء به جزء؛ به کشتی شاه در آمدم: گاه بر دماغه آن، گاه  
در میان، زمانی بر عرشه، گاه در هر خوابگاه و حشت  
بر می انگیزم. گاه چند یاره می شدم؛ در بسیاری جاها  
می سوختم؛ بردگل برین، بر استوانه های بادبان دار و  
تیرهای بادبان گیر شعله می کشیدم؛ و پس آنگاه به هم  
می پیوستم و یکی می شدم. آذر خشهای ژوپیتر، این  
منادیان تندرهای دهشتناک، هر دم در می رسیدند و در چشم  
بر هم زدنی ناپدید می گشتند و آتش و نعره های تندی  
که می غرید می نمود که گرد نبتون<sup>۱</sup> بس نیرومند را فرو  
گرفته، امواج دلیر و نیز نیزه سه شاخه دهشتناکش را به لرزه

## Jove - ۱

Neptune - ۲ در مذاهب اولیه روم خدائی بود که بیشتر با  
جاودانگی چشمه ها و جویبارها پیوند داشته، اما بعدها با پوزئیدون، خدای  
یونانی مشبه گردید و خدای دریا شد. نشان قدرت او نیزه سه شاخه است.

در آورده اند.

پروسپرو ای پر بزاد زیبای من! چه کسی چندان استوار بود که این  
هیاهو خردش را نیاشفت؟

آریل جنبنده ای نبود که تب جنون درخویشتن احساس نکند و

از سر نو میدی سبکسرا نه به کاری بر نخیزد. جز ملوانان

همه در آب به کف آلوده جستند، و کشتی را که در آتش

کشیده بودم، ترک گفتند. فردینا ند، پسر شاه، با هوهای

که بر سرش راست ایستاده بود - و آنگاه به مستی نی شبیه

بودند نه به من - نخستین کس بود که در دریا پرید. هم او

فریاد بر آورد: «دوزخ تهی است؛ شیاطین همه اینجا آیند.»

پروسپرو آفرین پر بزاد من! اما آیا این واقعه نزدیک کرانه نبود؟

آریل نزدیک کرانه، خداوندگارم.

پروسپرو ولی آریل، آنها سالم اند؟<sup>۱</sup>

آریل هوئی از سر کسی کم نشده، و بر رختشان<sup>۲</sup> لکه ای ننشسته،

جز آنکه از پیش نو تر گشته است، و همچنانکه فرمان

دادی ایشان را در گروههایی برگرد جزیره پراکندم.

---

۱ - بعضی نسخه ها این جمله را بدون علامت سؤال ضبط کرده اند.

۲ - On Their Sustaining Garments بر رختهایی که

ایشان را بر آب نگه میداشت .

پسرشاه را خود در خشکی فرود آوردم، و وی را در حالی که  
هو را با آه های خویش خنک می کرد و بازوان را بدین سان،  
غمگین، درهم افکنده بود در کنج دور افتاده ای در  
جزیره رها کردم.

پروسپرو  
برگوه کشتی شاه، دریا نوردان، و دیگر ناوگان را چه  
کردی؟

آریل  
کشتی شاه به سلامت در بندر گاه است، در دورترین کنج از  
نظرها پنهان است، آنجا که یکبار نیم شبان فرایم  
خواندی تا از «برمودای» همیشه طوفانی، شبنم از برایت  
بیاورم. دریا نوردان را در زیر عرشه، تنگ هم، در  
خوابی ناشی از خستگی ورنج و افزوده به آفسون بر جای  
گذاشتم، و اما بقیه ناوگان، که از هم پراکندم، اینک  
باز به هم پیوسته اند و بردریای مدیترانه، غم آلوده عازم  
ناپل اند، در حالی که می پندارند کشتی شاه را که درهم  
شکسته و شخص شخیصش را که تباه گشته است دیده اند.

پروسپرو  
آریل، وظیفه خویش را به دقت انجام دادی، اما کار  
دیگری هست؛ روز چه هنگام است؟  
آریل  
از نیمروز گذشته است.



پروسپرو

دست کم در ساعت دو، و ما هر دو باید فاصله بین این لحظه و ساعت شش را به سودمندترین وجه بگذرانیم.

آریل

باز هم کارشاقی است؟ اینک که انجام وظایف دشوار را در عهده ام می نهد؟ اجازه فرما وعده ای را که داده و تاکنون عمل نکرده ای یادآور شوم.

پروسپرو

چه؟ افسرده؟ تقاضای تو چیست؟

آریل

آزادیم.

پروسپرو

بیش از آنکه وقت سر آید؟ بیش از این چیزی نشنوم!

آریل

تمنا می کنم به یاد داشته باش که خدماتی ارزنده از برای شما انجام داده ام؛ به شما دروغ نگفته ام، نسبت به شما مرتکب خطایی نشده ام، بی دریغ و بی شکوه خدمت کردم. به من وعده دادی یک سال از خدمتت بکاهی.

---

۱ - خشم پروسپرو در اینجا بیجای نیست اما نقش او را نباید زیاد بسا احساسات در آمیخت. او هم به ابراز خسونت بسیار تواناست و هم به محبت زیاد، و در جهان این نمایش که بدی و تباهی را نیروی عظیمی است آدم نیک نمی تواند فزون از اندازه نرم و آسان گیر باشد. این درسی است که پروسپرو خود به بهای تجربه ای تلخ فرا گرفته است. در اینجا به ویژه از این روحانزاهمیت است که چنانکه به میراندا گفت باید از این مجال به کمال استفاده کند، و این آریل است که موقعیت را تشخیص نمی دهد و بیگانه درخواست آزادی خود را عنوان می کند. بلاوه، خشم پروسپرو دستاویزی به شکسپیر می دهد تا چیزهایی از گذشته آریل و کالیبان را به خواننده بازگوید.

آیا فراموش می‌کنی از چه رنج و عذابی نجات دادم ؟  
خیر .

چرا، فراموش می‌کنی؛ و می‌پنداری که لای و لجن کف  
دریا را زیر پا نهادن و یا خود به پیشباز بادگزنده شمال  
فتن؛ و انجام خدمت از بهر من در رگه‌های زمین، آنگاه  
ه از شدت یخبندان سخت و سفت شده است کاری است  
بزرگ.

خداوندگارم؛ من چنین نمی‌پندارم.  
آریل پروسپرو  
تودروغ می‌گویی، موجود خبیث. آیا تو، سیکورا کس<sup>۱</sup>  
آن جادوگر پلشت را که پیری و حسد به چنبرش بدل  
کرده بود. از یاد برده‌ای؟  
نه، سرورم.

آریل پروسپرو  
چرا، از یاد برده‌ای. او کجا از مادر زاده شد؟ حرف بزن،  
بگو.

آریل پروسپرو  
در الجزایر، سرورم.  
اوه؛ چنین بود، نبود؟ من باید آنچه را که بودی، و از یاد

---

۱ - به این نام در جای دیگری برخورد نشده، ممکن است از کلمات  
یونانی Syx به معنی افشاندن و Korax گرفته شده باشد که هم به معنی  
کلاغ است و هم به معنی قلاب (Hook) که بعید نیست همان Hoop یعنی  
چنبر و خمیده و دوتا باشد .

می‌بری، هرماه یکبار بازگویم. چنانکه می‌دانی این سیکوراکس، جادوگر دوزخی، به سبب فتنه‌های بسیار و جادوهایی چنان که شنیدنتان از برای آدمیان دهشتر است از الجزایر رانده شد، و فقط بخاطر يك چیز جانش را نگرفتند<sup>۱</sup> چنین نیست؟

چنین است، سرورم.

آریل

پروسپرو

دریا نوردان، این عجوزه<sup>۲</sup> آبی پلک<sup>۳</sup> را که باردار بود بدینجا آوردند و در همینجایش بر جای گذاشتند. تو، ای بنده من، چنانکه خود می‌گویی، آنگاه خدمتکار وی بودی، و چون پریزادی چندان ظریف بودی که اجرای فرامین خاکی<sup>۴</sup> و نفرت انگیزش را بر نمی‌تافتی و از فرمانش سر می‌پیچیدی وی به یاری ملازمان نیرومند خویش، درخشمی فرو نداشتی، ترا در صنوبری شکافته محبوس گردانید؛ و تو در آن شکاف سالیانی چند به وضعی دردناک ماندی، و در این میان او بمرد و ترا در آنجا، در حانی که با سرعت گردش بره<sup>۵</sup> آسیاناله همی کردی، به خود

۱ - بواسطه يك عمل بساچیز، مراد بارداری است؛ چون زنان باردار

را نمی‌کشند.

۲ - آبی شدن پلک چشم نشان بارداری است.

۳ - در مقابل اثیری، که آریل باشد.

گذاشت. در آن هنگام جزیره - بجز از پسری که او در  
اینجا زاد، توله‌ای پرلک و پیس و عجوز زاد - مفتخر  
به وجود آدمی نبود.

آری، کالیبان، پسر او.

آریل

پروسپرو

تو، ای کندذهن، هم اورامی گویم. همان کالیبان که اینک  
در خدمت خویش دارم. تو خود نیک می‌دانی که ترا درجه  
درد و شکنجه‌ای یافتم، فغانت گرگ را به زوزه وامی داشت  
و به دل خرس خشماگین راه می‌یافت؛ و آن غذایی بود که  
بر سزاواران لعنت جاودانی تحمیل می‌شود، و سیکورا کس  
خود نمی‌توانست آنرا بازی اثر سازد. افسون من بود که،  
چون بدینجا رسیدیم و فغانت راشنیدم، (شکاف) صنوبر  
را گشود و ترا آزاد کرد.

خداوندگارا، سپاسگزارم.

آریل

پروسپرو

اگر باز شکوه کنی تنه بلوطی رامی‌درم و ترا چون میخی  
در اندرون پرگراهش جای می‌دهم که تا دوازده زمستان  
در آن زوزه سردهی .

خداوندگارا، مرا ببخش؛ مطیع فرمان تو خواهم بود، و  
وظیفه بریانه خویش را از صمیم دل به پایان خواهم برد.  
چنین کن، من نیز پس از دو روز ترا آزاد خواهم کرد.

پروسپرو

اه، ارباب بزرگوار من! اینک چه باید بکنم؟ بفرما. چه

آریل

باید بکنم؟

**پروسپرو** برو خود را به سیمای «دریا بانو» بی بیارا، و جز در چشم خود و من نسبت به هر دیده دیگر ناپیدا باش. برو، در این چهره ظاهر شو، و در آن بدینجا بیا. برو، بشتاب!

(آریل می رود)

بیدار شو، جان شیرینم، بیدار شو؛ خوابی خوش کردی، بیدار شو.

**میراندا** غرابت داستانت، سنگینی (خواب) در وجودم دمید.  
**پروسپرو** آنرا از خود دور کن. برویم سری به غلام، کالیبان، که هرگز به نرمی به ما پاسخ نمی گوید، بزنیم.

**میراندا** سرورم، او ناکسی است که من خوش ندارم براو بنگرم.  
**پروسپرو** با این حال نمی توانیم او را از دست بدهیم: برای ما آتش درست می کند، هیزم می آورد؛ و در کارهایی که از برای ما سودمند است به ما خدمت می کند. اوی! غلام! کالیبان! اوی خاکی، اوی! حرف بزن.

**کالیبان** (از درون دخمه) هیزم به اندازه کافی (دردخمه) هست -  
**پروسپرو** می گویم، بیرون بیا؛ کار دیگری هست. تو، ای سنگ

---

۱- Nymph در اساطیر حوری یا پریبی که مقیم دریا یا رودخانه یا جنگل یا کوه بود - حوری دریائی، حوری جنگلی یا کوهی.

پشت، بیرون بیا! کی (می آیی)؟

(آریل به قیافه دریا بانو وارد می شود)

منظری زیبا! آریل چیره دستم، گوش فراتر آرد (درگوشی

چیزی می گوید)

سرورم، انجام خواهد شد (آریل بیرون می رود)

ای غلام زهر آلوده، ای که از نطفه شیطان در رحم مادری

شریر به وجود آمدی، بیرون بیا!

(کالیبان وارد می شود)

اه که شبمی به زیانبخشی آنکه مادرم با پر کلاغ

از مرداب دردزایم دوفت بر هر دوی شما فرافتند! نفس باد

جنوب غربی بر شما بوزد و تمام نتان را تناول فرا گیرد!

مطمئن باش که به سزای این عمل، امشب چنان انقباض

عضله و پهلو دردی خواهی داشت که نفست خواهد برید

و شیطان بچکان در فراخنای شبی که در کار توانند بود بر

تو در کار خواهند بود، و تنت به انبوهی شانه انگبین نیشگون

خواهد خورد، هر نیشگون گزنده تر از زنبوری که شانه را

می سازد.

من باید ناهارم را بخورم. این جزیره از آن من است، از

سوی سیکوراکس، مادرم، که تواز من گرفته ای. نخست

که بدینجا آمدی مرا می نواختی و به من زیاد می پرداختی

آریل

پروسپرو

کالیبان

پروسپرو

کالیبان

و آب شاه توت به من می دادی، و نام روشنائی بزرگ و کوچک<sup>۱</sup> را که روزان و شبان می درخشند به من می...  
 آموختی، و من به تو مهر و رزیدم و همه یوزگیهای جزیره را،  
 چشمه های آب شیرین، شوراب چاله ها و شوره زارها  
 و زمینهای حاصلخیز را به تو نمودم - لعنت به من که چنین  
 کردم! همه افسونهای سیکوراکس و وزغها و سوسکها و  
 شب پره ها بر تو فرود آیند! چون همه اتباعی که داری منم،  
 که پادشاه خویش بودم، و اینک در اینجا در این صخره  
 سخت محبوسم کرده و از بقیه جزیره دورم داشته ای.

تو ای غلام کذاب، که نه مهر بلکه شلاق می تواند تکانت  
 دهد! من با همه ناپاکیت با تو چون یک انسان رفتار کردم  
 و ترا در کلبه خویش جای دادم، تا آن گاه که خواستی به  
 دخترم تجاوز کنی.

پروسپرو

اوه ووه ووه! کاش که این کار شده بود. تو نگذاشتی، و گرنه  
 جزیره را با کالیبانا مسکون کرده بودم.

کالیبانا

<sup>۲</sup> تو ای غلام نفرت انگیز که چون همه پلیدی هستی نیکی  
 پذیر نیستی! هن بر تو رحم آوردم، رنج بردم و ترا به سخن  
 گفتن برانگیختم، و هر ساعت چیزی به تو آموختم. تو ای

میراندا

۱- مراد خورشید و ماه است.

۲- بسیاری از سخن سنجان این گفتار را به پروسپرو نسبت می دهند.

وحشی، آنگاه که منظور خود را نمی دانستی و چون جانوران  
اصوات آشفته می گفتی من منظورت را با سخنانی  
می برداختم که مفهومی می ساخت. اما هر اندازه هم که  
می آموختی سرشت فرومایهات حاوی چنان چیزی بود که  
طبایع نیک نمی توانستند با آن سر کنند، از این رو چنانکه  
سزاوار بودی در این صخره محبوس گشتی، هر چند سزاوار  
بدتر از زندان نیز بودی.

توبه من زبان آموختی، و بهره من از آن این است که می دانم  
چگونه نفرین کنم. طاعون سرخ<sup>۱</sup> بکشد تو را بازبانی که  
به من آموختی!

کالیبان

ای تخم جادو، دور شو! برو و برای ماسوخت بیاور، و بهتر  
است که شتاب کنی، چون کارهای دیگری هم هست.  
ناکس، شانه بالا می افکنی؟ اگر در انجام فرامینی که به تو  
می دهم اهمال کنی و یا آنها را باد لگرانی انجام دهی با  
خشکی عضلات و ویژه پیران خواهمت آزد، استخوانهایت  
راهمه از درد خواهم آکند، و چنان به فغانت خواهم آورد  
که جانوران از خروشت بر خود بلرزند.

پروسپرو

نه، تمنا می کنم (با خود می گوید)، باید اطاعت کنم.

کالیبان

۱- Red Plague وجه تسمیه آن از اینجا است که هنگام بیماری

لکه های سرخ بر بدن بیمار پدیدار می شود.



قدرت جادویش چنان است که می‌تواند سینه بوسه بوسه بوسه،  
خندای مادرم، را به تمکین وادارد ووی را بنده خویش  
گرداند.

پرو سپرو خوب، غلام، دور شو!

(کالیبان می‌رود)

آریل نامرئی، و در حالی که می‌خواند و می‌نوازد و فردیناندر را  
در پی خویش دارد باز می‌آید.

سرود آریل

به سوی این ماسه‌های زرد آید

سپر دست یکدیگر را بگیرد

و آن‌گاه که ادب بجای آوردید و بوسه از هم ربودید

و امواج خروشان به خاموشی گراییدند<sup>۲</sup>

سبک، اینجا و آنجا پای کوبید؛

و پریان شوخ و شنک این برگردان را بخوانند:

هان، گوش فرادار!

(از هر سو برون از صحنه) عو، عو!

۱ - Setchos - این در تاریخ سیاحت خود از او به عنوان ربه‌النوع

مردم پاتاگونیا یاد می‌کند .

۲ - آن‌گاه که به یاری صدای خوش بوسه‌ها به هنگام رقص، امواج را

به خاموشی واداشتید (۲)

سگان پاسبان پارس می‌کنند

(ازهرسو برون ازصحنه) عو، عو!

هان، گوش فرادار! نغمه خروس خوش خرام رامی‌شنوم که  
می‌خواند:

قو-قو-ولی - قو!

این آوا در کجاست؟ در زمین یا در هوا؟ دیگر به گوش  
نمی‌آید؛ بی‌گمان یکی از خدايان جزیره را ملازمت  
می‌کند. آنگاه که بر کناری نشسته بودم و برنا بودی شاه،  
پدرم، باز می‌گریستم این نغمه برفراز امواج از کنارم  
لغزید، و خشم آنها و اندوه مرا، هردو، بانوای شیرین خویش  
فرو نشاند. از آنجادرپی‌اش آمدم، و با او خود مرا به دنبال  
کشید، و اینک رفته‌و گذشته است. نه، باز آغاز شد.

سرود آریل

پدرت در زرفایی به بالای پنج مرد، آرمیده است، و

از استخوانهایش مرجان می‌سازند،

و دو چشمانش مرواریدند.

دراو چیز تباه‌شونده‌ای نیست کز روی تحولی دریائی نباشد

و به چیزی گرانمایه و شکفت بدل نگردد.

حوران دریا همواره ناقوس عزایش را به نوا در می‌آورند

(صدای برون از صحنه) - دپنیک، دانک.

فردیناند

فردیناند این سرود از پدر مفروقم یاد می کند . نه این کار آدمیزاد است، و نه این نوا صدای زمینی. اینک آنرا بر فراز خویش می شنوم .

پروسپرو پرده های ریشک دار چشمانت را برکش، و به من بگو که آنجا چه می بینی .

میراندا آن چیست ؟ یک روح ؟ خداوند ، چگونه بریرامون می نگرد! سرورم ، باور کن که سیمائی زیبا دارد . اما روح است .

پروسپرو نه ، دخترم ؛ او می خورد ، و می خوابد ، و حواسی چون حواس ما دارد. این جوان رعنا را که می بینی در همان کشتی طوفان زده بود؛ و اگر زنگ غم (که خوره زیبایی است) رنگش را نیاوده بود می توانستی جوانی زیبایش بخوانی . او همراهان خویش را گم کرده و در پی ایشان آواره گشته است .

میراندا می توانم او را موجودی یزدانی بخوانم ، چون بدین زیبایی آدمی ندیده ام .

پروسپرو (باخود) می بینم ، کاربرد نخواه من است. ای پری، ای پری زیبایم، به پاداش این کار تا دوروز دیگر آزادت می کنم .

فردیناند یکمان این همان الهه ای است که این نواها در ملازمت اوست ! خواهشم را برآور تا بدانم که آیا مقیم این

جزیره‌ای، و مراد همنامی کن که چگونه رفتار کنم. نخستین خواهش که آخر از همه بر زبان می‌راند - ای آیت جمال! - این است که آیا آدمی هستی یا پری .

میراندا  
فردیناند  
آقا، من آیت جمال نیستم، لیکن به یقین آدمیزادم .  
زبان من؟ خدا یا! من از آن‌ها نیستم که بدین کلام سخن می‌گویند  
از همه برترم ، هر آینه در آنجائی بودم که بدان تکلم  
می‌کنند .

پروسپرو  
چگونه؟ برتر؟ اگر شاه ناپل سخنت را می‌شنید چه  
می‌کردی؟

فردیناند  
بیکس در مانده می‌نمودم، چنانکه اکنون که تو از شاه  
ناپل سخن می‌گویی، می‌نمایم: او سختم را می‌شنود، و نیز  
گریه‌ام را، (چه) من خود پادشاه ناپلم، و با چشمان خود، که  
زان پس هرگز در چشمخانه<sup>۱</sup>، جا نیفاده‌اند کشتی پدرم،  
پادشاه، را که شکست دیدم.

میراندا  
فردیناند  
آه، خدای مهربان!  
آری، به یقین، و همه بزرگان، که دو تن از ایشان دوک  
میلان و پسر<sup>۲</sup> زیبای او بودند.

پروسپرو ( با خود ) دوک میلان و دختر زیباتر اش اگر مناسب می‌دیدند

۱- از بس گریسته‌ام که هنوز فروکش آغاز نکرده‌اند.

۲- این نخستین و آخرین بار است که از پسر آنتونیو سخن به میان می‌آید.

می توانستند نادرستی گفته‌ات را آشکار کنند . به يك نظر  
دل به هم باخته‌اند. آریل زبیا بهم ترا به پاداش این کار آزاد  
خواهم کرد: ( خطاب به فردیناند ) حضرت آقا متأسفم که  
سخن عین حقیقت نیست: <sup>۱</sup>

میراندا پدرم چرا چنین نامهربان سخن می‌گوید ؟ این سومین  
مردی است که تاکنون دیده و نخستین کسی است که به  
خاطرش آه سرد داده‌ام .

ای رحم ، پدرم را برانگیز و وی را موافق با احوال  
من گردان <sup>۱</sup>

فردیناند آه ، اگر دوشیزه‌ای ، و دل‌نداده‌ای ، ترا شهبانوی  
ناپل می‌کنم :

پروسپرو آقا ، تند نرو ، گوش کن . ( باخودمی‌گوید ) هر دو در  
بنجه قدرت همدیگرند؛ اما باید که این کار شتاب‌آمیز را  
برایشان دشوار گردانم ؛ مبادا که بس آسان به چنگ  
آوردن ، یافته را بی‌بها گردانند . ( خطاب به فردیناند )  
گوش کن ، از تو می‌خواهم به سخنم توجه کنی . تو در  
اینجانامی را به ناحق تصاحب می‌کنی که صاحبش نیستی ،  
و در مقام جاسوس بدین جزیره آمده‌ای تا آنرا از چنگ

---

۱- لحن این سخن طمنه‌آمیز است .

۲- کاری کن که به حال من نیز توجه کند .

من در آری و خود مالکش گردی .

فردیناند

نه، به مردانگیم سوگند !

میراندا

چیزی بد و زیانبار نمی تواند در چنین کالبدی اقامت کند.

اگر روح خبیث را چنین جایگاهی باشد چیزهای نیک خواهند کوشید در آن با اوسکنی گزینند .

پروسپرو

از پی من بیا . ( خطاب به میراندا ) به هواخواهی از او

سخن مگو ؛ او خائن است ( خطاب به میراندا ) بیا !

گردن و پایت را به هم زنجیر خواهم کرد ؛ از آب دریا

خواهی آشامید ، و خوراکی صدف تازه جوی ، ریشه

خشکیده گیاه و پوسته ای خواهد بود که بلوط در آن

می غنود . از پی ام بیا !

فردیناند

نه . من چنین رفتاری را بر نخواهم تافت ، مگر اینکه

دشمنم توانائیش بیش باشد .

(شمیر از پیام برمی کشد لیکن با افسون از حرکت بازمی ماند)

میراندا

آه ، پدرگرمی ، او را به محك سخت میازمای ، چون

بزرگزاده است و کم دل نیست .

---

۱- کلمه ای که نویسنده بکار برده Temple به معنی معبد است . میراندا

می گوید روحی که در این جایگاه مقدس مأوی کرده نمی تواند بد و دوزخی باشد.

پرو سپرو آیا کهتر<sup>۱</sup> از من باید به من فرمان دهد؟ (خطاب به فردیناند)  
شمشیرت را در نیام کش ، خائن - که خود می نمایی و  
دل زدن نداری ، بس که وجدانت گناهبار است . از آن  
حالت دفاع بدر آی ، چون می توانم در همینجا با این  
چوبدست<sup>۲</sup> سلاح را بگیرم ، و کاری کنم که شمشیر  
از دستت بر زمین افتد .

میراندا پدر ، خواهش می کنم !

پرو سپرو دور شو<sup>۳</sup> ! به رختم میاویز .

میراندا سرورم ، رحم بیاور . من او را ضمانت می کنم .

پرو سپرو خاموش ! سخنی دیگر موجب خواهد شد که اگر هم

از تو نفرت نیام زبان به سر زشت گشایم . چه ، هواخواهی

از یک شیاد ؟ خاموش ! تومی پنداری به این قیافه دیگر

آدم نیست ، چون جز او و کالیبان کسی را ندیده ای .

دختر ابله ! در برابر بیشتر مردان همین خود کالیبانی

۱- آیا پام باید آموزگار من باشد و به من فرمان دهد( سرآموزگار  
وراهنمای بدن است ومیراندا که در مقابل پروسپرو در مقام پا است به حکم  
همین کهتری نباید به مهتر فرمان دهد.

۲ - عصای جادو .

۳ در بعضی نسخه ها از آن جمله نسخه چاپ مك میلان زیر نظر و فیلیپ  
بروك بانك ، و « پیتراهالیندیل نشان شگفتی وخشم نیست .

است ، وایشان نسبت به او فرشتگان .

میراندا در این صورت عشق من بس فرومایه است . من آرزوی

دیدن مردی بهتر از او را ندارم .

پروسپرو ( خطاب به فردیناند ) بیا ، اطاعت کن ! عضلات اینک

باز در او ان کودکی خویشند و منی از تاب و توان اند .

فردیناند آری ، چنین اند ، قوایم انگار در خواب باشم همه در

بنداند . داغ مرگ پدرم ، سستی ای که احساس می کنم ،

غرق شدن همراهم ، و یا تهدید های این مردی که

اینک مقهورش گشته ام در نظرم به چیزی نیست اگر

بتوانم روزی یکبار از درون زندانم بر این دوشیزه نظر

افکنم . بگذار آزادی از سایر اکناف جهان استفاده

کند . در این زندان من بقدر کافی فضا دارم -

پروسپرو ( با خود می گوید ) افسونم کارگر افتاده است

( خطاب به فردیناند ) بیا . ( خطاب به آریل ) آریل زیبا ،

وظیفه ات را به خوبی انجام دادی ( خطاب به فردیناند )

از بی ام بیا . ( خطاب به آریل ) دقت کن که چه کار دیگری

را باید برایم انجام دهی .

میراندا آقا ، آسوده باش ، پدرم سرشتی بهتر از آنچه در گفتار

می نماید دارد . آنچه اینک از او سر زد عملی غیر

عادی بود .



پروسپرو ( خطاب به آریل ) تو چون باد کوهستان آزاد خواهی  
بود؛ لیکن تا آنرمان جزئیات فرامینم را به دقت  
انجام ده .

آریل  
پروسپرو ( خطاب به میراندا ) به هوا خواهی از اسخن مگو .  
( بیرون می روند )

---

پرده دوم

---



## صحنه یکم (بخش دیگر از جزیره)

آلوزو، سباستیان، آنتونیو، گونزالو:  
آدریان، فرانسیسکو، و دیگران وارد  
می‌شوند.

آقا، تمنای کنم دل شاددارید. شما، وما نیز همه، موجبی  
برای شادمانی داریم، چون نجاتمان بسیار برتر از چیزهایی  
است که از دست داده‌ایم، مورد اندوهمان عام است، هر روز  
زن دریانوردی، ناخدای کشتی کالابری، به سر نوشت  
اندوهبار ما دچارند، لیکن از شگفتی روزگار، که همانا  
ماندن ما است، از میلیونها تن جز اندک کسانی نمی‌توانند  
چنان چون ماسخن گویند. از این رو، سرورم، خریدمندانه  
اندوهمان را در برابر این مایه تسلیم بگذارید.  
تمنادارم آرام باشید.

گونزالو

الوزو

سیاستیان	( زیرلب به آنتونیو ) او آرامش را همچون اماج سرد می پذیرد <sup>۱</sup>
آنتونیو	( زیرلب به سیاستیان ) تسلی بخش روح، وی را به این سادگیها رها نخواهد کرد .
سیاستیان	( به آنتونیو ) بنگر، اینك ساعت هوشش را كوكمی كند، و دیری نخواهد پاید كه زنگه را خواهد نواخت <sup>۲</sup>
گوزالو	آقا ...
سیاستیان	( به آنتونیو ) يك . بشمار .
گوزالو	هر گاه هر اندوهی را كه عارض می شود پذیره گردیم عاید پذیرنده <sup>۳</sup> ...
سیاستیان	يك دلار <sup>۴</sup> ( می شود )
گوزالو	آری ، براستی كه «دردی» <sup>۵</sup> عاید وی می شود. در واقع

۱- Peace به معنی آرامش و Peace جمع Pea به معنی نخوداست ، و چون اماج محتوی نخوداست لذا گوینده با استفاده از قرابت صدای دو کلمه جناس ساخته است .

۲- هوش و حواسش را باز یافته به سخن در خواهد آمد .  
 ۳- کلمه ای که نویسنده بکار می برد Entertainer است که نمایش دهنده نیز معنی می دهد .

۴- Dolor به معنی درد است که در اینجا با استفاده از هم آوایی با Dollar مقابله شده است، این لغت از Thaler «تالر» آلمانی آمده که خود يك سکه سیمی بوده است. سیاستیان تعمداً گفته گوزالورا چنین تعبیر می کند .

سختت از آنچه در نظر داشتی درست تر از آب در آمد .	
تو هم آنرا بهتر از آنچه من می خواستم دریافتی .	سباستیان
بنابراین سرورم ...	گونزالو
آه، که در بکار بردن زبانش چه اسراف می کند!	آنتونیو
تمنای کنم در سخن گفتن امسال کن .	آلونزو
باشد، چنین می کنم . ولی با این همه ...	گونزالو
همچنان سخن خواهد گفت .	سباستیان
شرط ببندیم که او و آدریان کدامیک بانگک به سخن بر خواهند داشت .	آنتونیو
	سباستیان
خروس پیر <sup>۱</sup>	سباستیان
جوجه خروس <sup>۲</sup>	آنتونیو
بستیم . سرچه ؟	سباستیان
یک خنده <sup>۳</sup>	آنتونیو
بستیم !	سباستیان
اگر چه این جزیره متروک ...	آدریان
ها ، ها ، ها !	آنتونیو
شرط ادا شد .	سباستیان
غیر مسکون و تقریباً دست نیافتنی است ...	آدریان

۲۹۱ منظور از خروس پیر، گونزالو و مراد از جوجه خروس آدریان است

۳- برنده به بازنده بخندد (اشاره به این زبانزد که و برنده خندان است .)

سباستیان	با این همه ...
آدریان	با این همه ...
آنتونیو	نمی‌توانست آنرا از دست دهد <sup>۱</sup> .
آدریان	باید آب و هوایی لطیف و ملایم و با اعتدال داشته باشد .
آنتونیو	اعتدال <sup>۲</sup> ، دختری ظریف بود .
سباستیان	آری ، ظریف ، چنانکه او عالمانه بیان کرد
آدریان	در اینجا هوا با لطف بسیار بر ما می‌دمد
سباستیان	تو گوئی ریه‌اش پوسیده و گندیده است .
آنتونیو	و با خود نفس از فراز مرداب گذشته است :
گونزالو	اینجا هر چیز که برای زندگی سودمند باشد هست .
آنتونیو	راست است ، جز وسایل زندگی .
سباستیان	که از آن هیچ نیست ، یا جز به اندک نیست .
گونزالو	آه که سبزه چه سرزنده و شاداب است ! چه سبز !

۱ آنتونیو می‌گوید که چون آدریان جمله را « با اگر چه » آغاز کرد و ناگزیر باید با مع هذا دنبال کند .

۲ آنتونیو که در اینجا Temperance را نام دختر می‌پندارد بعید نیست که Delicate را نیز در معنی آن زمان Self - indulgent (تن‌آسا) بکاربرد ، (طبیعی است در این مقام جمله ناممقول می‌نماید که با سرشت آنتونیو بیگانه نیست)

زمینش برآستی تیره (و آفتاب خورده) است	آنتونیو
بالکهای سبز در آن .	سیاستیان
زیاد از موضوع پرت نیست	آنتونیو
نه ، جز اینکه حقیقت را درست نمی فهمد .	سیاستیان
اما از نوادر روزگار - که خود تقریباً جای باور نیست ...	گونزالو
چنانکه بسیاری از نوادر مسلم جای باور (و اعتبار) نیستند .	سیاستیان
این است که رختهای ما ، اگر چه در دریا خیس شدند ،	گونزالو
ترو تازگی و جلوه شان چنان است که گوئی به جای آنکه به	
آب شور آلوده گشته باشند تازه رنگ شده اند .	
کاش یکی از جیبهایش می توانست زبان به سخن گشاید .	آنتونیو
آیا نمی گفت که دروغ می گوید ؟ <sup>۱</sup>	
آری ، مگر آنکه مزورانه می شنید و دم بر نمی آورد .	سیاستیان
من چنین می پندارم که اینک رختهایمان به تر و تازگی	گونزالو
زمانی است که نخستین بار در آفریقا در عروسی	
«کلاریبیل» <sup>۲</sup> دختر زیبای شاه ، با پادشاه تونس ، پوشیدیم .	
عروسی زیبایی بود ، و باز گشتمان قرین کامیابی فراوان	سیاستیان
تونس بیش از آن هرگز با چنین نمونه ای از کمال ، در	آدریان
مقام شهبانو ، افتخار نیافته بود .	

۱ درون جیبهایش هنوز تراست .

۲ Claribel



گوزالو      نه ، از روزگار «ویدو دیدو»<sup>۱</sup> به انیسو چنین افتخاری  
نیافته بود

آنتونیو      بیوه ؟ مرده شورش ببرد ! این «بیوه» از کجا آمد؟ بیوه  
دیدو !

سباستیان      تازه اگر هم می گفت «بیوه انیاس»<sup>۲</sup> طوری می شد؟ سبحان الله،  
چه غوغایی راه انداخته اید!

آدریان      گفتید «ویدو دیدو» ؟ ناگزیرم می کنید بر آن تأمل کنم .  
اواز کارتاز بود نه از تونس

گوزالو      آقا، آخر همین تونس، کارتاز بود

آنتونیو      سخنش از (نوای) «چنگک شکفت»<sup>۳</sup> نیرومندتر است.

۱ دیدو Dido ملکه کارتاز بود (تونس حالیه) که از انیاس در سر راه  
خود از تروا به ایتالیا پذیرائی کرد . او بیوه بود وعهد کرده بود که تازنده است  
به خاطر شوهرش آگارباس وفادار ماند اما دل در گرو عشق انیاس بست ،  
کوی رازها کرد . لطف کلام در لغت widow است که به معنی بیوه است . لیکن  
در سخن از اشخاص معمولاً کلمه بیوه رانمی آورند ، چنانکه مثلاً نمی گویند «بیوه  
زیور» یا «بیوه مرد حسن» . گوینده در طرح شوخی از هماهنگی «ویدو» و  
«دیدو» استفاده کرده است .

۲- پسر «آنشیز» و «آفرو دیت» و از مدافعان تروا

۳- چنگک شکفت را آمنیدن داشت که بانوای آن دیوارهای شهر «تپ» سر

بر آورد ، حال آنکه سخن گوزالو شهر باستانی کارتاز را که با تونس امروزی  
اشتباه می کند از دل خاک بر می کشد .

دیوار ، و نیز خانه‌ها را از دل خاک برکشید .  
 از این پس چه چیز ناممکنی را آسان خواهد ساخت ؟  
 گمان می‌کنم این جزیره را در جیب خواهد نهاد و به خانه  
 خواهد برد و به جای يك سیب به پسرش خواهد داد .  
 و با افشاندن دانه‌های آن در دریا جزیره‌های بیشتری را  
 بوجود خواهد آورد .  
 البته!  
 البته ، به موقعش  
 (خطاب به آلونزو) سرورم ، می‌گفتم که رخت‌پایمان  
 اینک تروتازه‌تر از زمانی می‌نماید که در تونس ، در  
 عروسی دخترتان بودیم که اینک شهبانو است .  
 و نادره‌ترین شهبانویی که آن دیار به خود دید .  
 تمنا می‌کنم «ویدودیدو» را استثنا کنید .  
 ها ، ویدودیدو؟ آری ، ویدودیدو!  
 آقا ، نیم‌تنه‌ام به همان تروتازگی روزی نیست که بر تنش  
 کردم؟ یعنی ، به نوعی ...  
 این «نوع» خوب دست و پا شد .  
 آنگاه که آن را در عروسی دخترتان پوشیدم .  
 شما این سخنان را برخلاف خواهش احساسم در گوشم  
 فرو می‌کنید . ای کاش دخترم را هرگز به شوهر نداده بودم !

چون در باز آمدن از آنجا پسرم از دست رفت؛ و به گمان  
من او نیز؛ چون چندان از ایتالیا بدور افتاده است که  
دیگر هرگز بازش نخواهم دید. آه، ای وارث (سرزمینهای)  
ناپل و میلانم، کدام ماهی عجیبی ترا طعمه خویش ساخته  
است؟

### فرانسیسکو

سرورم، باشد که زنده باشد. من او را دیدم که امواج را  
به زیر خویش می کشید، و بر پشتشان سوار بود؛ کینه آب را  
به سوی همی راند و سینه بر امواج سترگی که به سوبش  
می شتافتند می سود و آنها را به زیر پا می نهاد و در حالی که  
چهره دلیرش را بر فراز امواج ستیزه جو نکه داشته بود  
به یاری بازوان جوانش که به نیرومندی در توش و تاب  
بودند خویشتن را به سوی ساحل کشید، که بر فراز امواج  
سریش آورده بود و گفتمی خم شده است تا وی را نجات  
دهد. من شك ندارم که وی زنده به خشکی آمد.  
نه، نه، از دست شد.

### آلوزو

### سیاستیان

(خطاب به آلوزو) سرورم، در این ضایعه بزرگ گناه از  
خود شماست که اروپای ما را از سعادت داشتن دختر خویش  
محروم داشتید و در عوض او را به آفریقا دادید، آنجا که  
دست کم دور از چشم شما است، که حق دارد بر آن نوهش  
اشک بریزد.

آلوزو خواهش دارم بس کنید.

سباستیان ما همه در برابر شما زانوزدیم والتماس کردیم که چنین نکنید؛ و آن آفریده زیبا، خود در میان بیزاری و فرمانبرداری، که سرانجام کفه را سنگین کرد، در نوسان بود. ما پسران را متأسفانه برای همیشه از دست دادیم، و در این ماجرا عده بیوه زنان میلان و ناپل بیش از شماره مردانی است که به دلداریشان توانیم برد. و گناه از خود شما است.

آلوزو فقدان عظیم نیز از آن من است.

گوزالو سباستیان بزرگوارم، حقیقتی که می گوئی عاری از نرمی است، و ناپهنگام. تو بجای اینکه مرهم بر زخم نبی بر آن نمک می باشی.

سباستیان بسیار خوب.

آنتونیو چون جراحی چیرمدست (بیان مطلب کرد)

گوزالو (خطاب به آلوزو) سرورم، هنگامی که شما گرفته و اندوهگینید هوای دل مانیز بدو نامساعد است.<sup>۱</sup>

سباستیان (زیر لب به آنتونیو) هوای بد؟<sup>۱</sup>

آنتونیو (زیر لب به سباستیان) بسیار بد<sup>۱</sup>

۱ - Foul که در اینجا بدو نامساعد معنی شده است بوناک نیز معنی می دهد و تعجب گوینده در تکرار آن از همین است.

گو نزالو سرورم، اگرملکی<sup>۱</sup> در این جزیره می داشتم...

آنتونیو در آن گزنه می کاشت

سیاستیان یا ترشك، ویا پنیرك .

گو نزالو و پادشاه آن بودم ( فکر می کنید ) چه می کردم؟

سیاستیان خودداری از مستی از بی بادگی .

گو نزالو در آن جامعه جمع المال<sup>۲</sup>، همه کارها را به خلاف معمول

عمل می کردم، چون هیچگونه دادوستدی را روانی دیدم،

نامی از دادرس در میان، و دانشی شناخته نمی بود؛ ثروت،

فقر، و استفاده از خدمتکاران در کار نمی بود؛ قرار داد،

ارث، مرز مملکت و حد ملک، و کشت و کار و تاکستانی در میان

و استفاده از فزات و غلات و شراب یا روغنی در بین نمی بود؛

مشغله ای وجود نمی داشت، و مردان همه فارغ از کار بودند؛

و زنان نیز، ایکن غفیف و پاک دامن، سلطنتی در کار نبود.

سیاستیان با این همه او در آنجا شامی بود .

۱- کلمه ای که نویسنده بکار برده Plantation است که در ردیف

Colonization آورده است و آنتونیو و سیاستیان آنرا به معنی Planting گرفتند .

۲- Common Wealth این کلمه را مشترك المنافع معنی کرده اند

که درست نمی نماید .

آنتونیو      بخش آخر جامعه جمع المائش قسمت اول آنرا فراموش می‌کند .

گو نزالو      همه چیزهایی که ماهیت اشتراکی دارند بی‌کوشش و عرق جبین فراهم می‌شدند . به خیانت ، جنایت ، شمشیر ، نیزه و دشنه و توپ و یا هیچ‌چنگ افزاری نیاز نمی‌بود ، بلکه طبیعت به آرزوی خود فراوانی و وفور بیار می‌آورد و روزی مردم بی‌آزار مرا می‌داد .

سباستیان      در میان اتباعش هیچ زناشوئی نیست ؟  
آنتونیو      نه ، جانم ، همه بیکارند ، فواحش و هرزه کارند .  
گو نزالو      باری ، سرورم ، آنرا چنان به کمال ادازه می‌کردم که گوی از عصر طلایی می‌ربودم .

سباستیان      ( با صدای رسا ) خداوند اعلی حضرت را حفظ فرماید!  
آنتونیو      ( با صدای رسا ) زنده باد گو نزالو !  
گو نزالو      و ... آقا ، به عرضم توجه می‌فرمائید ؟

آلونزو      تمنای کنم بس کنید . زیرا با من هیچ سخنی نمی‌دارید .  
گو نزالو      فرمایش اعلی حضرت را باور می‌کنم ؛ و این کار را از بهر آن کردم تا به آقا یان که ریه‌ها شان چندان حساس و چابک است که همیشه در خندیدن به «هیچ» بکارشان می‌گیرند فرصتی دهم .  
آنتونیو      به شما خندیدیم .

گو نزالو (بهمن) که در این قسم خوشدلی آمیخته به لودگی در نظر

شما «هیچ» ام؛ حال که چنین است می توانید به کار خود ادامه دهید و همچنان به «هیچ» بخنیدید .

آنتونیو چه ضر به ای وارد آمد!

سباستیان اگر با پهنای تیغه فرود نیامده بود.

گو نزالو شما مردمی دلیر هستید؛ شما ما را اگر پنج هفته در محیط

خود بی تغییر می ماند از آن خارج می کردید<sup>۱</sup>

(آریل نادیده وارد می شود در حالیکه آهنگی مهیمن می نوازد)

سباستیان آری، چنین می کردیم، و پس آنگاه به شکار پرندگان

می رفتیم<sup>۲</sup> .

آنتونیو نه، سرور مهربان من، خشمگین مشو .

گو نزالو نه، مطمئن باشید . من عقل سلیم خویش را برای شوخی

خناک شما به خطر نمی افکنم . ممکن است لطفاً خنده خویش

را بدرقه خواب من سازید؟ چون بسیار سنگینم .

۱- یعنی اگر امر ناممکنی اقدام به امر ناممکن دیگری را ضرور می ساخت

شما از این اقدام روی گردان نبودید.

۲- ما را از محیط خویش خارج می ساختیم و به عنوان چراغش بکار

می بردیم و با نود آن پرندگان را جلب می کردیم و با چوب شکار می نمودیم

(تا ساده لوحانی چون ترا بفریبیم؟) - اشاره به شکار پرندگان در شب به یاری چراغ

و چماق .

آنتونیو

بخواب و خنده ما را بشنو.

(همه می خوابند، جز آلونزو و سباستیان و آنتونیو)

آلونزو

عجب، همه به این زودی بخواب رفتند؟ کاش چشمان من

(نیز) به خواب می رفتند و با (بسته شدن) خود در به روی

افکارم می بستند. احساس می کنم که تمایل بدین کار دارند.

سباستیان

سرورم، تمنا دارم این پیشنهاد (خواب) را مورد بی اعتنایی

قرار دهید؛ چه او به ندرت با غمزده دیدار می کند، و آنگاه

که دیدار می کند تسلا بخش است.

آنتونیو

سرورم، ما دو نفر، مادام که آسوده آید شما را حفاظت

خواهیم کرد و مراقب سلامتتان خواهیم بود.

آلونزو

سپاسگزارم. عجب سنگینم.

(آلونزومی خوابد. آریل بیرون می رود)

سباستیان

چه کسالتی بر آنها چیره شده است!

آنتونیو

اثر آب و هوا است.

سباستیان

از چه رویلکهای ما را فرو نمی کشد؟ من خود تمایل به خواب

درخویشتن احساس نمی کنم.

آنتونیو

من نیز، هوشم بجا است. همه با هم، انگار با توافق قبلی،

افتاده اند، تو گویی بر اثر آذرخش به زمین در آمدند. چه

شد، سباستیان از زنده...؟ او، چه شد...؟ دیگر اثری

نماند. با این همه گمان می کنم در چهره ات ببینم که چه باید



بشوی، موقعیت، ترامی خواند، ویندارنیر و مند من افسری را  
که بر تارك تومی نشیندمی بیند.

انتونیو چه؟ بیداری؟

آلوزو مگر سخنانم را نمی شنوی؟

سباستیان سخنانت، به خواب آلوده اند، و تو در خواب حرف می زنی.

چه بود گفتی؟ شکفت آسایشی است که آدم با چشمان فراخ  
باز در خواب باشد، بایستد، سخن بگوید، بجنبد و با این همه  
در خوابی سنگین باشد

آنتونیو سباستیان بزرگوارم، تو روا می بینی که بخت بخوابد، و یا،

از آن بیشتر، بمیرد؛ و تو چشم بر هم نهاده ای در حالی که  
بیداری.

سباستیان تو به نحوی محسوس خروپف می کنی، و خروپف خالی از

معنایست.

آنتونیو شوخی را به کنار می گذارم؛ و اگر از من بشنوی، تو نیز باید

چنین کنی؛ اگر چنین کنی یا بگاهد از این که هست بس  
بلندتر خواهد بود.

سباستیان باشد، اینک چون آب را کدم<sup>۱</sup>

آنتونیو به تو یادخواهم داد که چگونه جاری شوی.

---

۱- در جهت معنی جریان نیافتن و آماده شدن هر پیشنهادم.

سباستیان آری، چنین کن: چون کاهلی مودروئی، به فرونشستم فرمان  
می دهد<sup>۱</sup>

آنتونیو آه، اگر می دانستی که این منظوری را که اینک ریشخند  
می کنی چه سان گرامی می داری، و چگونه در دور کردنش  
از خویشتن او را بیشتر از پیش به خود می پیچی! در حقیقت  
مردان فرو نشین، بیشتر در اثر نرس و کاهلی خویش به اعماق  
می گرایند.

سباستیان خواهش می کنم ادامه بده، حالت چشم و گونه ات گویای  
مطلب مهمی است که بیانش از برایت بسیار رنج آور است.  
آنتونیو پس گوش کن: این بزرگزاده کم حافظه؛ این مردی که  
چون در دل خاک جای گرفت کمتر از او یاد خواهند کرد،  
در اینجا تقریباً شاه را متقاعد کرد به اینکه پسرش زنده  
است (واو خود جوهر و روح اقیانوس است و اقیانوس حرفه  
اوست) با اینهمه غرق نشدنش همانقدر ناممکن است  
که شنا کردن این که در اینجا خفته است.

سباستیان من امیدی ندارم به این که او غرق نشده باشد.

آنتونیو آه، و در این ناامیدی چه امید بزرگی که تو داری! ناامیدی

سباستیان از این حیث، از لحاظ دیگر چنان امید بزرگی است که

---

۱ - کاهلی در خور مقام و موقعیت: چون برادرشاهم باید که عنان فراز جوئی  
خود را از دست ندهم.

حتی دیده‌فرازجویی از آن فراتر نیند و بسا که در واقعیت یافته خود شك کند. آیا در این که فردیناند غرق شده با من هماوازی؟

آری، او مرده است.

سیاستیان

پس، به من بگو پس از او وارث (تاج و تخت) ناپل کیست؟ کلاریبیل.

آنتونیو

سیاستیان

آنتونیو

او که شهبانوی تونس است؛ جایگاه او ده فرسنگ از طول عمر آدمی آنسو تر است.<sup>۱</sup> تا به او خبری از ناپل برسد چنانچه نوزادان مو درمی‌آورد، مگر این که خورشید پیامبر باشد، چون مردی که در ماه است بسیار کنند و است؛<sup>۲</sup> هم او که بسبب وی دریا ما را در کام خویش کشید، اگر چه عده‌ای از ما را بر صحنه خاك افکند تا در آن به حکم سر نوشت پرده‌ای را بازی کنیم که گذشته در آنچه خواهد آمد، در آمدی بر نقش من و تو است.

موضوع چیست؟ از چه رو چنین می‌گویی؟ راست است، دختر برادرم شهبانوی تونس و وارث ناپل است، و بین این دو جا مسافتی راه است.

سیاستیان

۱- عمری می‌خواهد تا آدمی به ده فرسنگی اقامتگاهش برسد.

۲- اشاره به افسانه‌ای که می‌گوید مردی را به ماه تبعید کرده‌اند تا در آنجا

با سگش در روزهای یکشنبه بنه جمع کند.

آنتونیو

مسافتی که هر وجبش می نماید فریاد می زند : « چگونه کلاریبیل این راه را تا به ناپل خواهد پیمود؟ تودرتونس بمان ، وبگذار سیاستیان از خواب بیدار شود ! » گریم آنکه اینک برایشان چیره گشته است مرگ بود باز از آنچه اکنون هستند بدتر نبودند. بود کسی که بتواند چون این مردی که بخواب رفته بر ناپل حکم براند و بودند بزرگانی که بتوانند همچون این گوزالو ، بپهوده و به فرارانی یاوه گویند؛ من خود می توانستم چون وی یاوه بسرایم<sup>۱</sup> . آه، اگر اندیشه و نیت مرا می داشتی آنکاه این خواب از برای پیشرفت چه می بود! می فهمی چدمی گویم؟

خیال می کنم بفهمم .

سیاستیان

تو خود با قبالت خویش چگونه ای ؟<sup>۲</sup>

آنتونیو

به یاد دارم که تو بر ادب ، پرو سپر و را با نیرنگ از کار برکنار کردی (و بر جای نشستی).

سیاستیان

راست است . و اینک می بینی که ر ختم بر تنم چه اندازه برانزده تر از پیش است . آن زمان خدمتکاران برادرم همکاران من بودند ، اینک خدمتگزاران منند .

آنتونیو

۱ - من نیز اگر به قدر او حرف می زدم چون او یک زاغی و راج می شدم .

۲ - دور نمای بخت خویش را چگونه می بینی؟

ای آقا، این وجدان کجا است؟ اگر تاولی بود مرا بگیر می کرد کفش سرپائی بپوشم؛ اما من این خدادرادرا ندرون خویش احساس نمی کنم. اگر بیست وجدان هم بین من و (مقام) دو کمیلان حائل بود پیش از آنکه مزاحمتی فراهم کنند چون شکر آب می شدند! <sup>۱</sup> اینجا برادرت خفته است، که از خاکی که بر آن می آمد، هیچ بهتر نیست. ای کاش چنان بود که اینک می نماید، کاش که مرده بود. آری، برادرت که او را می توانم با (سه بند انگشت از) این فولاد فرما ببر برای همیشه در بستر افکنم؛ حال آنکه با همین عمل، آری، تومی توانی این پیر سالخورده <sup>۲</sup> را، این حضرت مآل اندیش را، که نباید عمل ما را مستوجب ملامت بدانند در خواب ابدی فروبری. و اما دیگران همه، چون گربه ای که شیر نوشد فرمان ما را بارضاخواهند نیوشید و هر عملی را که ما مقتضای زمان بدانیم به هنگام خواهند یافت.

سیاستیان دوست گرامی، وضع تو سابقه کار من خواهد بود. من به

۱- آنتونیو چون یک اشرافزاده متعلق به عهد خود، به استعارات و اشارات

که در آن روزگار سخت شایع بوده علاقه مند است.

۲- گونزالو.

(تاج و تخت) ناپل هما نگو نند دست خواهم یافت که توبه میلان  
یافتی - شمشیرت را از نیام برکش. ضربهای ترا از خراجی که  
می دهی معاف خواهد کرد، و من در مقام پادشاه به تو لطف  
خواهم داشت .

انتونیو  
سیاستیان  
شمشیرها را با هم از نیام برمی کشیم؛ آنگاه که من دستم را بالا  
می برم تو نیز چنین کن، و بر سر گونزالوف رود آر.  
اه، ولی من يك کلمه حرف دارم.<sup>۱</sup>

آریل  
آریل نادیده بانوای موسیقی و آواز اورد می شود)  
خداوندگارم به قوه افسون خویش خطری که شما، دوستش، را  
در بر گرفته از پیش دریافته و مرا فرستاده است که او را زنده  
نگه دارم، چون در غیر این صورت نقشه اش نقش بر آب  
می شود .

(در گوش گونزالو به آوازی خواند)

در حالی که تو در خوابی و خرویف می کنی  
توطئه بیدار، در پی فرصت است .  
اگر پروای زندگی خویشتن داری  
خواب را از خود بران و بپوش باش .  
بیدار شو، بیدار شو!

---

۱- در نسخه ای که زیر نظر در اپرت لانگ بوم) منتشر شده این جمله با نشان  
تعجب آورده شده است .

آنتونیو

گونزالو

( خطاب به سباستیان ) پس درنگ نکنیم.

( بیدار می شود، و در حالی که آلونزو را بیدار می کند ) ای

فرشتگان مهربان شاه را حفظ کنید !

( دیگران نیز بیدار می شوند )

آلونزو

ها، چه شده ؟ ها، بیدارید ! چرا شمشیرهایتان را از نیام

برکشیده اید؟ این رنگ باختگی از چیست؟

چه شده است؟

گونزالو

سباستیان

آنکاه که در اینجا ایستاده و نکمبان آسایش شما بودیم

صدایی چون نعره چندین نره گاو، نه، غرش شیر را شنیدیم، که

حتی اینک نیز می شنویم. این صداها شمارا بیدار نکرد؟ به

گوش من بس ترسناک آمد.

من چیزی نشنیدم.

آلونزو

آنتونیو

اوه، خروشی بود که ترس در گوش غول و لرزه بر زمین

می افکند! بی گمان غرش گله ای شیر بود.

گونزالو، تو این را شنیدی؟

آلونزو

گونزالو

سرورم، به شرف سوگند، زهرمه ای را شنیدم؛ زهرمه ای

شگفت، که بیدارم کرد. من نیز شمارا تکان دادم، و فریاد

زدم. چون چشم گشودم دیدم شمشیر از نیام کشیده اند. راست

است، سروصدائی هم بود. بهتر است ما نیز مراقب خویش باشیم،

یا خود اینجا را ترک کنیم. شمشیرهایمان را از نیام برکشیم.

آلونزو

سگوزالو

از اینجا برویم، و یک چند در پی پسری نوایم بگردیم.

خداوند او را از شر این جانوران در امان دارد! چون بی تردید  
در همین جزیره است.

جلویفت.

آلونزو

آریل

خداوند کارم، پروسیرو، بیگمان می داند که چه کرده ام.  
حال که چنین است، ای پادشاه، به سلامت به جستجوی پسر  
ادامه ده.

(بیرون می رود)





## صحنه دوم (بخشی دیگر از جزیره)

کالیبان بایک بفل هیزم وارد می شود . صدای رعد به گوش می رسد.

کالیبان ای که همه آلودگیهایی که خورشید از سیاه آبها و مردابها و باتلاقها می مکد بر پر و سپر و فرود آید و هر ذره از وجودش را به بیماری کشد ! ارواح (فرمانبردار)ش سخنانم را می شنوند ، اما من ناگزیر از نفرینم. اینان نیز تا او فرمان ندهد مرانشگون نمی گیرند و باقیافه های شیطانی درهراسم نمی افکنند و در اجنم فرو نمی برند، و چون فانوس شیطان<sup>۲</sup>

---

۱- لنتی که نویسنده بکار برده Flats به معنی Flat Places که احتمال

می دهند مراد از آن زمین باتلاقی باشد.

۲- روشنایی ناشی از: حتراق خود بخودی مواد آلی که شب هنگام بر فراز

مردابها دیده می شود (روشنایی کاذب، و گمراه کننده)

در تاریکی از راه بیراه نمی‌کنند. اما به گمترین گناهی  
 بر من رهامی شوند؛ گاه چون بوزینگان شکلم می‌سازند  
 و دندان‌نشان می‌دهند؛ و سپس گازم می‌گیرند، پس آنگاه  
 چون خارپشتان فراراه پاهای برهنه‌ام می‌غلطند و چون پا  
 فرود می‌آورم تیغشان را فرومی‌کنند. گاه تنم از نیش  
 افعیان که با زبانهای دوقاق و صغیر خویش به سوی جنونم  
 می‌رانند سراپا ریش است.

(ترینکولو وارد می‌شود)

هان، اینک، ببین! یکی از شیاطین او می‌آید تا مرا به سزای  
 اینک در بردن هیزم سستی می‌کنم آزار کند. بر زمین  
 می‌خوابم، باشد که نبیند. (می‌خوابد)

## ترینکولو

اینجا نه بیشه‌ای است و نه بته‌ای که آدمی را از (خشم) هوادر  
 امان دارد، و طوفانی دیگر در حال در گرفتن است؛ صدایش را  
 در (زمزمه) باد می‌شنوم. آن ابر سیاه دور دست، آن ابر  
 عظیم، به مشربه‌ای زشت مانند است که بر آن است می‌خود را  
 فروریزد. اگر تندر چون بار پیش بغرد من نمی‌دانم سر خود را  
 کجا پنهان کنم. همان باره ابر، بی‌گمان دلو وار فرود خواهد  
 بارید. (متوجه کالیبان می‌شود) چه می‌بینم؟ آدم یا ماهی؟  
 مرده یا زنده؟ ماهی آبوی ماهی می‌دهد؛ بویی بسیار کهنه و ماهی

مانند؛ بویی نه از گونه بوی تازهٔ «پورجان»<sup>۱</sup>. ماهی شگفت!  
 اگر، مانند آن زمان، اینک در انگلستان بودم و این ماهی را  
 رنگ می کردم<sup>۲</sup> هر دست از کار کشیدهٔ ساده لوحی بی شک  
 يك سکهٔ نقره می داد. در آنجا این هیولا آدم را به نوا  
 می رساند، در آنجا هر جانوری غریب آدم را به نوا می رساند.  
 در حالی که آماده نیستند با دادن پشیزی از گدایی لنگ  
 دستگیری کنند حاضرند برای دیدن يك سر خوبست  
 مرده ده پشیز بدهند<sup>۳</sup>. پاهایش چون پای آدمیان! و  
 بالش چون بازو! (دست بر او می کشد) خدایا، گرم هم  
 هست! حالیا عقیده ام را در این باره بیان کنم و آنرا  
 پیش از این کتمان نکنم. این ماهی نیست، و یکی از جزیره  
 نشینان صاعقه زده است. (غرش رعد) آه، طوفان باز در  
 گرفت! بهترین تدبیرم این است که در زیر ردایش بخزم؛  
 در این پیرامون پناهگاه دیگری نیست. ادبار آدمی را با  
 مردمی غریب همبسترمی کند. تا طوفان فرو می نشیند خود  
 را در این می پیچم.

(استفانو آواز خوانان وارد می شود. يك شیشه می در دست دارد)

۱ - Poor John گونه ای ماهی که مانند است به ماهی روغن.

۲ ... و آنرا بر سر در غرقهٔ نمایشگاه می آویختم ...

۳ - رجوع شود به مقدمه.

من دیگر به دریا، به دریا، نخواهم رفت؛  
 در اینجا، در ساحل، خواهم مرد  
 سرودی است بی‌مایه که نشاید در سوگ آدمیان خواند. باری،  
 این است مایهٔ تسلائی من .

(می‌نوشد)

ناخدا، عرشهٔ روب، سر جاشو و من،  
 تو بچی و دستیارش، همه به  
 « مل » و « مک » و « ماریان » و « مرجری » عشق  
 می‌ورزیدیم .

لیکن هیچیک از ما پروای دکیت<sup>۵</sup> را نداشت.

چون زبانی تند و تلخ داشت و بر سر

دریا نوردان فریاد می‌زد «جهنم شوید!»

او نه بوی قطران را دوست داشت و نه طعم قیر را؛

با این همه هر گاه که به خارش می‌افتاد

خیاطی می‌بایست تا او را بخارد.

حال که چنین است، بیچه‌ها، به دریا رویم

بگذار که او «به جهنم شود!»

این هم نغمه‌ای است فرومایه. اما دلخوشی من این است.

(می‌نوشد)

کالیبان

آزارم مده! او!

استفانو

چه خبر است؟ شیاطینی در اینجا است؟ با وحشیان و هندوان  
به ما حیل می زنی، ها؟ من از غرق شدن رهایی نیافته ام که از  
چهارپای تو به هر اس افتم. زیرا که گفته اند: «هیچ انسان  
چهارپائی نمی تواند وی را وادار به ترک میدان کند»<sup>۱</sup>  
از این پس نیز مادام که استفانو نفس در سینه دارد باز باید که  
چنین گویند.

کالیبان

این روح آزارم می دهد. او!

استفانو

این یکی از هیولاهای چهارپای جزیره است، که به گمانم لرز  
کرده است. زبان ما را از کجا یاد گرفته؟ و لو بواسطه این هم که  
باشد او را یاری می کنم. اگر بتوانم او را به حال آورم، و  
راهنم کنم، و با خود به ناپل ببرم ره آوردی است شایسته هر  
امپراطوری که بر این بساط خاکی گام زده باشد.

کالیبان

آزارم مده، خواهش می کنم. هیزم مرا زودتر می آورم.  
اینک در حال بیپشی است، و از سر عقل سخن نمی گوید.  
اگر پیش از این می ننوشیده باشد به احتمال زیاد این  
حالتش را زایل خواهد کرد. اگر بتوانم او را بهبود بخشم و  
رام کنم بجایش هر چه بخواهم گزاف نخواهد بود. کسی

استفانو

---

۱- در اینجا استفانو به مقتضای محل، دوبار چهارپای می گوید.  
۱- مردی که بر چوب زیرینل تکیه کند نمی تواند او را از میدان بدر کند.

درازاعش پول خواهد داد که وی را داشته باشد، آنهم  
صحیح و سالم .

کالیبان      با این حال خیلی کم آزارم دادی . همین حالا شروع  
می کنی . از لرزیدنت می فهمم<sup>۱</sup> اینک «پروسپرو» بر تو  
در کار است .

استفانو      بیا جلو؛ دهننت را باز کن گر بهک، این چیزی است که تر از بان  
خواهد داد<sup>۲</sup> . دهننت را باز کن. این لرزشت را زایل خواهد  
کرد ، مطمئن باش، بی گمان (جرعه ای به کالیبان می دهد) .  
تو تشخیص نمی دهی که دوستت کیست . باز هم دهننت را  
باز کن .

ترینکوئو      من این صدا را می شناسم. باید صدای... اها او غرق شده است؛  
شیاطین اند. خدا یا مرا حفظ کن!<sup>۳</sup>

استفانو      چهار پا و دو صدا - چه هیولای جالبی! صدای پیشش از دستش  
به نیکی یاد می کند؛ صدای پیش سخنان زشت و خوارکننده

---

۱ - بعضی از مفسران بر آنند که سخن کالیبان متوجه لرزیدن ترینکولو  
است، وعده ای دیگر بر این گمانند که چون استفانو می زده است و دست اشخاص  
مست می لرزد این گفته خطاب بدوست .

۲ - اشاره به این ضرب المثل انگلیسی که می گوید : گربه رامی به  
سخن آورد .

۳ - بعضی نسخه ها این جمله را بدون علامت ندا (۱) ضبط کرده اند .

می گوید: اگر همه (می) شیشه‌ام برای بحال آوردنش ضرور باشد دریاری به او دریغ نخواهم کرد. بیا! (جرعه‌ای به او می‌دهد) بس! قدری هم در دهان دیگر ت خواهم ریخت.

تترینکولو استفانو!

استفانو آ یاد دهان دیگر ت مرا می خواند؟ ای وای، وای! این شیطان است نه هیولا. او را به خود خواهم گذاشت، من قاشق باند ندارم!

تترینکولو استفانو! اگر استفانویی مرا لمس کن و با من سخن بگو؛ چون من تترینکولو هستم - هر اسان مباحث - دوست مهربان تو تترینکولو.

استفانو اگر تترینکولو هستی پیش بیا. تر از یاهای کوچکتر خواهم کشید. اگر یاهایی پای تترینکولو باشند اینها است. (او را از زیر ردای کالیبان بیرون می‌کشد) برستی که خود تترینکولو هستی! چه پیش آمده که مد فوع این کج آفریده گشته‌ای؟ آیا این هیولا تترینکولو دفع می‌کند؟

تترینکولو پنداشتم که ساعتی در اگشته‌است. ولی استفانو مگر تو غرق نشدی؟ امیدوارم که غرق نشده باشی، آیا طوفان بر طرف شده

---

۱ اشاره به این ضرب‌المثل که می‌گوید: (آنکس که بخواهد با شیاطین هم‌غذا شود باید قاشق بلند داشته باشد) شاید معادل ضرب‌المثل پارسی «یا مکن با پیلانان دوستی ....»



است؟ من از ترس طوفان خود را در زیر بردای این کج آفریده  
پنهان کردم. استفانو آیا نوزنده‌ای؟ اوه استفانو، دو ناپلی جان  
بدر برده اند!

استفانو      کالیبان  
تمنای کنم تکام‌مده، معده‌ام هنوز استوار نیست.  
(با خود می‌گوید) اینها چیزهای خوبی هستند، اگر روح  
نباشند. آن، خدای مهربانی است، و نوشابه آسمانی بدست  
دارد. در برابرش زانوی زخم.

استفانو  
چگونه نجات یافتی؟ چگونه به اینجا آمدی؟ به این شیشه<sup>۱</sup>  
سوگند بخور که چگونه به اینجا آمدی. من برمشک شرابی  
که دریا نوردان از کشتی بدریا افکندند نجات یافتم - قسم  
به این ظرف<sup>۲</sup> (که از هنگامی که به ساحل افتادم آنرا  
با دستان خویش از پوست درخت پرداختم).

کالیبان  
من به این شیشه می‌سوگند می‌خورم که رعیت وفادار تو باشم،  
چون این نوشابه زمینی و خاکی نیست.

استفانو      ترینکولو  
بیا! سوگند بخور که چگونه نجات یافتی.  
چون اردک‌شناکانان به ساحل آمدم. می‌توانم چون اردک‌شنا

---

۲۰۱- کلمه‌ای که نویسنده بکار می‌برد **Bottle** به معنی بطری و شیشه  
است، که در اینجا در اشاره به پوست درخت آنرا در مفهوم اصلی و اولیه خود که  
ظرف، خاصه ظرف چرمی ویژه شراب باشد بکار می‌برد.

کنم، کافر باشم اگر جز این باشد..

استفانو      بیا، کتاب را بیوس (جرعه‌ای به او می‌دهد) هر چند می‌توانی

چون اردک شنا کنی چون غاز آفریده شده‌ای.<sup>۱</sup>

ترینکولو      آه، استفانو؛ باز هم از این داری؟

استفانو      البته، يك مشك تمام سردا به ام در صخره‌ای است در کنار دریا،

و شرابم در آنجا پنهان است. خوب، هیولا؟ لرزت در چه حال

است؟

کالیبان      آیاتو از آسمان فرود نیامده‌ای؟

استفانو      از ماه، به تو اطمینان می‌دهم. روزی، روزگاری، من همان

مردی بودم که در ماه بود<sup>۲</sup>

کالیبان      من ترا در آنجا دیده‌ام، و ترا می‌پرستم. با تو می‌ترا به من نشان

داد، و سگت را، و پته‌ات را هم.

استفانو      بیا، قسم بخور که دیده‌ای؛ کتاب را بیوس (جرعه‌ای به او

می‌دهد) هم اکنون آنرا باز پر خواهم کرد. سوگند بخور.

(کالیبان می‌نوشد)

---

۱- منظور آنجیل است، که استفانو شیشه می‌را در آن مقام بکار می‌برد.

۲- در زبان انگلیسی غاز را در اشاره به مردم ساده لوح و گول بکار

می‌برند.

۳- اشاره به افسانه‌ای که می‌گوید مردی را به ماه تبعید کردند تا در آنجا با

سگش در روزهای یکشنبه بته جمع کند.

ترینکولو

به این روشنائی پاک قسم که این هیولائی است ساده دل! من از او  
بترسم؟ هیولایی بسیار سبک مغز! مرد درون ماه؟ هیولایی بس  
زود باور و بینوا. هیولا، خوب ملک زدی، براستی هم!

کالیبان

من هر و جب خاک بارور این جزیر مرا بتو نشان خواهم داد؛  
پایت را خواهم بوسید؛ از تو تمنای کنم، خداوندگار من باش.  
قسم به این روشنائی 'هیولایی است بس غدار و می گدار!  
هر گاه که خداوندش خفته باشد محتوای شیشه اش را به یغما  
می برد.

ترینکولو

کالیبان

من پایت را می بوسم و به بندگی ات سوگند یاد می کنم.  
پس بیا زانو بزنی، و سوگند یاد کن!  
از دست این هیولای سبک مغز آخر از خنده خواهم مرد.  
هیولایی بس فرومایه! دلم می خواست او را می زدم...  
بیا، بیوس.

استفانو

ترینکولو

استفانو

اما حیف که بینوا هست است. هیولایی زشت و نفرت انگیز.  
بهترین چشمه هارا به تو نشان خواهم داد؛ برایت توت خواهم  
چید، برایت ماهی خواهم گرفت، و بقدر کافی هیزم برایت  
خواهم آورد. ای درد و بلا بر آن مستبدی که خدمتش را  
می کنم ادیگر هیزم می برایش نخواهم برد، و از بی این مرد  
شکفت خواهم رفت.

ترینکولو

کالیبان

ترینکولو

هیولایی بس مسخره، که از باده گساری بینوا مردی شکفت  
می سازد!

Well drawn ۱

## کالیبان

تمنا می‌کنم به من اجازه دهی ترا به آنجا که سبب جنگلی می‌روید ببرم؛ با ناخنهای بلندم بادام زمینی برایت از زیر خاک در خواهم آورد؛ آشیانه‌زاغان را به تو نشان خواهم داد و به تو یاد خواهم داد که بوزینه‌های چابک را چگونه به دام افکنی. من ترا به بیشه‌های فندق خواهم برد؛ و گاه از درون صخره‌ها پرندگان<sup>۱</sup> دریائی از برایت خواهم آورد. با من می‌آیی؟

## استفانزو

خوب، خواهش می‌کنم بی‌گفتگوی بیشتر جلو بیفت. ترینکولو، اینک که شاد و همه‌همراهانمان غرق شده اند اینجا را تملک می‌کنیم. بیا، این شیشه را بگیر. ترینکولوی عزیز، بعد آنرا بازپر خواهم کرد.

کالیبان مستانه می‌خواند

بدرود، ارباب، بدرود، بدرود!

## کالیبان

هیولایی پرسرو صدا! هیولایی مست.

## ترینکولو

دیگر برای گرفتن ماهی آبگیری نخواهم ساخت.

## کالیبان

و با فرحانی،

در پی سوخت نخواهم شتافت،

تخته نان بری را نخواهم سترد

---

۱- Seamels که می‌پندارند به غلط چنین ضبط شده و درست آن Sea-mells

بوده است که شاید Sea-mews باشد (مرغ نوردی)

وظرفی نخواهم شست .

بان، بان، کالیه - بان

ایتک ارباب تازدای دارد ،

تو خدمتکار دیگری برای خود پیدا کن .

آزادی، روزشادی، روزشادی است، آزادی !

آزادی، روزشادی است، آزادی !

اوه، هیولای دلیر ! جلویفت .

استفانو

(بیرون می روند.)

---

---

پر دہ سوم

---

---



## صحنه یکم (درمقابل دخمه پروسپرو)

فردیناند درحالی که کف درختی را  
حمل می کند وارد می شود.

برخی کارها رنج آورند اما لذت ناشی از آنها رنجشان را  
جبران می کند؛ پارهای کارهای دون با بزرگواری تحمل  
می شوند، و بسا چیزهای دانی بر نتایجی عالی دلالت کنند.  
این کار فرومایه نیز بر من چنانکه نفرت انگیز است  
گرا نبار هم می بود، لیکن بانویی که خدمتش را می کنم حتی  
مردم را زنده می گرداند، و رنجم را به شادی مبدل می کند.  
اوه، پدرش هر اندازه که بدخلق است اوده چندان مهربان

فردیناند



است؛ آری، او را از تندی و خشونت سرشته اند. بایک فرمان تلخ باید هزاران از این کننده‌ها را بردارم و برهم انبار کنم. بانوی دلارام هر گاه که مرا در کار می بیند می گریه می گوید که چنین کار فر و مایه‌ای هرگز چنین کننده‌ای نداشته است. کارم را از یاد می برم، اما آن گاه که دست از کار می کشم و بدین افکار شیرین می پردازم از هر زمان مشغول ترم<sup>۱</sup>.

میراندا وارد می شود، و پرو سپر و نادیده از پشت سر می آید.

**میراندا** آه، تمنای کنم، این همه سخت کار ممکن! کاش آذرخش این کننده‌هایی را که تو فرمان یافته‌ای برهم توده کنی می سوخت و از میان می برد! تمنای کنم آنرا بر زمین نه و بیاسای. این کننده بسزای این که ترا خسته کرده است به گاه سوختن خونابه خواهد ریخت. پدرم اینک سخت سرگرم مطالعه است. لطفاً لختی بیاسای. در این سه ساعت از جانب او خطری نیست.

**فردیناند** آه، ای بانوی دل‌بند، آنچه را که باید به انجام رسانم هنوز به پایان نبردم که آفتاب غروب خواهد کرد.

**میراندا** اگر تو بنشین، من در این ضمن کننده‌ها را خواهم کشید. تنها می‌کنم آنرا به من بده؛ من آن را می برم و بر آن انبوه می‌نهم.

۱ - ذهنم از هر زمان مشغول‌تر است.

فردیناند نه، ای آفریده‌یاك، من خوشتر دارم که عضلاتم له شوند و پشتم بشکنند و تر در حالی که خود تن آسادر کنار نشسته‌ام در تحمل چنین رسوایی و ننگی نینم.

میراندا زینده‌من نیز خواهد بود چنانکه زینده‌تست؛ و من این کار را با سهولت بیشتری خواهم کرد، چون خواست من در انجام آن است و خواست تو به خلاف آن.

پروسپرو (با خود می‌گوید) ای کرم نحیف، مبتلا شده‌ای! این دیدار نشان می‌دهد.

میراندا خسته می‌نمایی.

فردیناند نه، بانوی بزرگوارم؛ حتی شبانگهان که بس خسته‌ام، تو که در پیرامن باشی بر من صبح نودمیده‌است. من از تو تمنای کنم که مخصوصاً برای اینکه آنرا در ادعیه‌ام بکنجانم به من بفرمایی که نامت چیست؟

میراندا. او پدر، با این عمل فرمانت را نقض کردم!

فردیناند میراندا، شگفت<sup>۱</sup>! در حقیقت، منتهای هر آنچه اعجاب انگیز است، و شایان گرانقدرترین چیز جهان! من با نظر

---

۱-Admired در اینجا به معنی To be wondered at است زیرا

که میراندا در زبان لاتینی wonderfoul معنی می‌دهد (شگفت‌انگیز، حیرت‌انگیز) .

احترام در بانوان بسیار نگر بسته و بسا اوقات لطف سخنشان گوش آرزو مندم را تسخیر کرده است. بواسطه فضايلي چند به زناي چند رغبت یافته ام لیکن به هیچیک نه این چنین با تمام جان؛ چون بسا نقصی با عالیترین لطف و حسن او به ستیزه برمی خاست و او را از میدان بدرمی کرد. اما تو، آری تو؛ که این همه خوب و بی همتایی از حسن همه آفریدگان آفریده شده ای.

من هیچیک از همجنسان خود را نمی شناسم؛ و سیمای هیچ زنی را بیاد ندارم، جز چهره خود که در آینه دیده ام. و نیز جز تو؛ ای دوست مهربان، و پدر گرامیم کسی را ندیده ام که بتوانمش مردخواند؛ و نمی دانم که بیرون از این جاسیمای مردم چگونه است؛ اما به عقتم سوگند (که تنها گوهر جهبیز من است) در جهان، جز تو آرزو مند همسری نیستم؛ و نه هم خیال تواند جز تو سیمایی را شکل دهد که بتوانمش دوست داشت. اما فزون از اندازه بیهوده گفتم، و دستوره ای پدرم را در این باره از یاد بردم.

میراندا

میراندا، من در مقام خود شاهزاده ام، و حتی گمان می کنم که شاهم (هر چند نمی خواستم که چنین باشد) و اگر به عشق تو نبود حمله مکسهای گوشته عوار را بر دهانم تحمل می کردم

فردیناندا

وبره آسا به این هیزم کشی تن در نمی دادم. به سخن دلم گوش  
فراده! از لحظه ای که ترا دیدم دلم به خدمتت پرواز کرد،  
و در آنجا ماندگار شد و مرا بنده خویش گرداند؛ و بواسطه  
تو است که اینک من این هیزم کش بردبارم.

آیا مراد دوست می داری؟

میراندا

ای آسمان، ای زمین، گواه بر این گفته باشید، و اگر سخنم  
راست باشد آنچه را که می گویم با نتیجه مطلوب کامل کنید!  
اگر خالی از حقیقت باشد اقبالی را که در انتظار دارم به ادبار  
بدل سازید! من ترا بیش از هر چه در دنیا است دوست می دارم و  
ارج می نهم و حرمت می کنم.

چهار بله من که از شادمانی می گریم.

میراندا

(با خود می گوید) بر خوردن زیبای دو عشق بس باشکوه خداوند  
باران رحمت بر آنچه در میانشان بیارمی آید بسیار

پروسپرو

از چه گریه می کنی؟

فردینا

از ناشایستگی خود، که جرأت ندارم آنچه را که آرزو دارم  
بر تو ببخشم چه رسد به اینکه آنچه را که از فقدانش می میرم  
بگیرم. اما این (سخن گفتن بدین شیوه معما آمیز) نیز بیهوده  
است، چه عشق هر چه بیشتر در پنهان داشتن خویش کوشد،  
خود را آشکارتر کند. دور شو، ای نیرنگ به ترس آلوده، وای

میراندا

سادگی باصفا و پاک‌مرا یاری کن! اگر با من ازدواج کنی همسر تو خواهم بود. اگر نه، در مقام خدمتکار تو خواهم مرد<sup>۱</sup>. شاید که تو همسری خود را از من دریغ‌داری، لیکن چه بخواهی چه نخواهی خدمتکار تو خواهم بود.

**فردینا**ند      تو با نومی گرامی من خواهی بود، و من نیز همیشه اینسان خاکسار.

**میراندا**      پس شوهرم می‌شوی؟

**فردینا**ند      آری، و با قلبی چنان مشتاق که بنده در طلب آزادی. و این دست من.

**میراندا**      این هم دست من، به همراه قلبم؛ و تا نیم‌ساعت دیگر ترا به خدایم سپارم.

**فردینا**ند      هزاران هزار بار بخدا می‌سپارم.

(فردینا ند و میراندا هر يك از سویی می‌روند)

**پروسپرو**      من آن اندازه که ایشان، که انتظار<sup>۲</sup> چنین چیزی را

۱- کلمه‌ای که نویسنده در این مقام بکار برده Maid است که با کره نیز معنی می‌دهد و لذا جمعی بر آنند که می‌توان جمله را چنین گزارش کرد: «در حالی که با کره خواهم بود سر پرده تو خواهم مرد.»

۲- پروسپرو می‌خواهد بگوید که وی خود چنین چیزی را پیش آورده و یا خود به قوه فرانگری دریافته است.

نداشتند، شادمانند شادنتوانم بود؛ با این همه، شادمانی من در هیچ چیز بیش از این نتواند بود. به سوی کتابم بازگردم، زیرا پیش از شام باید کارهای بسیاری را (در پیوند بانقشمام) به انجام رسانم.

(بیرون می رود)



## صحنه دوم (بخش دیگر جزیره)

کالیبان و استفانو و ترینکو لو وارد می شوند.

استفانو      از این مقوله سخن مگو! چون مشک تپش شد آب خواهیم  
آشامید؛ پیش از آن يك قطره هم نمی آشامیم. بنا بر این بنوش!  
هیولا- خدمتکار، به سرفرازی من بنوش.  
ترینکو لو      هیولا- خدمتکار؟ بهلول جزیره<sup>۱</sup>! می گویند بر این جزیره

---

۱- بعضی از سخن سنجان بر آنند که چون شکسپیر حروف S و F را شبیه به هم می نوشته لذا این جمله Folly of this island نیست بلکه Sophy of this Island است و مراد از آن شاه صفی شاه ایران است، و حجت ایشان این است که شکسپیر این لغت را در سه مورد دیگر نیز بکار برده. بعلاوه این لغت در مقام خردمند و مغ نیز بکار رفته است و احتمال می دهند که چون متعاقب آن سخن از خرد رفته در همین مقام آمده باشد.



پنج تن بیش نیستند؛ ماسه تن ازایشانیم؛ اگر دو تن دیگر نیز درخرد چون ما باشند کار حکومت ساخته است.

هیولا - خدمتکار، وقتی به تو امر می‌کنم، بنوش. چشمانت

تقریباً در کاسه سر جا گرفته اند.<sup>۱</sup>

در چه جای دیگر باید می‌گرفتند؟ بر استی اگر دردمش جای

گرفته بودند هیولایی زیبا بود.

هیولا - خدمتکار من زبانش را در می‌غرقه<sup>۲</sup> ساخته است.

مرا که دریا هم نمی‌تواند غرق کند. قسم به این روشنایی،

بر روی هم سی و پنج میل شنا کردم تا به کناره رسیدم. هیولا، تو

نایب من، و یا پرچمدار من خواهی بود.

اونمی تو اند پرچمدار<sup>۳</sup> باشد. اگر مایل باشی<sup>۴</sup> همان بهتر

است که نایب شما باشد.

استفانو - مسیو هیولا، ما فرار نمی‌کنیم.

---

۱- چشمانت گود نشسته اند .

۲- نمی‌تواند حرف بزند .

۳- او از بس مست است که نمی‌تواند بر پای بایستد تا پرچمدار شما باشد .

۴- نویسنده به جای If it please you اصطلاح If you list

را بکار برده و خواسته با استفاده از معنی دیگر list که در سخن از کشتی «یکپردن»

است اینک که سخن از دریا و شنا است جناس بسازد.

تو رینکوئو      راه هم نمی‌روی، بلکه چون سگان می‌خواهید دم فرو می‌بندید .

استفانو      هیولا، اگر هیولای خوبی هستی یکبار هم درزندگیت سخنی بگو .

کالیبان      حال حضرت اشرف چطور است؟ اجاره بفرما کفشهایت را بلیسم . من خدمت‌آورانه‌خواهم کرد؛ او دلیر نیست .

تو رینکوئو      تو دروغ می‌گویی، ای هیولای نادان. من اینک چنان حالی دارم که می‌توانم با پلیس گلاویز شوم. عجب، تو ای هرزه‌نادران، آیا کسی که به اندازه‌ی من شراب نوشیده باشد ترسو هم می‌شود؟ یا که چون نیم‌ماهی و نیم‌هیولایی خواستی دروغی هیولا بگویی؟

کالیبان      بین؛ چگونه مرا مسخره می‌کنی! سرورم؛ روای بینی؟

تو رینکوئو      می‌گوید «سرور»؟ که یک هیولا اینقدر ابله!

کالیبان      می‌بینی، می‌بینی، باز هم از تو تمنا می‌کنم چندان گازش بگیر که بمیرد .

۱- لفتی که نویسنده در این مقام بکار برده lie است که دروغ گفتن نیز

معنی می‌دهد (چون سگان دروغ می‌گویند و جز دروغ چیزی نمی‌گویند)

۲- لفتی که نویسنده بکار می‌برد natural به معنی طبیعی است. عده‌ای

بر آنند که نویسنده خواسته است بگوید که آیا یک هیولا که خود چیزی است غیر طبیعی

می‌تواند اینهمه عادی و طبیعی سخن گوید!

استفانو      ترینکولو، زبانت رانگه دار. اگر فرمان نبری از نزدیکترین  
درخت ترامی آویزم! هیولای بینوا تبعه من است، و نباید  
بی حرمتی ببیند.

کالیبان      سرور بزرگوارم را سپاس می گویم. ممکن است لطف فرمائی  
و یکبار دیگر به شکایتی که معروض داشتم گوش فرادهی؟

استفانو      البته! زانویزن و تکرار کن؛ من می ایستم، ترینکولو نیز.  
(آریل نادیده می آید)

کالیبان      چنانکه قبلاً هم عرض کردم، من رعیت یک جادوگرستم که  
که با حیل و غیره رنگ این جزیره را از چنگم بدر آورده است.  
تودروغ می گوئی.

کالیبان      تودروغ می گوئی، توای میمون مسخره، تو اکاری می کنم که  
اربابم ترانا بود کند. من دروغ نمی گویم.

استفانو      اگر بیش از این مانع از گفتن شرح حالش شوی با این دست  
دندانهایت را از بن می کنم.

ترینکولو      چرا، من چیزی نگفتم.  
پس، ساکت، و بیش از این حرفه زن. ادامه بده.

کالیبان      گفتم با سحر و افسون این جزیره را گرفت؛ آنرا از من گرفت.  
اگر حضرت اشرف کار او را تلافی کند... چون می دانم که تو

---

۱- لنتی که نویسنده بکار برده Marry است که از By the Virgin Mary گرفته شده است.

استفانو	شها متش را داری، ولی این بابا ندارد...
کالیبان	این که معلوم است.
استفانو	تو صاحب این جزیره خواهی بود، و من خدمتگزار تو.
کالیبان	اینک این مهم چگونه باید انجام شود؟ می توانی مرا نزد این شخص ببری؟
آریل	البته، البته، سرورم! او را در خواب تسلیمت می کنم، که بتوانی گلمیخی در کله اش بکوبی.
کالیبان	دروغ می گوئی؛ نمی توانی.
استفانو	چند بلق نادانی است این! تو ای دلک گر! من از حضرت اشرف نمنا دارم مستی چند به او بزند و شیشه را از او بگیرد. وقتی آنرا از دست دهد جز آب شور نخواهد نوشید، چون جای چشمه های روان آب شیرین را بد او نخواهم گفت.
آریل	ترینکولو، بیش از این خطر ممکن! اگر یک کلمه دیگر رشته سخن هیولارا بگسالی با این دست، ترحم را از در وجودم خواهم راند و ترا چون ماهی روغن خشک کرده نرم خواهم کرد.
استفانو	مگر چه کرده ام؟ من کاری نکردم. من دورتر می روم.
آریل	نکفتی که دروغ می گوید؟
آریل	تو دروغ می گویی.

۱ - اشاره به لباس رنگارنگ و دلکی ترینکولو.

استفانو

من دروغ می گویم ؟ پس بگیر ( ترینکولورا می زند ) اگر  
خوشت آمد باز هم مرا تمهم به دروغ گویی کن .

ترینکولو

من ترا تمهم به دروغ گویی نکردم . هوش از سرت پریده ؛  
چیزهایی می شنوی ؟ مرده شوی این شیشه ات را ببرد ! شراب  
و باده خواری آدم را چنین می کند . بلا بگیرد این  
هیولای ترا ، و مرده شوی این پنجه های ترا ببرد !

ها ، ها ، ها !

کالیبان

داستانات را ادامه بده . ( خطاب به ترینکولو ) خواهش دارم  
دورتر بایست .

استفانو

بیشتر بزن . کمی بعد من هم خواهش زرد ،  
دورتر بایست . بگو ، ادامه بده .

کالیبان

استفانو

همانطور که گفتم عادت دارد بعد از نیم روز بخوابد . آنوقت  
می توانی ، کتابهایش را که گرفتی ، مغزش را پریشان کنی ، و  
یا بهتر از آن با کنده درختی کله اش را بکوبی ، یا تیرکی در  
پهلویش فرو کنی ، یا خرخره اش را بادشنه ات ببری . بیاد داشته  
باش ، که اول باید کتابهایش را تصاحب کنی ، زیرا بدون آنها  
ابله ای است چون من ، و حتی یک روح ندارد که بد او فرمان  
دهد . آنها چون من عمیقاً از او متنفرند . اولین کاری که می کنی  
کتابهایش را بسوزان . اثاثه زیبا فراوان دارد ( آنها را به این  
نام می خوانند . ) تا اگر خانه ای داشته باشد آنرا با آنها تزیین

کالیبان

کند. اما چیز واقعاً در خور توجّه، زیبایی دختر او است. او خودوی را بی همتای خواند. من جز او و مادرم، سیکورا کس، هرگز زن ندیده‌ام، اما او از این حیث‌ها نقدر از سیکورا کس سراسر است که بزرگترین از کمترین.

تا این اندازه زیبا است ؟

استفانو

بلی، سرورم. من قول می‌دهم که زینت بخش بستر خواهد شد، و کورکانی زیبا برایت خواهد آورد.

کالیبان

هیولا، من این مرد را خواهم کشت. من و دخترش شاه و شهبانو خواهیم بود. خداوند ما اعلی‌حضرتین را حفظ فرماید! - و ترینکولو و تو، نواب سلطنت. ترینکولو، با این نقشه چطوری ؟

استفانو

عالی است.

ترینکولو

دست را بده به من. متأسفم از این که ترا زدم. اما تا زنده‌ای سعی کن زبانت شیرین باشد.

استفانو

تا نیمساعت دیگر خواب خواهد بود؛ خوب، اورا می‌کشی؟ آری بشر فم سوگند.

کالیبان

این را به خداوند گارم باز خواهم گفت.

استفانو

خوشحالم می‌کنی؛ من لبریز از خوشحالی‌م. شادی کنیم. آیا

آریل

کالیبان

آن آوازی <sup>۱</sup> را که همین يك لحظه پیش بادم دادی می خوانی؟	
هیولا، هر کار معقـولـی را به خواهش تو حاضر مکنم . تو رینکولو بخوانیم .	استفانو
دستشان بنداز، مسخره شان کن، مسخره شان کن، دستشان بنداز فکر آزاد است.	
این آن آهنگ نیست . (آریل آهنگ را با تنبوری می نوازد)	کالیبان
این چیست؟	استفانو
این آهنگ آواز ما است <sup>۲</sup> که تصویر «بی تن» <sup>۳</sup> می نوازد. اگر آدمی هستی خود را در قیافه خویش بنما، چنانکه خواهی باش.	تورینکوئو استفانو
خدایا، از گناهانم در گذر!	تورینکوئو
کسی که می میرد همه دیون خود را می بردازد <sup>۴</sup> . من ترا به	استفانو

۱- Round نوعی آواز دشمنی است که در آن نفر دوم سطر اول سرود را

می خواند در حالی که نفر اول سطر دوم را، والی آخر .

۲- Round = catch

۳- اشاره به تصویر «No Lady» مردی همه سر و پا و دست ، اما بی تن،

بر پشت جلد کمدی بی نامی به نام «هیچکس و کسی» که در سال ۱۶۵۶ منتشر شد .

۴- اشاره به این ضرب المثل Death squares all accounts

مرگ همه حسابها را صاف می کند. (گناه هم گونه ای دین است)

مبارزه دعوت می کنم! خداوند! به ما رحم کن!

کالیبان می ترسی؟

استفانو نه، هیولا، من نمی ترسم.

کالیبان مترس، جزیره پر از اصوات است؛ اصوات والجان شیرین که

مسرت بخش اند، و آزاری نمی رسانند. گاه هزاران ساز در

اطراف گوشه های صدامی کنند، و گاه صداهایی که اگر پس از

خوابی طولانی هم بیدار شده باشم باز در خوابم می کنند، و بعد

ابرهایی را در خواب می بینم که می پندارم دهن گشوده و

آماده اند محتوای خود را بر سرم فرو ریزند، فریادی ز نواز

خواب می پر موباز به خواب می روم.

استفانو پس برای من مملکت زیبایی خواهد بود، و در آن به رایگان

از موسیقی بهره مند خواهم شد.

کالیبان وقتی که پروسپرو نابود شد.

استفانو به زودی این کار خواهد شد؛ داستان را به یاد دارم.<sup>۱</sup>

تیرینکولو صدا دور می شود؛ از پی او برویم، و بعد کارمان را بکنیم.

استفانو هیولا، جلویفت، ما از پی ات می آئیم. کاش این تنبور زن را

می توانستم ببینم. خوب می نوازد.

---

۱- کالیبان از خداوندگار خویش باشعورتر است و از منظور اصلی خویش

منحرف نمی شود، حال آنکه از لحاظ استفانو نقشه قتل پروسپرو اینک «داستان»

شده است.



**ترینکولو** (خطاب به کالیبان) می‌آیی؟<sup>۱</sup> من از پی استفانو خواهم آمد.

(بیرون می‌روند)

---

۱- چون نوای موسیقی حواس استفانو و ترینکولو را از کالیبان منحرف کرده‌اند در رفتن درنگ کرده‌است. تمبیر دیگر این‌که کالیبان می‌خواهد به سوی کلبه پروسپرو برود و ترینکولو به وی اصرار می‌کند که به جای این کار، چون استفانو، از پی موسیقی برود.

## صحنه سوم (بخش دیگر جزیره)

آلوزو، سباستیان، آنتونیو، گونزالو، آدریان،  
فرانسیسکو و دیگران وارد می شوند.

به مریم مقدس سوگند، سرورم، بیش از این بارای رفتن ندارم.  
استخوانهای پیرم دردمی کنند. با این چپ و راست رفتنها  
راهی پرپیچ و خم زیر پا نهادیم. به شکیبائیت سوگند که  
نیاز دارم دهی بیاسایم.

گونزالو

ای لرد سالخورده، نمی توانم ترا ملامت کنم که خود تا  
به سرحد دل افسردگی در بنجه خستگیم. بنشین و بیاسای.  
در اینجامن امید از دست می نهم و بیش از این از مهر خرسندی  
دل آنرا حفظ نمی کنم، آنکس که اینچنین در پی اش  
سرگردانیم غرق شده، و دریا این پی جویی بیهوده ما را بر زمین،

آلوزو

نمسخرمی کند؛ باشد، بگذار برود.

آنتونیو (به سباستیان) من برستی خوشحالم از این که امید از دست  
هشتمه است. بواسطه يك شكست از منظوری که مصمم به  
انجامش بودی چشم میپوش.

سباستیان (به آنتونیو) از نخستین فرصت منتهی ای استفاده درامی کنیم.

آنتونیو (به سباستیان) بگذار که این فرصت امشب باشد. چون اینك  
که کوفته را ماند نه می خواهند نه می توانند که چون اوقاتی  
که تازه نفس اند مراقب باشند.

سباستیان (به آنتونیو) گفتم امشب. بیش از این چیزی مگو.

نوای موسیقی مهیمن و غریبی طنین می افکند. پرسپرو (نادیده)  
در قسمت فوقانی صحنه است. چندین قیافه عجیب، خوانی را به درون  
می آورد و با حرکات لطیف و حاکی از خوشامد در پیرامون آن  
می رقصد؛ شاه و دیگران را دعوت به خوردن می کنند و می روند.

آلوزو این چه نوایی است! دوستان مهربان، گوش فرا دارید!

گوئزالو چه موسیقی لطیف و زیبایی!

آلوزو خدایا، فرشتگان نگهبان مهربان بر ما بگمار! اینها چه

بودند؟

سباستیان خیمه شب بازی زنده، اینك باور می کنم که اسبان شاخدار  
وجود دارند، که در عربستان درختی است اورنگ عنقا،  
و که عنقائی در این لحظه در آنجا حکم می راند.

**آنتونیو** من هر دورا باور دارم. و هر چیز دیگر که تأیید بخواند (گو) به نزد من آید تا به درستی آن سوگند یاد کنم. جهان دیدگان هرگز دروغ نگفته اند، هر چند ابلهان ایشان را در حضر محکوم می دارند.<sup>۱</sup>

**گوزالو** اگر این ماجرا را در ناپل بازمی گفتم و می گفتم که چنین جزیره نشینانی را دیده ام کسی باورم می داشت؟ (چون یکمان اینان مردم این جزیره اند) و اگر چه به صورت هیولایند بدانید که به رفتار از بسیاری از اولاد آدم نه، تقریباً از همه آنها مهذبترند.

**پروسپرو** (با خود می گوید) لرد شریف، نغز گفتمی؛ چون بعضی از شما که در اینجا حضور دارند از شیاطین بدترید.

**آلوزو** بر این اشکال و این حرکات و این نواکه (اگر چه نیاز به کاربرد زبان دارند) نوعی گفتار صامت را به طرزی شگرف بیان می دارند هر قدر آفرین بگویم کم گفته ام.

**پروسپرو** (با خود می گوید) تمجیدت را برای آخر کار نگه دار.<sup>۲</sup>

**فرانسیسکو** به طرزی عجیب ناپدید شدند.

**سباستیان** مهم نیست، چون خورشهایشان را گذاشته اند؛ مانیزاشتهای خوردن داریم. ممکن است لطفاً از آنچه اینجا است بچشید؟

---

۱ - اشاره به این ضرب المثل : جهان دیده بسیار گوید دروغ.

۲ - شاید معادل ضرب المثل فارسی «شاهنامه آخرش خوش است»

## آلوزو من که خیر.

سروزم، باور بفرمائید، ترس موردی ندارد. وقتی ما بچه بودیم

گونزالو

چه کسی باور می کرد که کوه نشینانی باشند غیب فرو هشته<sup>۱</sup>

۱ - Raleigh در گزارش سفرش به گیانا در ۱۵۹۵ نوشت: در نزدیک

اروی Arui دورودخانه هست به نامهای «آتویکا» و «کاورا» و در کنار آن شاخه ای که کاورا نام دارد مردمی سکنی دارند که می نمایند سرشان برشانه نیست، و این هر چند که ممکن است افسانه بنماید من به سهم خود باور دارم که چنین باشد، چون هر کودکی در نواحی Arromaia و Canuri صحت این مدعا را تأیید می کند. این مردم را Ewaipanoma می نامند. می گویند که چشمان این مردم برشانه جای گرفته و دهانشان در وسط سینه، و مقداری در وسط شانها به سوی عقب روییده است. پس بچه «توپیاواری Topiavari» که من با خود به انگلستان آوردم می گفت که اینها نیرومندترین مردم این دیارند، و متأسفانه تا وقتی که از آنجا خارج نشدم این جریان را نشنیدم، و گرنه بی هیچ دشواری یکی از آنها را با خود می آوردم و شبه ای باقی نمی گذاشتم. «ماندویل Mandeville» نیز درباره این مردم چیزهایی نگاشته بود، لیکن سالیان دراز گزارش وی را افسانه پنداشتند، مع ذلك از وقتی که هند شرقی کشف شده دریافته ایم که مطالبی که در این باره گفته حقیقت دارد. باری، حقیقت داشته باشد یا نداشته باشد مهم نیست، و تخیل از این بابت سودی نخواهد برد. البته من به سهم خود این مردم را ندیده ام لیکن بر آنم که این اشخاص هم با تمهید و تلبانی چنین گزارشهایی را نوشته اند.

چون نره گاو که خرخره شان چون کیسه‌های گوشتین از گردن فرو آویخته باشد؛ و یا اینکه مردمی باشند که سر-هایشان در سینه جای گرفته باشد؛ که اینک می بینم که هر سفر کرده، که پنج بریک<sup>۱</sup> شرط بازگشت بسته و بازآمده باشد، تأییدشان را از برای ما به ارمغان می آورد.

**آلونزو** من دست به کار می شوم؛ و می خورم؛ اگر چه آخرین خوراکم باشد؛ چه باک، چون حس می کنم که بهترین بخش عمرم گذشته است. جناب دوک، برادرم، دست بکار شو، و آنچه مامی کنیم تو نیز همان کن.

(بعد و برق. آریل در قیافه عقابی آدمی سیما<sup>۲</sup> به درون می آید، بر روی میز بال می زند، و خوان با تمهیدی<sup>۳</sup> شگرف ناپدید می شود)

**آریل** شماسه مرد گناهکار بد که سر نوشت- که این دنیای دنی و آنچه را که در او است چون افزاری به فرمان خویش دارد-

۱- مسافری که چون عازم سفر می شد یک لیبره می داد و اگر سلامت به- از می گشت در ازاء آن پنج لیبره می گرفت. این شیوه در عهد شکسپیر شایع بوده و بنا بر این عبارت رامی توان چنین گزارش کرد: «هر مسافر عادی.»

۲- Harpy مخلوقی زشت که نیمی از آن پرنده و نیم دیگرش زن بود. (اشاره به Aeneid اثر ویرژیل، آنجا که این مخلوقات خوراک Aeneas انیاس، و مردانش را آلودند.

۳- اشاره به تدبیر درون صحنه ای.

موجب شد که دریی سیری ناپذیر ازدل بیرون دهد؛ و بر این جزیره ای بیفکنند که آدمی در آن مسکن نمی گزیند و شما نیز هیچ شایسته زندگی در میان آدمیان نیستید. من شما را دیوانه کرده ام؛ و حتی با چنین شجاعتی،<sup>۱</sup> مردان خویشان را حلق آویزمی کنند و غرق می سازند.

آلوز و سبستیان و دیگران شمشیرشان را از نیام می کشند.

شما ای بلهان! من و همراهانم گماشته گان سر نوشتیم. عناصری که تیغها تان را پیرداخته اند اگر توانند که بر تند باد ها زخم زنند و با ضربه های مسخره خویش آبهای را که باز بهم پیر خواهند آمد تباہ سازند ریزیری از پروبالم را نیز کم توانند کرد. همراهانم نیز چون من آسیب ناپذیرند. حتی اگر می توانستید آسیبی هم برسانید اینک گرانی شمشیرها تان نه چندان است که بتوانیدشان برداشت. اما بدانید و آگاه باشید (چون وظفم به شما بگویم) که شما سه تن از مردم میلان، پروسپروی مهربان را با نیرنگ از کار کنار کردید و او و کودک معصومش را به دریا سپردید. که اینک انتقام آن عمل را از شما بازستانده است. اینک بسزای این کردار زشت

خدایان، که در کیف در رنگ می دارند لیک به فراموشی اش نمی سپارند، دریاها و ساحلها، آری، همه آفریدگان را بر ضد آرامش شما برانگیخته اند. آلونزو، ترا از یسرت محروم کرده اند، و به وسیله من تباهی تدریجی ای را که از هر مرگ آبی بدتر است و قدم بد قدم تو و راه و روش را ملازمت خواهد کرد اعلام می کنند؛ و صیانت از خشم ایشان - و اگر جز این کنی در این جزیره بس متروک بر سرت فرود خواهد آمد - جز با پشیمانی درون، و زان پس زندگی پاک، مسیر نیست. آری دل در میان غرش تندر ناپدید می شود، سپس قیافه ها با نوای لطیف موسیقی باز به درون می آیند و در حالی که شکک می سازند و حرکات مسخره آمیز می کنند و می رقصند میز را بیرون می برند.

آریل من، نقش عقاب آدمی سیما را به راستی خوب بازی کردی؛ رفتارت به هنگام ناپدید کردن خوان زیبا بود. در اجرای فرمانم، در آنچه که باید می گفتم، چیزی را از نظر دور نداشتی. همینطور گماشتگان فرودست تر نقشهای شایسته خویش را با ظرافت عجیب ایفا کردند. افسوسهای نیرومندم کارگرافتاده و اینها، دشمنانم، همه در این آشفتگی گرفتار آمده اند،

پروسپرو



اینک، در پنجه من اند. ایشان را در این حال می گذارم و با  
فر دینا ند، که مغر و قش می پندارند، و محبوب او، و من، دیدار  
می کنم.

(از صحنه فوقانی خارج می شود)

سرورم، شمارا به مقدسات، چرا چنین خیره می نگرید؟  
اوه، وحشتناک است، وحشتناک! چنین پنداشتم که ماواج به  
بزبان آمدند و از آن با من سخن داشتند؛ بادها آنرا به آواز  
برایم خواندند؛ و تندر، این ارغنون دهشتناک، نام پر و سپر و را  
بر زبان راند؛ آری، گناهانم را به آوایم خواند. از همین رو  
است که پسرم در بستر لجن خفته است؛ و من او را ژرف تراز  
آنچه هر «ژرف» پیمان می تاکنون پیموده باشد خواهم جست و  
در آنجا با او، گل آلوده، خواهم غنود.

(بیرون می رود)

اما اگر این شیاطین يك بديك پیش آیند با تمام فوجشان تن به  
تن تا به آخر خواهم جنگید.  
من نیز یار و پشتیبان تو خواهم بود.

(سیاستیان و آنتونیو بیرون می روند)

هر سه نومید و دست از جان شسته اند، گناه بزرگشان چون

سمونزالو

آلفونزو

سیاستیان

آنتونیو

سمونزالو

۱- اسباب ژرف پیمایی (Plumet)

زهری که مدت‌ها بعد کارگرافتداینک روحشان رامی خورد.  
من از شما که چابک اندام ترید تمنا می‌کنم زود از پی‌شان  
بروید و ایشان را از آنچه این شوریدگی ممکن است بدان  
برانگیزد بازدارید

از پی‌شان بروید، من از شما تمنا می‌کنم.

آدریان

(همه بیرون می‌روند)



---

---

پوده چهارم

---

---



## صحنهٔ یکم (در مقابل دخمهٔ پروسپرو)

پروسپرو و فردینا ندومیرا ندا وارد می‌شوند

پروسپرو  
اگر من به سختی ترا کيفر کرده‌ام عوضی که یافتی آنرا  
جبران می‌کند؛ چون در اینجا يك سوم از زندگی خویش را،  
و یا آنچه را که برایش زندگی می‌کنم، به تو داده‌ام؛  
و اینک یکبار دیگر او را به تومی سپارم. رنج‌هایت همه‌جز  
آزمایش عشق نبود، و تو بس شکفت از بوتهٔ این آزمایش  
بدرآمدی. من در اینجا، در پیشگاه خدا، کمال و درستی این  
هدیهٔ نفیس خویش را تأیید می‌کنم. آه فردینا ند، از این که  
وی را به فخر می‌نمایم بر من لبخند مزین، چون تو خود خواهی  
دید که از هر ستایشی در خواهد گذشت و او را و اما ند و لنک،  
در پشت سر بر جای خواهد گذاشت.

فردینا ند

این را بر رغن ندای سروش عالم غیب نیز باور می داشتم.

پروسیرو

پس، به عنوان هدیه من و حاصل دسترنج خویش، که بسزا تحصیل شده، دخترم را بپذیر؛ ولیک اگر پیش از آنکه همه مراسم مقدس در تمامیت و کمال، به آیین، بدانجام رسد مهر بکارتش را بشکنی؛ خدایان نزول باران رحمتی را روا نخواهند دید تا این پیوند را بارور سازد؛ و کین و بددلی، و تحقیر تلخ و تند، و ناسازگاری بستر پیوندتان را به شیوه ای چنان نفرت زاباعلفهای هرزه خواهد پوشید که هر دو از آن بیزار خواهید بود. پس بهوش باشید تا مشعل خدای زناشوئی<sup>۱</sup> کاشاندهتان را روشن دارد.

فردینا ند

چون امید روزگاران آرام و فرزندان خلف و زندگی دراز دارم، با این چنین عشقی تارترین کنام<sup>۲</sup> و مناسب ترین جای نیر و مندترین و سوسه، که فرشته شرمان<sup>۳</sup> تواند عرضه کند، نخواهند توانست که شرفم را در شهوت بگدازند و شور و شادی عظیم بزرگداشت آن روزی را زایل کنند؛ که

۱- تا مشعل خدای زناشوئی بی دود بسوزد و راهتان را روشن دارد.

۲- جای تار برای عشقبازی نهانی.

۳- اشاره به این که هر کس دو فرشته خیر و شر دارد که در کارها وی را راه

می نمایند یا از راه بد می کنند. (دکتر فاستوس نوشته «ماراوه»)

خواهم پنداشت توسن های «فوبوس»<sup>۱</sup> از یا افتاده اند و یا سمند  
شب خود پای درزنجیر مانده است.<sup>۲</sup>

پروسپرو  
سخنی است زیبا. بس بنشین و با او گفتگو کن؛ او از آن تو  
است. اوی، آریل، آریل، آریل، ای خدمتکار کوشای من!  
(آریل می آید)

آریل  
پروسپرو  
خداوندگار تو انای من چه اراده فرماید؟ من اینک آماده‌ام.  
تو و همراهان کهن‌ترت آخرین خدمت خویش را بسزا انجام  
دادید؛ و من می‌خواهم که شمارا در نیرنگی نظیر آن بکار  
گیرم. برو، و آن جمع کهن‌تر را، که من ترا برایشان سروری  
می‌دهم، بدینجا بیاور. ایشان را به شتاب وادار؛ زیرا که باید  
چشمه‌هایی از هنرم را به چشم این جفت جوان بنمایم؛  
و عده‌ای است که کرده‌ام، و ایشان از من انتظار دارند.

آریل  
هم اکنون؟

پروسپرو  
آری، در یک چشم برهم‌زدن.

آریل  
پیش از آنکه گوئی «بیا» و «برو»

و دم در کشی، یا بازش دهی، و یا خود گوئی «چنین و چنان»  
هر فرد از ایشان

---

۱- Phoebus، خورشید (که گردونه‌اش را اسبان از آسمان عبور  
می‌دهند.)

۲- یا روزهرگز پایان نخواهد پذیرفت یا شب هرگز نخواهد آمد (یا اسبان  
گردونه خورشید لنگ‌اند، و یا اینکه شب را به زور در زیر آفتاب نگه داشته‌اند.)



بر پنجۀ پا، باادا و اطوار، خواهد بود اینجا، اینک صاحب،  
درست داری مرا ؟

پرو سپرو  
آریل  
فراوان، آریل ظریف من. تا نخواست نزدیک میا .  
بسیار خوب. می دانم .

(بیرون می رود)

پرو سپرو  
سعی کنید به پیمان خویش وفادار باشید؛ عنان عشق ورزی را  
چندان رها نکنید<sup>۱</sup> . مؤکدترین سوگند در برابر آتش  
شہوت بر کاهی بیش نیست. خویشتن دارتر از این باشید،  
و گرنه با پیمانی که کرده اید بدرود گوئید !

فردیناند  
آقا، من به شما اطمینان می دهم، برف سرد و سفید و بگردل،  
آتش جگر را فرو می نشاند<sup>۲</sup> .

پرو سپرو  
خوب، اینک، آریلم، بیا. بجای اینک بی دستیار کار کنی نمی  
چند را با خود بیار، ظاهر شو، شتاب کن .

موسیقی ملایم

---

۱ - می نماید که پرو سپرو آنها را در حین عشقبازی غافلگیر کرده است.

۲ - سابقاً دل را خاستگاه عشق و جگر را خاستگاه شهوت می پنداشتند.

فردیناند می گوید که احساس پاک و بی شائبۀ عشق نیالوده ای که در دل دارم و به  
پاکی و دست نخوردگی برف بکر است شور و شهوت جگر را فرو می نشاند . مفهوم  
جمله این است که : نیروی خویشتن داریم شور شهوت را فرو می نشاند .

سخنی نباشد؛ سراپا چشم باشید. خاموش باشید.<sup>۱</sup>

آیریس<sup>۲</sup> وارد می شود

آیریس سیریز<sup>۳</sup>، ای بانوی بخشنده، شهبانوی آسمان، که من

کمان آبی

و پیامبر اویم به تو امر می کند که

کشتهای بازخیز گندمت، چاودارت، جو و ماش وجود سرت،

و نخودت،

کوههای پر علفت، که گوسفندان در آن می چرند و

مرغزاران پوشیده از تابه های گیاهت که

خوراکشان را تأمین می کنند، جویهای لارویی گشته ات با

کناره های شیب یافته که

آوردیل باران زابفرمان تومی آرایدشان تا از آنها از بهر

حوران دریائی افسر های پاک و نیالوده فراهم آرد، و

جاروستانهایت که

---

۱ - در بعضی نسخه ها: «سخنی نباشد، خاموش باشید» با این نشان (!)

آمده است .

۲ - در میتولوژی یونان : الهه ای که در مقام پیامبر خدایان عمل می کرد

و رنگین کمان را به مثابه نشان خویش بکار می برد . ( الهه رنگین کمان و پیامبر جونو) .

۳ - Ceres الهه زمین های بارور و کشاورزی.

مردان مجرد ترك گشته و رانده از دلدار سایه شان را دوست  
دارند،

تا کستانهای داربست گرفته ات، و  
صخره های سخت کرا نه ات را که سرد دریا فرو هشته، و تو خود  
بر آن هوا خوری می کنی، ترك گوئی و  
در التزام حضرتش، در اینجا و براین سبز ه زار در همین  
جایگاه در آبی و شادی کنی.

چونوا فرود می آید  
طاوسهایش به سرعت در پروازند، توای سیریز ثروتمند،  
بهوی نزدیک شو  
و مقدمش را پذیره گرد.

سیریز وارد می شود  
خوش آمدی، ای پیامبر رنگارنگی که هرگز  
از فرمان همسر ژوپیتسر نمی پیچی،  
آن ژوپیتری که با بالهای زعفرانیت  
بر گلهای من دانه های شهید همی باشد و  
رگبارهای جانفزا همی بار دو  
هر انتهای کمان آبی رنگت را بر بته زارها و  
و جلگه های بی درختم افسری می سازد - ای که

سیریز

۱ - Juno همسر ژوپیتسر

کمانت بر کردن سرزمین باورم چون حمایلی است؛  
 از چه روشهبانو مرابدینجا، بدین سبزه زار پوشیده از  
 سبزه پا کوناه، فراخوانده است؟

آیریس

تا که بیوند عشقی راستین را جشن گیریم، و  
 هدیه ای چند بیدریغ بدین دلدادگان بختیار از زانی داریم.  
 تو ای کمان آسمانی، بمن بگو که آیا «نوس» یا پسرش، که  
 وی را نیک می شناسی، اینک در التزام رکاب شهبانویند؟<sup>۱</sup>

سیریز

از آن زمان که وسیله کار را آن دو تمهید کردند و  
 «دیس»<sup>۲</sup> مظلوم دخترم را را بود، بقید سوگند از او و  
 مصاحبت تنگین پسر ناینایش چشم پوشیده ام.<sup>۳</sup>

آیریس

از مصاحبتش بیمناکم باش؛ من او را در حالی دیدم که ابرها را  
 به جانب «پافوس»<sup>۴</sup> می برید، و پسرش که قمریان گردونه اش

را

۱ - رجوع کنید به مقدمه

۲ - «دیس» یا «پلوتو» فدای جهان زیرین یا عالم مردگان یا دوزخ که  
 عاشق پروسپرین Prosperine دختر سیریز شد و وی را به قلمرو خویش برد.

۳ - گویند، پرونوس و خدای عشق که به صورت پسر بچه ای لخت و بالدار  
 و ناینایا تیر و کمان ارائه می شود. این نگرانی سیریز معادل هشدار است که  
 پروسپرو به زوج جوان می دهد، و بایشان می گوید تا قوت یافتن پیوند پاک بمانند که  
 اتحادشان علف هرزه به بار نیارد.

۴ - پافوس جایی در قبرس و مرکز کیش پرستش و نوس

می کشیدند باوی بود.<sup>۱</sup> هم ایشان در نظر داشتند که افسونی  
شهوت آمیز

بر این مرد و این دوشیزه، که پیمان کرده اند تا مشعل الهه  
ز ناشوئی روشن نگردد همبستر نگردند،

اعمال کنند. اما بعبث؛ سوگلی بر شور و شهوت «مارس»<sup>۲</sup> باز  
ره پافوس در پیش گرفته،

پسر زود خشمش تیر هایش را شکسته و سوگند یاد کرده که  
دیگر تیری نیفکند،

بلکه با گنجشکان بازی کند، و پسر بچه ای معمولی باشد.

جونو پیاده می شود

بر تزمین شهبانوی ملک،

سیرینز

جونوی بزرگ (اینک) می آید،

می شناسم من او را از مشی و خرامش

جونو وارد می شود

خواهر بخشنده ام چگونه ای؟ با من بیا تا این زوج را

جونو

نقدیس کنیم،

باشد که در زندگی کامیاب و در اولاد نیکبخت باشند.

و به آواز میخوانند

۱- گردونه و نوس را قمریان می کشیدند.

۲- مارس، خداوند جنگ؛ و نوس اگر چه به ولکان، خدای آتش، شوهر کرده

بود مشوقه مارس بود.

- جونو** شرف و افتخار، ثروت و سعادت زناشوئی،  
عمر دراز، و شادی روز افزون همیشه شمارا! (باد)
- سیریز** جونو، خجسته بادهای خویش را می خواند بر شما.  
برو و متان فزون باد، رفور و فراوانی (قرینتان باد)  
انبادهای غله و آذوقه تان هرگز تهی مباد،  
تا کستانها تان باخوشه ها و شاخه های پر بر و یاد،  
درختان تان از پر باری سرخم کناد،  
بهار تان در منتهای خود در پایان درو نزول کناد<sup>۱</sup>.  
کمیابی و کمبود دور از شما باد،  
دعای سیریز بر شما چنین باد.
- فردینا ند** نمایشی است بس باشکوه و به نهایت دلکش، آیا می توانم  
گستاخی کرده اینها را ارواح بیندارم؟
- پروسپرو** آری، ارواحی که من به نیروی افسون از قلمرو خویش  
فراخوانده ام تا نمایشگر خیالم باشند.
- فردینا ند** بگذار هماره در اینجا زیست کنم!  
بدری اینچنین دا ناوشگفت  
این سرزمین را می سازد بهشت.
- (جونو و سیریز نجوای کنند و آریس را پی فرمانی می فرستند.)

۱- امیدوارم که زندگیتان زمستانی نداشته باشد.

پرو سپرو

اینك، جان شیرینم، خاموش! جو نو و سیریز سخت نجوا  
می کنند؛ کارهای دیگری است که باید به پایان برد. خاموش  
باش و دم فرو بند و گرنه تأثیر افسونمان زایل می شود.

شما ای حوران جو یباران پر پیچ و تاب، که «نیاد<sup>۱</sup>» خوانده  
می شوید،

آیریس

با افرهای سعد و زیبای بی آزارتان  
نهرهای پرچین و شکن را بترک گوید، و  
بر این سبزه زار به احضار خویش پاسخ گوید.  
جو نو فرمان می دهد.

بیا بیدای دریا بانوان خویشان دار، و در بزرگداشت  
پیوند عشقی راستین یاری کنید؛ و چندان درنگ، مدارید.  
(دریا بانویی چند می آیند)

شما این دروگران آفتاب خورده، و خسته از ماه اوت،  
از کر دوهای خویش بدینجا آید و شادمانی کنید.  
دست از کار کشید؛ کلاههای بافته از ساق چاودارتان را بر سر  
نهدید، و هر يك با یکی از این دریا بانوان شاداب بقرص  
روستایی در آید.

(چند دروگر که به شیوه ای درخور لباس پوشیده اند می آیند،  
و دررقصی زیبا به حوران دریایی ملحق می شوند؛ درحوالی

پایان رقص پروسپرو ناگهان بیکه می خورد و به سخن درمی آید.<sup>۱</sup>  
پس آنکاه باهمراهی صدایی غریب و آشفته و تو خالی، دروگران  
ناپدید می گردند .

**پروسپرو** (با خود می گوید) من آن توطئه کالیبان جانور و همدستانش را  
بر ضد حیسانم فراموش کرده بودم . تا هنگام اجرای  
توطئه دشان اینک چیزی نمانده است، (خطاب به ارواح)، بسیار  
خوب بود ! بروید ! دیگر بس است .<sup>۲</sup>

**فردیناند** عجیب است . بدت در پنجه خشمی است که وی را سخت  
بر آشفته است .

**میراندا** من تا به امروز هرگز او را در پنجه خشمی چنین نماند ندیده  
بودم .

**پروسپرو** فرزندانم، آشفتهات می بینم، انگار هر اسانی . شاد باش، آقا .  
شادمانیهایمان پایان پذیرفته اند . این بازیگران، چنانکه  
گفتم همه روح بودند، و (اینک) در هوا گداخته اند، در هوای  
رقیق، بر جهای سر برابرسائیده و کاخهای باشکوه و معبد های  
مهیمن، و خود این جهان ۳ بزرگ نیز - آری، و آنچه در او است

- 
- ۱- و بدانوسيله نیروی افسون را که به سکوت و بسته است زایل می کند .
  - ۲- در بعضی نسخه ها این سه جمله بدون نشان ندا و تعجب (۱) آمده اند.
  - ۳- لغتی که نویسنده بکار برده Glob است که به گمان برخی منتقدان  
ممکن است بر تئاتر مشهور لندن نیز اشاره ای داشته باشد .



همه، چون بنای بی اساس این رؤیای خواهند گذاخت و همچون این نمایش موهومی که محو گردید، اثری از خویشتن بر جای نخواهند نهاد ۱. ما نیز مصالحتی هستیم که رؤیا بر آن بنا می گردد، و (دو سردایره) عمر کوتاهمان باخواهی به هم می آید. آقا، اندکی آشفتهام؛ بر فائز می بینید؛ ذهنم آشفته است. از بابت ضعف و سستی من نگران مباشید. لطفاً به جایگاه من بروید و در آنجا بیاسایید؛ من نیز یکی دو دور قدم می زنم تا ذهن آشفتهام آرام گیرد.

فردینا ندو  
میراندا  
ما خواهان آرامش شما ایم.

(بیرون می روند)

پروسپرو  
با سرعت اندیشه بیا! آریل، من از تو تشکر می کنم ۲. بیا (آریل می آید)

آریل  
پروسپرو  
من همیشه سر بفرمانم. دلخواه تو چیست؟  
ای پریزاد، ما باید آمادهٔ مقابله با کالیبان گردیم.

- ۱ - لغتی که نویسنده بکار برده **Rack** به معنی پاره ابر یا ابر پاره پاره، یا باریکهٔ ابر است که از پیش باد رانده شود.
- ۲ - بعید نیست که این سپاسگزاری معطوف به اجرای نمایشی باشد که گذشت.

اریل

بلی، سرورم، هنگامی که سیریز را به درون آوردم<sup>۱</sup> خواستم  
این مطلب را یاد آور شوم اما ترسیدم مبادا خشمگینت کنم.

پروسپرو

از نوبسگو که این ناکسان را در کجا رها کردی؟

آریل

سرورم، گفتم که در اثر باده نوشی سخت بر افروخته بودند، و

چندان لبریز از دلیری که هوارا به سزای اینک که بر چهره شان

می زد می کوفتند، و زمین را به گناه اینک که برایشان بوسه

می زد می زدند؛ با این حال، همواره سردر هوای نقشه خویش

داشتند. آن گاه من تنبورم را به صدادر آوردم؛ به شنیدن آن،

چون کره اسبان ناآموخته گوشه اتیز کردند، بلك چشم نشان

را بر آوردند و پوزه برداشتند و نوارا بوییدن گرفتند. چنان

گوششان را فریفته بودم که گوساله وار از میان بته های خار

گرزنده، جگن های تیز، خسکهای خلنده و تیغهایی که در

ساقهای ناز کشان می خلید از پی ما قمن همی آمدند.<sup>۲</sup>

سر انجام، ایشان را در بر که لجن آلوده آنسوی کلبه رها کردم.

در آنجا در حالی که تا گردن در لجن رفته بودند دست و پا

۱ - جمله ای که نویسنده در این مقام بکار می برد این است :

when I presented cerea, ولذا بعضی مفسران معتقدند که معنی جمله چنین

است: «آن گاه که نقش سیریز را ایفامی کردم .»

Pricking goss Sharp furzes Toothed briars-۲

می‌زدند، چندان که بر که آلوده که آشفته بود حتی بوناگم از  
پاهایشان بود.

پرو سپرو مرغکم، کاری است بس بجا. تو همچنان نادیده بمان؛ برو و  
رخته‌های رخشان را که در خانه دارم به اینجا بیاور، به عنوان  
دانه دام برای گرفتن این دزدان.

آریل اکنون می‌روم؛ رفتم.

(می‌رود)

پرو سپرو يك نااهل، نااهل مادر زاد، که سرشش هرگز تربیت  
نمی‌پذیرد رنجهایی که از سر خین خواهی بر او بردم همه،  
همه بر باد رفت، بر باد! و همچنان نکه با گذشت ایام جسمش  
زشت ترمی شود جانش نیز تباه ترمی گردد. همه را آزار  
خواهم داد، چندان که به فغان آیند.

آریل رخته‌های رخشان و چیزهای دیگری را بردوش می‌آورد.

بیا، آنها را بر این زیرفون<sup>۱</sup> بیاویز

(پرو سپرو و آریل نادیده می‌مانند) کالیبان و استفانو و تریفک

از سر تا پا خبیث، وارد می‌شوند.

کالیبان تمنا می‌کنم آرام‌گام بردارند که موش کور<sup>۲</sup> صدای پای

۱- لغتی که نویسنده بکار می‌برد line است که علاوه بر این طناب، ورشته و خط

نیز معنی می‌دهد و در این معانی در آنچه خواهد آمد مورد استعمال می‌یابد.

۲- مشهور است که موش کور شنوایی تیز دارد.

نشود. ما اینک نزدیک جایگاه اویم.

استفانو هیولا، این پری توهم، کمی گویی پری بی آزادی است، با ما بهتر از سراب رفتار نکرد.

ترینکولو هیولا، من از سر تا پا بوی شاش اسب می‌دهم، و این بومشام را سخت آزار می‌دهد.

استفانو مشام مرا نیز، می‌شنوی، هیولا؟ هشدار که اگر از تو ناخرسندگرم...

ترینکولو تو هیولائی ملعون بیش نبودی.

کالیبان سرور بزرگووارم. عنایت بفرما و حوصله کن، زیرا غنیمتی که از برای شما خواهم آورد این واقعه ناگوار را از نمود خواهد افکند. پس آرام صحبت کنید. چون هنوز چون نیمه شب خاموشی بر همه جا حکمفرما است.

ترینکولو واما از دست دادن شیشه‌ها (ی شراب) مان در بر که آب...

استفانو هیولا، این نه تنها مایه تنگ و رسوایی بلکه خود فقدان است عظیم.

ترینکولو این از لحاظ من از خیس شدنم مهمتر است. با این حال، هیولا، پری شما بی آزار هم هست.

استفانو من می‌روم و شیشه خودم را در می‌آورم، اگر چه در این کوشش تا بناگوش در آب فرو روم.

کالیبان شام من، تمنای کنم، آرام باش. اینجارا می‌بینی؟ این دهنه

دخمه است. صدا مکنید، و داخل شوید؛ اینک آن شرارت<sup>۱</sup>  
نیکی را به انجام رسان که این جزیره را الی الابد از آن تو و  
مرا، کالیبان ترا، مادام العمر پای بوس تو خواهد ساخت.

استفانو دستت را بده به من. کم کم اندیشه های خونین در ذهنم جان  
می گیرد.

ترینکوئو ای شاه استفانو! ای بزرگوار! ای استفانوئی شایگان، بین  
اینجا برای توجه رختهایی تهیه دیده اند!<sup>۲</sup>

۱- عمل کشتن که در اصل شرارت آمیز و در این مورد که کشته شونده در نظر  
گوینده ستمگر می نماید نیک است.

۲- اشاره به این آواز در اتللو

**King Stephen was a worthy peer.**

**His breeches cost him but a crown...**

شاه استفن بزرگواری بود دولت را شایان

شلوارش به ده ریال تمام می شد و بس ارزان

این بهار ده شاهی زیاده شمردی و پرگران

رخت دار خود را نادرست خواندی و بی سامان

او را نامی بلند بود و آوازه در جهان

میان او و تو تفاوت از زمین است تا آسمان

بلند پروازی ملک را تباه کنند و ویران

پس جامه کهنه ات را بیوش و مکن خود را پریشان

( از صفحه ۳۹ اتللو، چاپ پاریس ۱۹۶۱ ترجمه: ابوالقاسم خان ناصر الملک )

- کالیبان      بیشعور، کارش نداشته باش،<sup>۱</sup> بنجلی بیش نیست.
- ترینکولو      او، هو، هیولا امامی دانیم چه چیز متعلق به دکان کهنه فروشی است او، شاه استفانو!
- استفانو      ترینکولو، آنرا از قنت در آرا قسم به این دست، از آن من خواهد بود.
- ترینکولو      از آن خداوندگار خواهد بود.
- کالیبان      استسقا به جان این احمق بیفتد! چه شده که چنین شیفته این چیز دست و پا گیرویی بهاشده ای؟ بگذار برویم، اول کار قتل را یکسر ه کن. اگر بیدار شود پوست تنمان را از نوک پاتا فرقی سر بر از نیشگون خواهد کرد و ما را به قیافه های عجیب در خواهد آورد.
- استفانو      خاموش باش، هیولا زیز فون خانم<sup>۲</sup>، آیا این نیم تنه من نیست؟ (آنرا پایین می آورد)؛ اینک نیم تنه زیز خط است<sup>۳</sup> :

- ۱- این جمله در بعضی نسخه ها بانسان شکفت (!) ضبط شده است.
- ۲- استفانو چنان به زیز فون خطاب می کند که گوئی به یک کهنه فروش،
- ۳- لغتی که نویسنده در مقام Linden یا زیز فون بکار برده Line است که در انگلیسی به معنی خطوط ناب رخت پهن کنی نیز هست. مشهور است که در یانوردان هنگامی که از خط استوا می گذشتند موی سرشان بر اثر ابتلای به امراض جلدی می ریخت. نویسنده در اینجا با استفاده از معانی مختلف Line جناس ساخته است.

اینک ای نیم تنه، بعید نیست که موهایت را از دست دهی و نیم  
تنه طاس گردی.

ترینکولو عالی است، عالی است. اگر اراده مبارک تعاقب گیرد با تراز  
و میزان دزدی خواهیم کرد.<sup>۱</sup>

استغافو من از بابت این لطیفه ترا سپاس می گویم. این جامه ای به  
پادشاه آن. مادام که من شاه این کشورم لطیفه ای بی پادشاه  
نخواهد ماند « دزدی با تراز و میزان » نشان باریک اندیشی  
است. این هم جامه ای دیگر برای آن.

ترینکولو هیولا، بی او اندکی چسب بدانگشتانت<sup>۲</sup> بز و کار بقیه را  
بساز.

کالیبان من هیچکدام را نمی خواهم؛ ما وقتمان را تلف می کنیم،  
و همه بندل به غاز<sup>۳</sup> وحشی یا بوزینه باقیافدهای شرم آور

- ۱- در اینجا نویسنده لغت line را به جای Plumb line بکار  
می برد و جناس می سازد و می گوید « مانیز بر طبق قاعده و اسلوب دزدی  
خواهیم کرد ». اشاره به این زبانزد که انگشتان شخص دزد چسبناک است. در اینجا گوینده  
Lime را که به معنی زیر قون نیز هست به جای Bird-Lime به معنی چسب  
بکار می برد و جناس سازی ابلهانه را ادامه می دهد.
- ۳ - barnacle نوعی غاز که می بنداشند از ماهی صدف نشأت یافته است  
(مقدمه)

ورسوامی گردیم .

استفانو هیولا، دستهایت را بالا بزن، کمک کن و اینهارا به آنجایی  
که خمره شراب من است ببر، وگرنه ترا از قلمروم اخراج  
می کنم . یاالله، این را ببر .

ترینکولو این راهم .

استفانو ها، این راهم .

صدای شکارچیان به گوش می رسد . ارواحی  
چند به شکل سنگ و تازی می آیند و آنها را دنبال  
می کنند . پروسپرو و آریل آنها را به حمله  
برایشان برمی انگیزند .

پروسپرو هی، کوهک، <sup>۱</sup> بگیرش !

آریل هی، نقره ! <sup>۱</sup> او نه هاش !

پروسپرو خشم، <sup>۱</sup> خشم ! او ناهاش، ستمگر <sup>۱</sup>، او ناهاش ! بیا، بیا !  
کالیبان و استفانو . وترینکولو رامی رانند .

بروبه ارواح فرمان بده تا بندگاههای وجودشان را بآورد  
مفاصل بخایند و رگ و پی شان را با خشکی عضلات خاص  
سالخورده گمان سفت گردانند، و شماره الك های ناشی از  
نیشگونشان از خالهای بدن پلنگ کوهستان و گریه وحشی  
بیش گردد .

---

۱ - کوهک، نقره، خشم و ستمگر نام سگان شکاری است



آریل

پروسیرو

هان، نعره می زنند !<sup>۱</sup>

بگذار کاملاً رانده شوند . اینک دشمنانم همه در چنگ  
من اند . اندکی بعد کارم پایان می پذیرد ، و تو پهنه آسمان را  
آزادانه در اختیار خواهی داشت ؛ بیا ، اندکی بیش بسامن  
همراهی کن .

---

۱- بعضی نسخه ها این جمله را بدون نشان شکفت (!) ضبط کرده اند .

---

پر دہ پنجم

---



## صحنه دوم (در مقابل دخمه پروسپرو)

پروسپرو در درای سحر آمیز خود به اتفاق  
آریل وارد می شود.

پروسپرو اینک نقشه ام به منتهای<sup>۱</sup> خود رسیده است؛ افسونم بجاست،  
ارواحم سر بفرمانند، وزمان، سبکبار قد برافراشته؟ روان  
است. چه هنگام روز است؟  
آریل ساعت شش، که، سرورم، گفتید آنگاه کارمان پایان خواهد  
گرفت.

- 
- ۱- نقشه ام چون دملی است که رسیده باشد و سر باز کند. برخی از مفسران معتقدند که نویسنده Project را در مفهوم Experiment یعنی آزمایش شیمیائی بکار برده و لغت Crack را که در سطر بعد آورده است مؤید این مدعا و اشاره ای بر ترکیدن احتمالی ظروف و اسباب در آزمایش ناموفق می دانند.
- ۲- زمان در زیر بار خویش خم نگشته و چیزی به پایان آن نمانده است.

پروسپرو

آنکاه که طوفان را برانگیختم چنین گفتم: ای پریزادمن،  
بگو شاه و همراهاش در چه حالتند؟

آریل

(همه) با هم محبوبوسند، درست به همان حال که دستور دادید،  
درست به همان وضع که ایشان را ترک کردید. سرورم، همه در  
میان درختان زیر فونی که دخمه را از باد و طوفان محافظت  
می کنند، محبوبوسند. تا شما آزادشان نکنید، تکان نتوانند  
خورد. شاه، برادرش، و برادرش ماهر سه شوریده اند، سایرین  
بر احوالشان مانم گرفته و لیریز از ترس وانده و هند، اما سرورم،  
بیش از همه آنکه شما از او به عنوان لرد گوئز الوی مهر بان  
یاد کردید اشکش چون قطرات باران زمستان که از لبه بامی  
نشین فروریزند بر ریشش فرومی لغزند. افسوست با چنان قوتی  
در آنها گرفته که اگر اینک ایشان را نظاره کنی عواطف  
به نرمی خواهد گرایید.

پروسپرو

ای پریزاد، آیا تو چنین می بنداری؟

آریل

من هر آینه آدمیزاده بودم عواطفم رقت می یافت.

پروسپرو

عواطف من نیز خواهد یافت. تو که اثری بیش نیستی اثری از  
مصائبشان را احساس می کنی، و من که خود هم نوع ایشانم و  
شہوات را با همان شدتی که ایشان احساس می کنند احساس  
می کنم آیا بیش از تو به مهر نمی گرایم؟ هر چند که ستمهای

عظیمشان دلم را سخت به درد آورده است با این همه، بر ضد  
خشم باخرد شریفم هماوازمی گردم. کرامت درگذشت است  
نه در انتقام. اینک که ایشان پشیمانند، حدود مقصود من نیز  
یک آزننگ از این فراتر نخواهد رفت. آریل، برو ایشان را  
آزاد کن. افسونم را باطل می‌کنم؛ شعورشان را بدیشان باز  
می‌گردانم، و باخویشتن خواهند بود.  
سرورم، می‌روم و آنهارا می‌آورم.

آریل

پروسپرو

شمای پریان کوهساران و جویباران و دریاوارهای آرام و  
بیشه‌ها، و

شمای که باپاهای بی‌اثر، بر ماسه‌ها، نیتون فرورونده‌رایی  
جویی می‌کنید؛ و

آنگاه که باز می‌گردد باوی به پرواز درمی‌آید؛

شمای موجودات عروسک‌و شی که

در پر تو مهتاب، حلقه‌های ترشیده بر سبزه<sup>۱</sup> ها پدید می‌آید  
که

میش دندان‌نشان نمی‌زند؛ و شما ای که نفس یحسان ساختن قارچ  
در نیم شبان است؛ و

---

۱ - حلقه‌های کوچک علف ترشیده که بر سبزه زار پدیدار می‌شود و مردم

می‌پندارند که ناشی از رقص و پایکوبی پریان است.

از شنیدن صدای ناقوس مهیمن شب لذت می برید.

شما ای که به یاریتان (اگر چه شاید فرمانروایانی ضعیف باشید<sup>۱</sup>) خورشید نیمروزی را

تیره و تار کرده و بادهای سرکش را فراخوانده ام؛ که بین در بای نیلگون و گنبد کبود (سپهر) جنگ خروشان بپا کرده و با غرش سهماگین تندر بلوط<sup>۲</sup> سبتر ژوپیترا با آذرخش خودوی از هم دریده به آتش کشیده ام؛ که پرتگاه سخت پی را به لرزه افکنده و درختان سرو و کاج را از ریشه برکنده ام، که گورها به فرمانم ساکنان شان را از خواب برانگیختند، و دهن گشودند و بدنیروی افسون بس نیرومندم ایشان را (از سینه) بیرون دادند. اینک من این جادوی نابهنجار را در اینجا ترک می کنم، و آن گاه که طلب کردم که موسیقایی آسمانی (که حتی هم اینک نیز خواهان آنم) با تأثیر بر شعور آنان که این افسون را بوسطا ایشان در هوا برانگیختم به کارم پایان دهد عصایم را خواهم شکست و آن را چندین ذراع در دل زمین خواهم نشانم،

---

۱- فرمانروایان ضعیف در اداره نیروهای مافوق طبیعی.

۲- درخت بلوط، خاص ژوپیترا بود.

و کتابم را در آنجا که گاو لئه هیچ ژرف پیمایی تا کنون بدان  
نرسیده است غرقه خواهم کرد.

(موسیقی سنگین)

در اینجا آریل وارد می شود، و در پی او آلونزو باقیای فهای شوریده،  
به همراه گونزالوو سباستیان و آنتونیو به همان حال، و از پی  
آنها آدریان و فرانسیسکو. همه به میان دایره ای که پروسپرو رسم  
کرده است می آیند و در آنجا افسون شده می ایستند؛ پروسپرو در  
حالی که ایشان را نظاره می کند سخن سازی می کند:

آهنگی فخم که بهترین آرا می بخش ذهن نابساها است  
مغزتان را که اینک از کار افتاده و در کاسه سرسخت آشفته  
است شفا می دهد<sup>۱</sup>! در آنجا بایستید، چون به نیروی افسون  
بر پای داشته شده آید.

گونزالوی نیک، ای مرد شریف، چشمان من که همیشه<sup>۲</sup> از  
دیدن چشمان تو محظوظ اند از سر همدردی اشک می ریزند.

---

۱- در عهد شکسپیر موسیقی را چاره شوریدگی فکر می دانستند.

۲- لغتی که نویسنده بکار برده e en به معنی حتی است، لیکن  
برخی از مفسران تصور می کنند که eu و به معنی ever باشد که مفهوم بهتری  
به کلام می بخشد.



افسون، به شتاب زایل می گردد و چون بامداد که نادیده به شب نزدیک می شود و تیرگی را می پراکند، به همین سان شعور بر آینده شان به تاراندن مه تاری که بر خردشان سایه افکنده است آغاز می کند.

ای گو ز آلوی مهربان، نگه دار نده راستین من و وفادار به آنکه در التزام او بی، من نیکیهای ترا هم به گفتار و هم به کردار به کمال جبران خواهم کرد.

تو، ای آ او زو، با من و دخترم به منتهای سنگدلی رفتار کردی. برادر دزد را این کار هم دست تو بود. سباستیان، تو اینک از آن بابت در آزاری.

تو، ای برادر تنی و صلبی من، که هوای بزرگی در سر پروراندی و به ترک رحم و احساس طبیعی گفتمی؛ تو که با سباستیان (که به این سبب عذاب درویش بس تندوتیز است) اگر پا می داد در همین جاشاهتان را اکشته بودید، ترا می بخشم، اگر چه عاری از عاطفدای.

اینک فهمشان ورم می کند (و بالامی آید) و مدیث آینده، بزودی، ساحل خرد را که اینک گل آلوده و لیجن گرفته است برمی کند. از ایشان که بر من می نگرند یکی هم نیست که مرا باز شناسد. آریل برو و کلاه و شمشیرم را از دخمه بیار. من این ردا را

از تن در خواهم آورد و خوبستن را چون زهانی که دوک میلان  
بودم خواهم نمود. شتاب کن، پریزادا! اندکی بعد آزاد خواهی  
بود.

(آریل می رود و بی درنگ بازمی آید)

آریل سرود خوانان در پوشیدن لباس وی را یاری می کند .

زانجای که نحل می مکد خواهم خورد،

در جام گل گاوزبان خواهم خفت،

آنگاه که بومها افغان ساز کنند.

چون صیغ گذشت بادلی خرم و شاد

بر پشت خفاش بال خواهم بگشاد.

باشادی و خرمی به سر آرم روز

در زیر شکوفه های آویزه شاخ.

پروسپرو آفرین، آریل شوخ و شنگم! جایت را خالی خواهم کرد، اما

با این همه آزاد خواهی بود. بسیار خوب، بسیار خوب .

همچنین که نادیده ای به کشتی شاه برو. در آنجا دریا نوردان را

در زیر عرشه خفته<sup>۱</sup> خواهی یافت. ناخدا و صاحب منصب کشتی

---

۱- کلمه ای که نویسنده بکار برده Hatches است که روزنه هایی است

در عرشه کشتی که از آنجا بار را بیرون می دهند. (ولذا under the hatches

یعنی فضای زیر عرشه)

بیدارند، ایشان را بدینجا بیاور؛ و لطفاً بیدرنگه.

هواریشاپیش خویش می نوشم و نبضت هنوز دوبار زده،  
باز می آیم .

آریل

(می رود)

اینها همه مسکن عذاب و درد و حیرت و سرگشتهگی است.  
نیروی آسمانی ما را به خارج از این سرزمین دهشتناک رهنما  
گرددا

گوزالو

شاهها، اینک پروسپرو دوک ستمدیده میلان را بگریید. به  
منظور اطمینان بیشتر از این بابت که شهر یاری زنده اینک با  
شما سخن می گوید شمارا در آغوش می کشم و شما و  
همراهاتان را به گرمی خوشامدمی گویم.

پروسپرو

نمی دانم اینک آیا خود اوهستی یانه، و یا منظری جادوشده  
از برای فریب من، چنانکه اخیر آمد. نبضت، چنانکه از  
گوشت و خون باشدمی زند، و از هنگامی که ترا دیدم پریشانی  
ذهنم، که متأسفانه در پنجه جنونم افکند، بهبود یافت. این  
امر (اگر اساساً واقعیت داشته باشد) ناگزیر قصه ای بس شگفت  
دارد. من از دوک نشینت دست می کشم و از تو تمنا می کنم بر  
ستمهایی که بر تو روا داشته ام ببخشی. اما چگونه پروسپرو  
می تواند زنده و در اینجا باشد؟

الوزو

پروسپرو

نخست، دوست شریف، بگذار وجود سالمند ترا، که شرف و حرمتش را حد و اندازه نیست در آغوش کشم.

گونزالو

بر این که آیا این خود واقعیت دارد یا نه سوگند نخواهم خورد. شما هنوز چندان از فریبهای این جزیره را خواهید دید که نگذارد به وجود<sup>۱</sup> اشیاء به یقین باور دارید. دوستان، همگی خوش آمدید. (خطاب به سباستیان و آنتونیو) اما شما، دلوردمحترم، اگر میخواستم می توانستم در همین جا خشم حضرتشان را متوجه شما سازم و خیاقتان را اثبات کنم. فعلا از (این بابت) چیزی نخواهم گفت.

سباستیان

(با خود می گوید) شیطان در او (حلول کرده) سخن می گوید.

پروسپرو

خیر. شما ای ناکس ترین کس، که خطاب برادر به تو حتی دهنم را می آلود؛ از فاحش ترین گناهت - از همه گناهانت می گذرم و دوک نشینم را از تو می خواهم، و می دانم که باید به ناچار به منش بازگردانی.

آلوزو

اگر تو پروسپرو هستی تفصیل بازماندنت را از برای ما بازگو. چگونه در اینجا با ما که سه ساعت پیش کشتیمان بر این ساحل شکست رو بردوشدی؟ بر این ساحل، آنجا که (ما که

---

۱ اشاره به کاوچه و کماچی که به اشکال مختلف جلوه می کنند (چیزهایی

مانند کیکهای عروسی که امروزه می بینیم در عهد شکبیر هم درهما نیا و مجالس مرسوم بوده است)

نوڪ ' این خاطرہ چہ تیز است ) فرزند دلبندم، فردینا اندرا  
از دست دادم.

پرو سپرو

آقا، از این بابت بسیار متأسفم.  
ضایعہ جبران ناپذیر است، وشکیبایی می گوید کہ نہ چنان  
است کہ تواند علاج کرد.

آلونزو

من می بندارم کہ از وی طلب یاری نکرده اید، زیرا من خود در  
ضایعہ ای مشابہ از تأیید و یاری والای او برخوردارم و  
خویشتن را خرسند می دارم:

پرو سپرو

ضایعہ ای مشابہ، برای شما ؟

آلونزو

(و) به همان عظمت و بدهمان تازگی (کہ ضایعہ شماروی داد)؛

پرو سپرو

و برای تحمل پذیر ساختن این ضایعہ عظیم من  
وسیلہ ای بس ضعیفتر از آنچه شما شاید به تسلای خویش  
بخوانید در اختیار دارم؛ زیرا من دخترم را از دست داده ام .

دختر؟ خداوند! کاش هر دو در ناپل می زیستند و در آنجا شاه

آلونزو

وشہبانومی بودند! ای کاش من در آن بستر لجن آلودہ، آنجا

کہ فرزندم آرمیدہ، می بودم و چنین می بود. کی دخترت را

از دست دادی؟

در این طوفان اخیر . می بینم کہ این آقا یان از این برخوردار

پرو سپرو

---

۱ آہ یاد آوری این خاطرہ چہ دردناک است.

چنان در حیرتند که خرد خویش را باك<sup>۱</sup> بلعیده اند و به زحمت می بندارند که چشمانشان حقیقت را ارائه می کند و یا که خود سخنانشان انقباض طبیعی است. اما هر اندازه هم که از حواستان رانده شده (و فاصله گرفته) باشید بی شبهه بدانید که من پروسپرو هستم، همان دوکی که از میلان رانده شد، و به طریقی شگفت بر این ساحلی که کشتی تان بر آن شکست فرود آمد و فرماز وای آن گردید. اما فعلاً در این باره بیش از این نمی گویم. زیرا این داستانی است که روزها به درازا می کشد، نه قصه ای از بهر چاشت، و نه در خورد این برخورد. آقا، خوش آمدید؛ این دخمه بارگاه من است، در اینجا ملازمانی چند دارم، لیکن اتباعی در جزیره ندارم. لطفاً قدم رنج فرمائید. حال که دوک نشینم را به من بازگردانده اید من نیز شما را با چیزی به همان شایستگی پادشاهی می دهم؛ دست کم چیز شگفتی را ارائه می کنم که دیدگان تان را همانقدر نوازش دهد که دوک نشینم چشمان مرا.

(در اینجا پروسپرو فردیناند و میراندا در حال بازی شطرنج آشکارا می کنند)<sup>۲</sup>

میراندا همسر شیرینم، به من نارومی زنی\*

۱ دهان نشان از فرط حیرت چنان بازمانده است که گویی می خواهند خردشان را

بیلند.

۲ - احتمالاً با کنار زدن پرده ای از جلو کنجی.

فر دیناندا	نه گرامی ترین عشقم، دنیا را هم بدهند به تو نارو نمی زانم.
میراندا	پسرا؛ اگر گرو (بازی) چندین مملکت بود باز تو اعتراض می کردی، و من آنرا پاکبازی می خواندم .
آلوزو	اگر این دیدار، وهم و پندار جزیره از آب در آید یک فرزند دلیندرادوبار از دست داده ام.
سباستیان	معجزه های بس بزرگ!
فر دیناندا	دریا اگر چه تهدید می کند رحیم است. بی جهت ناسزا می گفتم.
	(در برابر آلوزو زانو می زند)
آلوزو	اینک دعای خیر پدری شاد شاعلی تو بادا بر خیز ، و بازگو چگونگی بدینجا آمدی.
میراندا	اوه، عجب! چه بسیار موجود زیبا در اینجا است! آه که نوع

۱- اگر گرو بازی زیاد بود تو باز چنانکه اینک می کنی اعتراض می کردی اما چون مسأله هم بود من چندان ترا دوست می دارم که می گفتم بازی سرداست و بی ریاست (۴)

- آری، اگر گرو بازی بیست مملکت بود باز تو با دلیل و برهان مرا اغوا می کردی و آنرا از چنگم درمی آوردی و من با اینهمه این را راست بازی می دانستم، بس که ترا دوست دارم. (عده ای بر آنند که میراندا می گوید که تو هم در در بازی نارومی زنی و هم در عشق، و فر دیناندا وانمود می کند که تنها منظور نخستین را دریافته است)

بشر چه زیباست! چه تازه و زیباست جهانی که چنین مردمی  
در آنند.

برای تو تازه است.

پرو سپرو

آلوزو

این دو یزه ای که با توبه بازی نشسته بود کیست؟ بیشترین  
مدت آشنائی شما به سه ساعت نمی رسد. آیا او الهه ای است که  
ما را از هم جدا کرد و بدینسان بهم رساند؟

فردیناند

خداوند گارا، او انسانی میراست؛ لیکن به عنایت خدای  
جاوید از آن من است. من او را آنگاه برگزیدم که  
نمی توانستم صواب دید پدر را بخوام، و هم نمی پنداشتم که  
پدری دارم. او دختر این دو ککشهور میلان است که بسا  
وصفش را شنیده یکک زین پیش وی را ندیده بودم؛ که از او عمر  
دو باره یافته ام، و وجود این بانووی را پدر دوم<sup>۱</sup> می سازد.  
من هم پدر دوم<sup>۲</sup> او هستم اما آه، چه عجیب خواهد نمود که  
من بنایدا از فرزندم طلب بخشایش کنم!

آلوزو

سرورم، بس کنید: خاطر خویش را از اندوهی که اینک  
گذشته و رفته است گرانبار سازیم:

سپرو

من در درون خویش می گریستم، و گرنه می باید پیش از این

لو

<sup>۱</sup> منظور پدر شوهر و پدر زن است که در کیش مسیح پدر، شرعی محسوب

Father-in-law

د.

روی سخن با میرانداست و طلب بخشایش معطوف است با خراج او  
و از میلان



سخن گفته باشم.

شما، ای خدایان، نظر بر زمین دارید و بر سر این زوج افسری  
خجسته فرو افکنید! چون شما بودید که راهی را که ما را  
بدینجا کشید مشخص کردید.

گو نزالو، من می گویم آمین:

آلونزو

گو نزالو

آیا دوک میلان بدین منظور از میلان رانده شد که اولادش  
شاهان ناپل گردند؟ آه، بیش از حد یک شادی معمولی  
شادمانی کنید؛ با حروف زرین بر ستونهای چاودان  
بنویسید که «در یک سفر، کلاریل شوهری در تونس یافت»  
و برادرش فردیناند، در آنجا که خود از دست رفته بود  
همسری، و پروسپرو دوک نشین خویش را در جزیره ای  
حقیر؛ و ماهمه خویشان را، آنگاه که هیچکس با -  
خویشان نبود.

آلونزو

(خطاب به فردیناند و میراندا) دستتان را به من بدهید. غم  
و اندوه همیشه مونس قلب آنکس باد که شادی شما را نخواهد.  
چنین باد! آمین!

گو نزالو

آریل وارد می شود در حالیکه ناخدا و صاحب منصب کشتی حیرت زده  
از بی اشی می آیند.

آه، بنگر سرورم! اینهم جمعی دیگر از ما! من از

پیش می‌دانستم که اگر یک جوبه<sup>۱</sup> دارم برای من ملك بود  
این مرد به غرق کردنش توانا نبود.

اینک توای «کفر مجسم<sup>۲</sup>» که باناسزهای خویش برکت  
خدارا از کشتی می‌رانی، در ساحل سخنی تلخ در چننه  
نداری؟ در خشکی زبان در کام نداری؟ چه حال  
و چه خبر؟

صاحب منصب خوشترین خبر اینک شاه و هم‌هانش راصحیح و سالم  
باز یافته‌ایم؛ و بعد، کشتیمان را، در فاصله سه ساعت از  
آنجایی که شکست؛ و همانقدر آراسته و مرتب و تیار که  
نخستین بار رهسپار دریاشدیم.

آریل (خطاب به پروسپرو): سرورم، همه این کارها را از هنگامی  
که رفتم انجام دادم.

پروسپرو (خطاب به آریل): ای پریزاد نیرنگ‌باز من!  
آلونزو این رخدادها طبیعی نیست؛ از عجیب مایه می‌گیرند و  
عجیب‌تری می‌گردند. بگو، چگونه به اینجا آمدی؟

صاحب منصب سرورم، اگر می‌دانستم که درست بیدارم می‌کوشیدم که  
(ماوقع را) باز گویم. ما غرق خواب بودیم و همه (نمی‌دانم  
چه‌سان) در زیر عرشه درهم چیده؛ از آنجائیز به همان نحو  
بر اثر صداهای غریب و گونه‌گون: غرش و جینگ و وزوزه،

---

۱ عطف به صحنه یکم پرده یکم

۲ «

و جلنك جلنك زنجير، و انواع صداهاى ديگر از خواب  
 پريديم: در لحظه‌اى خويشتن را در بيرون يافتيم، آنجا كه  
 در منتهاي آراستگى كشتى سلطنتى بداشكوه و زيباى  
 خويش را باز ديديم، در حالى كه ناخدا از مشاهده آن  
 به رقص آمده بود. در يك لحظه، انگاز در عالم رؤيا، از  
 ايشان جدا گشتيم و در حالى از گيجى بدى نجا آورده شديم.

آريل (خطاب به پروسپرو) به خوبى انجام گرفت؟

پروسپرو (خطاب به آريل): بسيار عالى. اى پسرى هوشيار من.  
 (بزودى) آزاد خواهى بود.

آلونزو اين شكفت ترين دهليز پريچ و خمى است كه آدمى پيموده  
 است، و در اين كسار دستى بيش از طبيعت در كار  
 است؛ سروشى از غيب بايد تان ذهن ما را از اشتباه  
 پمير ايد.

پروسپرو سرور، خداوند گارا، ذهنتان را با تأمل بر غرايت اين امر  
 مياز اريد. در فرصتى مناسب، كه چندان دور نخواهد  
 بود، من خود به تنهائى هر يك از اين رخدادها را برايتان  
 توضيح خواهم داد (چنانكه در نظر شما نيز محتمل  
 نمايد). تا آن لحظه خوش باشيد و براين چيزها بيه نظر  
 مساعد بنگرديد. (خطاب به آريل) اى پسر زاد، بيا.

کالیبان و همراهایش را آزاد کن. طلسم را بگشا.  
(آریل می‌رود)

خداوندگار مهربانم در چه حالتی؟ از هم‌رهانتان هنوز  
افرادی چند که در یادشان ندارید کم‌اند.  
(آریل در حالی که کالیبان و استفانو و ترینکولو را در  
رختهای مبروقه به درون می‌راند وارد می‌شود)

استفانو هر کس در پی تأمین منافع همه باشد؛ هیچکس تنها در بند  
خود نباشد، چون سعادت در اجتماع است. <sup>۱</sup> دل داشته  
باش، هیولای گزافه‌گو، دل داشته باش!  
ترینکولو اگر اینها که در کاسه سردارم بینندگان قابل اعتمادی  
باشند اینجا منظره دلکشی است.

کالیبان ای «سته بوس»، یعنی اینها همه ارواح زیبا هستند! آه  
که اربابم چه باشکوه است! می‌ترسم مرا گوشمالی دهد.  
سباستیان ها، هالرد آنتونیو، اینها چیست؟ با پول می‌توان خرید؟  
آنتونیو به احتمال زیاد. یکی از آنها ماهی معمولی و بی‌شک  
قابل خرید و فروش <sup>۲</sup>.

---

۱ استفانو مست است و ظاهراً عکس منظور خود را بر زبان می‌راند. می‌خواهد  
بگوید: هر کس در بند کار خویش باشد و کسی را پروای کار و گرفتاری دیگران  
نباشد. - هر کس برای خودش.

۲ این بند، بازتاب عکس‌العمل ترینکولو است در صحنه دوم پرده دوم  
به هنگامی که نخستین بار کالیبان را دید. پیدا است که مشاهده او چنین عکس‌العملی  
را در آنتونیو نیز برانگیخته است.

سرورانم؛ نخست به نشانهای<sup>۱</sup> این اشخاص توجه کنید،  
 سپس بفهمید آیا مردمی درستکارند. این فرمایش کج  
 آفریده مادرش جادوگر بود، جادوگری چنان توانا که  
 می توانست بر ماه<sup>۲</sup> حکم براند، جذر ومد پدید آرد،  
 و خود سیرانه در کارش مداخله کند. این سه از من سرقت  
 کرده اند و این نیم شیطان (از آنجائی که حرامزاده است)  
 با اینها توطئه کرده بود که جانم را بگیرد. دوتن از  
 اینها را شما باید بشناسید و از کسان خویش بدانید؛  
 من این جادوگرزاده را متعلق به خویش اعلام می کنم.

تابه سرحد مرگ آزار خواهم یافت.

این استفانو، آبدار باده گسار من نیست؟

اینک نیز مست است. شراب کجا نوشیده؟

تربسکولو نیز تلو تلو می خورد. این می ناب را، که ایشان  
 را این چنین برافروخته است، در کجا یافته اند؟ چگونه

کالیبان

آلونزو

سباستیان

آلونزو

۱ سابقاً خدمتکاران نشان نجابت خانوادگی مخدوم را بر سینه داشتند تا  
 معلوم باشد که در خدمت چه خانواده ای هستند.

۲ یکی از تواناییهای جادوگر رآمدخله درامود ماه می دانستند، و برای  
 ماه نیز افسونی قایل بودند چنانکه برخی شویدگان را ماه زده Moony  
 می گفتند:

مگر ماهی تو یا خود ای پری وش      که نزدیکت نباشد آمدن خوش

نظامی

به چنین حالی دچار آمدی؟

ترینکولو از هنگامی که آخرین بار شما را دیدم ، درچنان حالی بوده‌ام که ترسم هرگز از آن بدر نیایم ؛ و از این بابت که از درون به فساد گریم بیمناک نیستم .

سباستیان آه، استفانو ، درچه حالی؟

استفانو اوه ، دست به من مزه امن استفانو نیستم، سراپا کوفتگی‌ام.

پروسپرو مردك ، تو که می‌خواستی پادشاه جزیره شوی ؟

استفانو اگر می‌شدم پادشاهی قهار می‌بودم .<sup>۱</sup>

آلونزو به‌عمرم موجودی غریب‌تر از این ندیده بودم .<sup>۲</sup>

۱- لغتی که نویسنده در این مقام بکار برده Pickle به معنی آب نمک است که مجازاً «گرفتاری و هچل» نیز معنی می‌دهد ، معنی تحت‌اللفظی جمله این است که چگونه وجه شد که در این آب نمک افتادی؟ و مخاطب در پاسخ می‌گوید از آخرین بار که شما را دیدم درچنان آب نمکی بوده‌ام که می‌ترسم هرگز از استخوانهایم خارج نشود، و دیگر از این بابت که مگس در وجودم تخم بگذارد بیمناک نیستم، چون نمک سوده‌ام.

شاید همین جمله را بتوان چنین گزارش کرد :

- چه شد که درچنین لجنی افتادی؟

- از هنگامی که آخرین بار شما را دیدم درچنان لجنی بوده‌ام که می‌ترسم هرگز از آن پاکی نیایم؛ و دیگر از این بابت که آلوده خواهم شد بیمناک نیستم.

۲- لغتی که نویسنده در اینجا به کار گرفته Sore است که هم به معنی بد و ستمگر است و هم به معنی دردناک، که بر کوفتگی تن گوینده نیز اشاره دارد.

۳- در اشاره به کالبدان

پروسپرو

چنانکه در قیافه بی‌قواره است، به رفتار نیز هست. مردك،  
به دخمه ام پرو، دوستان را هم با خود ببر؛ و اگر چشم داشت  
عفو دارید آنرا چنانکه باید بیارایند.

کالیبان

به چشم، با کمال میل؛ و از این پس عاقل خواهم بود، و در  
جلب الثفات شما خواهم کوشید. بین من چه احمق بودم  
که این مست دائم الخمر را خدای خود کردم و این ابله  
کودن را می‌پرستیدم!

پروسپرو

برو! دور شو!

بروید، و وسایلتان را در همانجا که یافتید بگذارید.

آلفونزو

یا (در همانجا) که دزدید.

سیباستیان

(کالیبان و استفانو و ترینکولو می‌روند)

پروسپرو

سرورم، من اعلی حضرت و همراهانشان را به دخمه ام  
دعوت می‌کنم، که امشب را در آن بیاسایند. بخشی از  
این شب را من با گذارشو. بسرخواهم برد، که تردید ندارم  
گذشت آنرا تسریع خواهد کرد - با داستان زندگی، و  
رویدادهای مهمی که از لحظه ورود بدین جزیره از سر گذراندم.  
بامدادان شمارا به جانب کشتی، و سپس به ناپل خواهم برد،  
آنجا که امیدوارم برگزاری جشن ازدواج این عزیزان  
را ببینم، و پس آنگاه راه میلان خویش را، که در آن يك

## آلوزو

سوم افکارم<sup>۱</sup> راوقف مرگ خواهم نمود، در پیش گیرم .  
مشتاقم که داستان زندگیت را بشنوم، که قطعاً گوش را به  
شیوه‌ای غریب تسخیر خواهد کرد .

## پروسپرو

همه را بازخواهم گفت، و دریای آرام، باد مساعد، و سفری  
چنان سریع را به شما وعده می‌کنم که کشتی، به هنگام،  
در دوردست به ناوگان سلطنتی بیوندد. (خطاب به آریل)  
آریل، مرغکم، این وظیفه تو است. پس آنگاه به سوی  
آسمان، و خدا نگهدار! (خطاب به دیگران) لطفاً بفرمائید.  
(بیرون می‌روند)

### فرجام سخن

پروسپرو به درون می‌آید

اینک افسونهایم همه نیست گشته‌اند،  
آنچه نیرو دارم، که بس اندک است، از آن خود من است.  
راست است که باید مرا در اینجا محبوس کنید و یا به ناپل  
بفرستید.

اینک که دوک نشینم را باز گرفته و جنایتکار را آمرزیده‌ام  
مگذارید با افسوستان در این<sup>۲</sup> جزیره بی حاصل سگنی  
گزینم،

۱ - عمده اوقاتم را صرف تهیه توشه آخرت خواهم کرد .

۲ - در پایان نمایش، این تماشاچیان هستند که صاحب نیروی افسونند و  
می‌توانند بر شهرت نمایشنامه نویس و بازیگر بیفزایند و یا از آن بکاهند. (مراد  
از جزیره خشک و بی حاصل ظاهراً صحنه تماشاخانه است)



بلکه به یاری دستهای<sup>۱</sup> مهربانتان مرا از این اسارت  
برهانید.

دم<sup>۲</sup> هلاکم شما باید که بادبانهایم را بیاکنند،  
وگر نه نقشه‌ام، که خشنودی شماست، نقش بر آب می‌شود.  
اینک، ارواحیم نیست که بکار وادارم، و  
افسونیم نیست که بکار زنم، وفرجام  
نومیدی است، مگر اینکه با استغاثه (بدرگاه خدا)  
آزادگرم- لابه‌ای که اثرش چنان است که نفس بخشایش را  
می‌جوید وهمه گناهان را بخشوده می‌دارد.  
اینک که گناهتان را آمرزیده‌اند  
بگذارید گذشتان مرا آزاد سازد<sup>۳</sup>.

### پایان

---

۱- بادست‌زدنها و هلهله‌کردنها.

۲- ایراز احساسات، سخنان موافقت‌آمیز و مساعد و تحسین شما است که.

۳- مرا ترغیب خواهد کرد و چون بادی که در بادبان کشتی افتد به پیش خواهد برد.

۴- می‌نماید که ملهم از دعایی باشد که مسیح به شاگردانش آموخت:

«خطاهای ما را ببخش چنانکه ما نیز خطاهای دیگران را نسبت به خود می‌بخشیم.»